



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

امامزادگان و زیارتگاه‌های

شهر ری

محمد قنبری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امامزادگان و زیارتگاههای شهر ری

نویسنده:

محمد قنبری

ناشر چاپی:

موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	امامزادگان و زیارتگاههای شهر ری
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۹	مقدمه
۳۷	امامزاده حمزه علیه السلام
۳۷	اشاره
۴۲	الف . کاشمر (تُرشیز)
۴۵	ب . سیرجان
۴۵	ج . شیراز
۵۰	د . قم
۵۳	ه . ری
۵۷	فرزندان حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام
۵۹	زیارت حضرت امامزاده حمزه
۶۱	بقعه امامزاده حمزه علیه السلام
۶۳	صحن امامزاده حمزه علیه السلام
۶۳	وقف نامه یکی از موقوفات امامزاده حمزه علیه السلام
۷۱	چند کرامت از امامزاده حمزه
۷۱	۱ . ماجرای تعزیه
۷۳	۲ . نامه ای برای آیندگان
۷۵	یک ریال بده ، دو ریال بگیر
۷۹	امامزاده طاهر علیه السلام
۷۹	اشاره

- ۸۱ آیا امامزاده طاهر علیه السلام در کنار وی مدفون است؟
- ۸۲ اجداد امامزاده طاهر علیه السلام
- ۸۲ تعداد فرزندان امام سجّاد علیه السلام
- ۸۳ زید بن علی علیهما السلام ، جدّ هفتم امامزاده طاهر علیه السلام
- ۸۴ نَسَب شریف ، ألقاب و سیمای حضرت زید بن علی علیهما السلام
- ۸۶ مادر زید علیه السلام
- ۸۸ مقام علمی زید بن علی علیه السلام
- ۸۸ عالم آل محمّد صلی الله علیه و آله
- ۹۰ احترام فوق العاده امام صادق علیه السلام نسبت به زید علیه السلام
- ۹۰ بزرگان اهل سنت و شخصیت علمی زید
- ۹۱ نشو و نمای زید علیه السلام
- ۹۳ احاطه علمی زید علیه السلام
- ۹۴ زید بن علی علیه السلام مفسر و همراز قرآن
- ۹۵ او در زندان تفسیر قرآن می گفت
- ۹۵ عظمت قرآن از نظر زید علیه السلام
- ۹۶ در مجلس حاکم کوفه
- ۹۷ زید بن علی علیهما السلام محدث و فقیه اهل بیت
- ۹۹ جامع کتب اربعه
- ۹۹ روایات زید بن علی در کتب اربعه
- ۹۹ روایت زید بن علی علیه السلام در کتب اربعه
- ۱۰۱ طبقه زید بن علی علیه السلام در حدیث
- ۱۰۱ طریق صدوق به زید بن علی علیه السلام
- ۱۰۳ کاتب و راوی صحیفه سجّادیه
- ۱۰۴ داستانی شیرین و جالب

۱۰۴	خبر ناگوار
۱۰۶	صحیفه کامله
۱۰۷	صحیفه ای دیگر
۱۰۷	ملاقات با امام
۱۰۹	رؤیای رسول خدا
۱۱۱	هزار ماه جنایت!!
۱۱۲	تاریخ ولادت
۱۱۴	نور امید
۱۱۵	رؤیای امام چهارم
۱۱۶	احاطه علمی ، بیان رسا و تألیفات زید بن علی علیهماالسلام
۱۲۱	شاگردان زید بن علی علیهماالسلام
۱۲۴	مناظرات زید علیه السلام با علمای شام و پاره ای از اشعار وی
۱۳۲	فلسفه قیام زید بن علی علیهماالسلام و نتایج آن
۱۵۱	کرامات و اشعاری در مرثیه حضرت زید علیه السلام
۱۵۱	اشاره
۱۵۳	کرامت ۱
۱۵۳	کرامت ۲
۱۵۴	کرامت ۳
۱۵۵	کرامت ۴
۱۵۵	کرامت ۵
۱۵۶	کرامت ۶
۱۵۶	کرامت ۷
۱۵۶	کرامت ۸
۱۵۶	کرامت ۹

- ۱۵۷ کرامت ۱۰
- ۱۵۷ کرامت ۱۱
- ۱۶۳ ذکر چند روایت از حضرت زید بن علی علیهماالسلام
- ۱۶۶ حسین بن زید علیه السلام ، جدّ ششم امامزاده طاهر علیه السلام
- ۱۶۷ تاریخ ولادت و کنیه حسین بن زید علیه السلام
- ۱۶۸ چرا حسین بن زید علیهماالسلام به ذوالدمعه ملقب شد؟
- ۱۶۹ حسین بن زید علیهماالسلام از نظر علمای رجال
- ۱۷۱ حسین ، تربیت شده امام صادق علیه السلام
- ۱۷۲ حسین و قیام علیه ستمگران
- ۱۷۴ اختلا در تاریخ وفات و محل دفن حسین بن زید علیهماالسلام
- ۱۷۷ تألیفات حسین بن زید الشهید علیه السلام
- ۱۷۸ تعداد فرزندان حسین ذوالدمعه و اعقاب وی
- ۱۸۰ ذکر سه روایت از حسین بن زید بن علی علیهماالسلام
- ۱۸۲ یحیی بن حسین ذوالدمعه ، جدّ پنجم امامزاده طاهر علیه السلام
- ۱۸۳ یحیی بن حسین از نظر علمای رجال
- ۱۸۴ تاریخ وفات ، محل دفن و تعداد فرزندان یحیی بن حسین
- ۱۸۶ تعداد فرزندان عیسی بن یحیی ، جدّ چهارم امامزاده طاهر علیه السلام
- ۱۸۷ تعداد فرزندان حسین بن عیسی ، جدّ سوم امامزاده طاهر علیه السلام
- ۱۸۸ تعداد فرزندان حسن بن حسین ، جدّ دوم امامزاده طاهر علیه السلام
- ۱۸۹ پدر و جدّ اوّل امامزاده طاهر علیه السلام
- ۱۸۹ ذکر سه کرامت از امامزاده طاهر علیه السلام
- ۱۸۹ کرامت ۱
- ۱۹۱ کرامت ۲
- ۱۹۴ کرامت ۳

- کیفیت زیارت امامزاده طاهر علیه السلام ۱۹۶
- بقعه امامزاده طاهر علیه السلام ۱۹۷
- امامزاده عبدالله علیه السلام ۲۰۱
- اشاره ۲۰۱
- پدران امامزاده ابو عبدالله حسین علیه السلام ۲۰۴
- علی بن امام زین العابدین علیه السلام ۲۰۴
- حسن افسس ۲۰۵
- داستان شهادت عبدالله شهید ۲۰۸
- دلیل هجرت عباس بن عبدالله ۲۱۲
- محل دفن عبدالله الأبيض ۲۱۳
- زیارت نامه امامزاده ابو عبدالله حسین ۲۱۵
- بقعه و بارگاه امامزاده ابو عبدالله حسین ۲۱۶
- امامزاده هادی علیه السلام ۲۲۵
- اشاره ۲۲۵
- داستان عجیب از مسجد ماشاءالله ۲۲۹
- امامزاده ابوالحسن علیه السلام ۲۳۳
- اشاره ۲۳۳
- کرامتی از امامزاده ابوالحسن ۲۳۴
- بنای بقعه امامزاده ابوالحسن ۲۳۶
- بی بی شهربانو ۲۴۱
- اشاره ۲۴۱
- بقعه بی بی شهربانو مدفن کیست؟ ۲۶۱
- بی بی زبیده ۲۷۵
- اشاره ۲۷۵

۲۸۴	حکایت اول
۲۸۴	کرامات دیگر
۲۸۵	کرامات دیگر
۲۸۵	کرامات دیگر
۲۸۶	کرامات دیگر
۲۸۶	و دیگر
۲۸۷	خواب دیگر
۲۸۷	خواب دیگر
۲۸۸	خواب دیگر
۲۸۸	بنای بقعه بی بی زبیده
۲۹۳	جوانمرد قصاب
۲۹۳	حکایت اول
۲۹۴	حکایت دوم
۳۰۱	امامزادگانی که به ری آمده اند
۳۳۳	فهرست منابع و مأخذ
۳۴۱	فهرست مطالب
۳۴۸	درباره مرکز

امامزادگان و زیارتگاههای شهر ری

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: امامزادگان و زیارتگاههای شهر ری / محمد قنبری

مشخصات نشر: قم: دارالحدیث، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری: ۳۳۵ص.

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۱۶۸۵۷

اشاره

ص: ۹

مقدمه

مقدمه‌های مهمیت دادن به علم نسب شناسی منحصر به عصر خاص و یا گروه خاص و یا شهر خاصی نیست، بلکه مولود نیاز انسان در دوره‌های مختلف است. در واقع، نیاز بشر او را وادار به برقراری انس و ارتباط می‌کرده و از طرفی مسأله تنازع بقا فضای داغی به وجود می‌آورده که در آن انسان به پشتیبانی و نیرو نیاز پیدا می‌کرده، و بستگان و فامیلش او را ارجمند و عزیز می‌داشته‌اند. از این رو، بشر به خویشاوندی و پیوندهای نسبی اهمیت داده، و آنها را حفظ و نگهداری کرده است. همچنین بستگان و خویشان اصلی وی نیز به او مهر ورزیده، او را در آغوش محبت گرفته، در مقابل تجاوز بیگانگان حمایت کرده و از شر ستمگران حفظ می‌کرده‌اند. قرآن کریم شرح حال دو تن از فرستادگان خدای متعال را نقل کرده که یکی از آنها به دلیل نداشتن خویشاوندان، از ناتوانی خود خبر داده و گفته است: ای کاش مرا بر منع شما توانی بود، یا آن که چون قدرت ندارم از شر شما به رکن محکمی (اقتدار خدا) پناه خواهم برد. (۱)

۱- سوره هود، آیه ۸۰.

ص: ۱۰

و در مورد دومی خبر می دهد که دفاع اقوام و خویشانش پشتوانه او شدند تا آنجا که دشمنان او ترسیدند و به او گفتند: اگر ملاحظه طایفه تو نبود، تو را سنگسار می کردیم. (۱) آنچه از شرح حال فرقه های قدیم و اخبار پیشینیان به دست می آید آن است که اهمیت دادن به اصل و نسب تنها از ویژگیهای عرب نیست، بلکه امتهای دیگر نیز نسب خود را حفظ کرده اند و نظر به عنایتی که به نوزادان و موالید خود داشته اند و نیز به خاطر بقای عزت و مجد خویش فرزندان خود را بر آن داشته اند که اصل و نسب خویش را حفظ و حراست کنند. امیر شکیب اربلان نقل کرده است: ملت بزرگ چین، بیش از همه ملتها در حفظ نسبهها می کوشند، تا آنجا که نام پدران و نیاکان خود را بر بدن خویش می نویسند. به این ترتیب یک نفر، بستگان اصلی خود را تا هزار سال و بیشتر می شناسد. و همچنین فرانسویها در قرون وسطا و قرون اخیر توجه خاصی به فامیل داشته اند، و اداره های ویژه ای کار ثبت و ضبط و ارتباط اول و آخر آنها را با یکدیگر بر عهده دارند. (۲) ابن طقطقی در کتاب خود درباره رجال قرن هفتم می نویسد: و اما اهل کتاب از یهود و نصارا تا حدی انساب خود را ضبط کرده اند. شنیدم که نصارای بغداد شجره نامه ای داشته اند که مشتمل بر خانواده ها و فامیلهای نصرانی بوده است، و این امتهای هر چند که به انساب خود تا حدی توجه کرده، و در حد ممکن مفاخر خود را ضبط کرده اند، با این همه به درجه ملت عرب که این فن در میان آنها رواج کامل داشته و همگانی است، نمی رسند. (۳) اسلام از همان ابتدا، بر حفظ نسبهها و صله ارحام تأکید ورزید، و بسیاری از احکام خود را بر آن مبتنی کرد، تا یک فرد مسلمان در حد نیاز شرعی خود به حفظ آنها

۱- همان، آیه ۹۱.

۲- هزار و یک فامیل، ص ۴۴۳.

۳- اصیلی، ص ۷.

ص: ۱۱

اهمیت دهد. اسلام، شناخت خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی افراد هاشمی قرشی را لازم شمرده است؛ زیرا شناخت اینان در درستی ایمان دخیل است، همان طوری که ابن حزم (۱) و قلقشندی (۲) و دیگران نیز به این موضوع اشاره کرده اند. همان طوری که اسلام در مورد امامت، نسب را معتبر دانسته و قرشی بودن را لازم می شمارد و این خود یکی از شرایط درستی امامت در نزد توده مسلمانان است جز اندکی که مخالفت آنها قابل توجه نیست همان طوری که شافعی، ماوردی، ابن فراء حنبلی (۳)، ابن حزم (۴)، قلقشندی (۵) و دیگران نیز بر این عقیده اند. همچنین اسلام، شناختن خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاطر ضرورت دوستی آنها لازم دانسته و مطابق نصّ قرآن مجید واجب شمرده شده، و آن را مزد تبلیغ رسالت قرار داده و فرموده است: ائمت را بگو که من مزد رسالت نمی خواهم جز محبت به خویشاوندان. ۶ اسلام، احکام دیگری را نیز بر شناخت نسب ایشان مترتب کرده است، مانند حرام بودن صدقه واجب بر ایشان، و وجوب دادن خمس به آنها، و این علاوه بر آن چیزهایی است که در سایر ابواب فقه مانند نکاح، میراث، آزاد کردن برده، دیات و وقف که به شناخت نسب ایشان مربوط می شود آمده است. در بسیاری از کتابهای فقهی اسلام، یک محقق، احکام مخصوصی را می یابد که پاره ای از آنها به هاشمیان و یا فاطمیان مربوط می شود که دلیلی است بر اهمیت اصل و نسب. این گونه است که اهمیت نسب شناسی و لزوم شناخت انساب، بویژه شناخت سلسله نسب نبوی، به نظر ضروری می رسد؛ زیرا برای افراد سادات این سلسله امتیازات ویژه ای است که اسلام ایشان را به آن امتیازات آراسته و از ایشان پاسداری

۱- الجمره، ۲.

۲- النهایه، مقدمه.

۳- احکام سلطانیه، ص ۴.

۴- الجمره، ص ۲.

۵- سوره شوری، آیه ۲۳.

ص: ۱۲

کرده است ، به حدّی که هر کسی دوست می دارد کاش یکی از آنان می شد ، اما آنان ، به خاطر شرافت زیاد و مقام والایی که دارند ، نمی خواهند منسوب به هیچ فرد دیگری باشند . امتیازی که خداوند به خاطر بزرگداشت پیامبرش ، به هاشمیان اختصاص داد ، عبارت است از برکنار داشتن ایشان از صدقات واجبی است که به منزله چرکهای اموالی در دست مردم است . در قرآن مجید برای ایشان سهمی را در کنار سهم خود ، به عنوان سهم پیامبرش قرار داده است ، و این خود بزرگداشتی از جانب خدا نسبت به آنهاست که هیچ مخالف و معاندی ، هر قدر هم که در منع از حق و مقام ایشان سرسخت باشد ، نمی تواند آن را انکار کند ، همان طوری که خداوند در قرآن مجید دوستی ایشان را بر تمام مسلمین واجب دانسته ، و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آنان را مشمول عنایت خاص خود قرار داده و با این سخن جاودانه خود آنها را ستوده است: هر سبب و نسبی روز قیامت گسسته است جز سبب و نسب من . (۱) مشایخ بزرگ در کتابهای خود ، بعضی از چیزهایی را که نسبت به هاشمیان رعایت آن واجب است بیان کرده اند . شیخ ابو جعفر صدوق رئیس محدّثان (م ۳۸۸ ق) در کتاب اعتقادات الامامیه بخشی از حقوق ایشان را یادآوری کرده است و نیز شیخ بزرگوار آیه الله علامه حلّی (م ۷۲۱ ق) در اواخر کتاب القواعد ، وصیت خود به فرزندش فخر المحققین را نقل کرده و در آن وصیتنامه ، وی را به رعایت حق سادات و رابطه ایشان امر کرده و در آن جا بخشی از حقوق سادات و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را درباره فضیلت ایشان یادآوری کرده است . بنابراین دلایل و نظایر اینها ، هر علوی ، هر طالبی و حتی هر هاشمی حق دارد که در رفعت مقام سر بر آسمان ساید و به مجد و شرف خود سرفراز باشد . چرا چنین نباشد ، در حالی که آنان مفتخرند به فرزندی کسانی که هر با شرافتی پیش مقامشان سرفرود آورده ، و هر سرکش متکبری ، در خط اطاعت ایشان سر نهاده

۱- «كُلِّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا سَبَبِي وَ نَسَبِي» (المبسوط ، ج ۱ ، ص ۱۵۶) .

ص: ۱۳

است، و هر گردنفرازی در مقابل فضل و کمال ایشان خاضع است. امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای به معاویه، افتخارات خود را چنین بر می شمرد: ... که ما تربیت یافته پروردگارمان هستیم، و مردم پس از آن تربیت یافتگان ما هستند. شرف و بزرگی دیرین ما نسبت به خویشاوندان تو منع نکرد ما را از این که شما را با خود بیامیزیم و از (شما) زن گرفتیم و زن دادیم، چنان که نظایر ما انجام می دهند، در حالی که شما در آن پایه نبودید و از کجا چنین شایستگی را دارید؟ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از ماست، و تکذیب کننده او (ابوجهل) از شماست، و اسدالله (حضرت حمزه) از ما، و اسدالاحلاف (ابو سفیان یا عتبه و یا اسد بن عبدالعزی) از شماست، دو سرور جوانان اهل بهشت (امام حسن و امام حسین علیهما السلام) ما، و کودکان اهل دوزخ از شما، و بهترین زنان جهانیان از ما، و حمّاله الحطب (زن ابو لهب) از شماست، چه بسیاری از خوبیها که به سود ما و بدیها که به زیان شماست! پس اسلام ما آن است که همه شنیده اند، و زمان جاهلیت (بزرگی) ما غیرقابل انکار است، و کتاب خدا برای ما فراهم کرده است آنچه را که از ما پراکنده شده است و همان است سخن پروردگار: «بعضی از خویشان پیامبر بر بعضی دیگر سزاوارترند در کتاب (یا حکم) خدا» (۱). (۲) امام حسن مجتبی علیه السلام وقتی که در مجلس معاویه، عمرو بن عاص به آن حضرت گوشه ای زد، فرزند پیامبر از پاسخ به ابن عاص ننگش آمد و پس از سخن وی، رو به معاویه کرد و فرمود: ای معاویه، آیا عبد سهم را وادار می کنی تا مرا دشنام دهد؟ درحالی که جمعی شاهد و ناظر ما هستند. هرگاه قریش، انجمنها به پا کنند، از قصد تو به درستی آگاه خواهند شد. تو از روی نادانی به خاطر کینه دیرینه و مستمری که داری قصد دشنام و سرزنش ما را کردی. تو نه پدری همچون پدر من داری تا بدان وسیله بر کسی که می خواهی فخر کنی و یا مکر نمایی، فخر فروشی کنی، و نه ای پسر هند، جدی چون جد من رسول خدا داری اگر اجداد ما را نام ببرند و نه مادری از قریش

۱- سوره انفال، آیه ۷۵.

۲- نهج البلاغه، نامه ۲۸.

ص: ۱۴

چون مادر من وقتی که شخصیت و حسب قدیم ریشه یابی شود پس چون منی را ای پسر هند، نمی توانی مسخره کنی، و نه بردگان با همچون منی می توانند برابری کنند. پس آرام باش! کاری نکن تا اموری را بازگو کنیم که از ترس و هراس آنها کودک نوزاد پیر گردد! (۱) سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا آنگاه که شخصی فریب دنیا خورده و کسی را که بهره و نصیب خود را به دنیای پست فروخته بود، در برابر خود دید، گران آمد گفت: من پسر علی بزرگوار، از خاندان هاشم. این افتخار اگر بخواهم فخر کنم مرا بس است و جدّم رسول خدا گرامی ترین انسانهاست و ما چراغ فروزان خداییم که روی زمین را روشن می سازد. (۲) امام زین العابدین علیه السلام مقابل همه مردم شام به صفات برجسته خود مباحثات می کند، در صورتی که به عنوان اسیر او را با اهل بیتش نزد یزید آورده اند: ای مردم، شش خصلت به ما داده شده و به هفت فضیلت ما را برتری داده اند. به ما علم، حلم، بخشندگی، شجاعت و محبت در دل‌های مؤمنان را داده اند و ما را برتری داده اند؛ زیرا که پیامبر برگزیده، حضرت محمد صلی الله علیه و آله از ماست، و صدیق [علی علیه السلام]، طیار [جعفر ج]، شیرخدا و رسول خدا حجج [حمزه]، دو نواده پیامبر [حسنین علیه السلام] و مهدی این امت از ماست. هر کس که مرا می شناسد، می شناسد! و هر کس نمی شناسد، حسب و نسب و نسبیم را به اطلاع او می رسانم: ای مردم، منم فرزند مکه و منی، منم فرزند زمزم و صفا، منم پسر کسی که رکن را با گوشه های عبایش حمل کرد، من پسر بهترین کسی که عبا و ردا بر تن داشت، من پسر بهترین مردمی که کفش به پا داشته و یا نداشته اند، من پسر بهترین کسی هستم که طواف و سعی بین صفا و مروه کرد، منم فرزند بهترین کسی که حج به جا آورد و تلبیه گفت، منم پسر آن کسی که بر براق سوار و به آسمان برده شد. منم پسر آن که از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر داده شد، من پسر آن کسی که

۱- مواقف الشیعه، ج ۳، ص ۲۲۴.

۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۰

ص: ۱۵

جبریل او را تا سدره المنتهی رساند ، منم فرزند آن کسی که نزدیک شد و به حد قاب قوسین و یا نزدیک تر رسید ، منم پسر آن که با فرشتگان آسمان نماز گذارد ، منم پسر کسی که خداوند بزرگ آنچه را که می خواست بر او وحی کند ، وحی کرد . منم پسر محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله ، منم فرزند علی مرتضی منم پسر کسی که واداشت مردم را تا بگویند: لا إله الا الله (هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست) ، منم پسر آن کسی که در حضور رسول خدا با دو شمشیر و دو نیزه جنگید ، و دوبار مهاجرت کرد ، و دوبار بیعت کرد ، و در بدر و حنین پیکار کرد ، و به یک چشم برهم زدن به خدا کافر نشد ... (۱) و یا این سخن شاعر خاندان پیامبر ، شریف حمدانی زیدی که: ما به وسیله نسب خود به آسمان رسیدیم و اگر آسمان مانع نبود ، هر آینه از آسمان می گذشتیم . بنابراین همین قدر در بزرگی و شرافت ما بس که ما با امتحان خوبی که دادیم ، بلا را برطرف کردیم . مدح و ثنا بر پدران ما خوش و گواراست و یاد علی علیه السلام خود ، مدح و ثنا را خوب و گوارا می سازد . هرگاه مردم توجه کنند ، ما پادشاهانیم و همه مردم غلامان و کنیزانند . و یا سخن دیگر او: هرگاه گروهی از قریش بر ما با تکبر و بزرگ منشی و بلند کردن انگشتان ، مفاخره کنند و چون با ما در ستیزند ، به سود ما و زیان ایشان مطابق خواست ما صدای صومعه ها حکم کنند تو ما را خاموش می بینی در حالی که فریاد بلند هر انجمنی به فضیلت ما گواه است؛ زیرا که رسول خدا احمد صلی الله علیه و آله جدّ ماست و ما که همچون ستارگان درخشانیم فرزندان اویم . سخن شریف رضی موسوی نیز نارساتر از آن نیست: ما به وسیله پیامبر و فاطمه علیها السلام ، جایگاههای بلند جای ایستادن و نشستن بالاتر از شما را گرفتیم و به وسیله دو نواده احمد صلی الله علیه و آله ، و وصی او سرفرازتر از همه مردم ، از اهل تهامه و نجد شدیم و ما خانه خدا که نهایت افتخار شما بوده است را در

ص: ۱۶

اختیار گرفتیم . جدّ من پیامبر ، و جد بعدی من جانشین پیامبر است . بالاتر از مقام دو نیای من علی و احمد مقامی نیست و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به دیگران افتخار ندارد آن دستی که روز بیعت روی همه دستها بود . تمام این بزرگان تاجهای افتخار ، ارکان فضیلت و معادن بخشش و فصاحت و شجاعت ، و سرچشمه علم ، حلم و بزرگواری اند . مردم ، والا همتی و بزرگ منشی و عزّت نفس را از ایشان آموخته اند و ایشان زیبایی شرافت نسب را با نهایت افتخار بر حسب و شخصیت یکجا جمع کرده اند . و از دیگران با ملکات نفسانی پسندیده و خصلتهای نیک خود ، ممتازند . پس آنان تنها به نسب هر چند که والا است متکی نیستند . و نه آن که پشتوانه آنها تنها حسب است ، هر چند که حسب آنها نیز عظیم است ، بلکه فرزندان پیامبر ، به اهمیت شرف ، و بلندی مقام خود واقفند ، از این رو برای حفظ و پاسداری نسب خود می کوشند که مبادا آن را وسیله ای برای دست آوردن منافع مادی قرار داده ، و یا آن را وسیله تجاوز بر دیگران سازند . از داستانهای شگفتی که در این زمینه نقل شده ، داستانی است از شریف عبدالله بن حسین بن عبدالله ابیض . او که شاعری برجسته بود روزی نزد سیف الدوله حمدانی رفت . به اطلاع او رساندند که بعضی از مردم به سیف الدوله گفته اند که وی مرد شریفی است و لازم است سیف الدوله به خاطر شرف ، سابقه و نسبش به او عطا و بخششی کند . فرزند پیامبر و سلاله بزرگ منشی و عظمت با همه تنگدستی اش آن را بر خود نپسندید و خود را بالاتر از آن دید که شرافت و نسب خود را به صورت کالایی درآورد ، که سلاطین ، بدان وسیله تجارت کنند ، پس اشعاری سرود و برای سیف الدوله خواند: گروهی گفتند که به خاطر سابقه فامیلی به او عطا کن . آنان دروغ گفتند ، بلکه به دلیل فضیلت عطا کن . هرگز ، بزرگی و عظمت من ، ممکن نیست که درخور آن باشد تا با دینار و درهم خریداری کنند . پس من فرزند درک و فهم خود هستم ، پس به خاطر

ص: ۱۷

آنکه فرزند مجد خود هستم ، و هم به خاطر شعرم نه به خاطر استخوانهای نیاکانم پذیرای عطا و بخشش هستم . هرگاه بخواهیم از تاریخ این دودمان سخن گوئیم ، و از جریان حال آنان در دورانهای اولیه اسلام آگاه شویم ، با تاریخی درخشان و پر از بزرگی و بزرگواریها روبه رو خواهیم شد ، که فرمانروا و فرمانبرشان در برابر حق و فداکاری همان طوری که روش والای اسلام است همسانند . و اگر بعضی اعمال ناروا در افرادی انگشت شمار ، مشاهده شد که توجیه صحیحی برای آن اعمال پیدا نشده ، این اعمال از بعضی از ایشان همانند رویدادی است که به ندرت اتفاق افتد و نباید درباره همه سادات بر آن اساس قضاوت کرد . و پس از همه این حرفها ، آیا این سخن تندروی و دور از حقیقت نیست که گفته شود موضوع خویشاوندی پیامبر ، از چیزهایی است که اسلام با آن مبارزه کرده است؟ و شاهدی هم بر آن مطلب از قرآن کریم آورده شود ، مثل قول خدای تعالی: گرامی ترین شما در نزد خدا پرهیزگارترین شماست . (۱) و آیه دیگر: آن روز (قیامت) هیچ نسبی میان مردم کارساز نیست و از نسب کسی نمی پرسند . (۲) و نظایر اینها ، حال آنکه تمام اینها تفسیرهایی دارند که با گفته ما منافاتی ندارد ، و هر کس طالب باشد ، می تواند ، مطلب را در جای خودش مطالعه کند . و گفتنی است که به خاطر ارج و منزلت والای آنها مردمانی علاقه مند به شرح حال ایشان با ضبط نسبهایشان عنایتی کرده و از ترس ورود افراد دیگر ، آن انساب را مرتب کرده اند . علت دیگری نیز برای تدوین انساب ایشان وجود دارد که همان پراکندگی ایشان در اطراف دنیاست ، به دلایلی که این جا گنجایش نقل آن نیست .

۱- سوره حجرات ، آیه ۱۳ .

۲- سوره مؤمنون ، آیه ۱۰۱ .

ص: ۱۸

این بود که افراد هوشمند، ترسیدند که نسلهای بعدی به خاطر ناآگاهی به اصول نسبه‌ها از بین بروند و تباہ شوند، از این رو اصول انساب را برای ایشان حفظ کردند تا فرزندانشان نیز به آنها ملحق شوند. و این تنها مسأله مهم هاشمیان نبود، بلکه تمام شخصیت‌های ائمه و دیگر کسانی که در این رشته برازندگی داشتند، راه ایشان را رفتند، بنابراین انساب طالبیان و هاشمیان، سرمایه مهم فکری شد که تاریخ اسلام و عرب را بیش از هر چشمه ساری آبیاری، و بیشترین کاستیها را ترمیم کرد. در پی پایه ریزی علم انساب و معلوم ماندن سلسله نسب فرزند زائگان پیامبر اسلام، مدفونین در بقاعی که به ایشان منسوب است شناخته شده و صحیح از سقیم جدا گردیده است. لذا با توجه به آنچه در کتب انساب آمده شناخت فرزندان واقعی پیامبر اکرم از دیگران کار دشواری به نظر نمی رسد. پس از این سخنان باید گفت که در جای جای ایران اسلامی بقاعی وجود دارد که هر کدام به یکی از فرزندان یا نوادگان امامان معصوم علیهم السلام منسوب است و علاقه مندان بسیاری به زیارت آن مراقد شتافته، گاه در رویارویی با شداید و سختی‌ها دست نیاز به سویشان دراز کرده، استمداد طلبیده، آنان را شفیع خود قرار می دهند. کم نبوده اند سودجویانی که با سوء استفاده از اعتقادات مردم پاک دل، به امامزاده تراشی پرداخته، هر زید و بکری را فرزند بلافصل یکی از امامان هم‌ام جلوده داده اند. بازشناسی بقاعی که انتسابشان به فرزند یا فرزندزادگان ائمه علیهم السلام معلوم نیست و یا مورد تردید است، وظیفه قطعی کسانی است که با احاطه بر علم انساب، سر رشته دار این فن هستند. راقم این سطور بر آن است تا با استفاده از نوشته های عالمان نسب شناس در شناسایی امامزادگان و زیارتگاه های شهر ری قدمی کوچک بر دارد. پیش از ورود به بحث، تذکر مطالبی ضروری به نظر می رسد: در تحیه الزائر و دیگر کتابهایی که اشاره خواهد شد، راههای برای بازشناسی بقاعی

ص: ۱۹

که مدفن امامزاده است از سایر مزارات مورد اشاره قرار گرفته و آمده است: (۱) مقام دوم در ذکر زیارت امام زادگان عظام، و شاهزادگان والا-مقام، که قبورشان محل فیوضات و برکات و موضع نزول رحمت و عنایات الهیه است، و علمای اعلام تصریح نمودند به استحباب زیارت قبور ایشان که بحمدالله تعالی در غالب بلاد مؤمنین موجود، بلکه در قری و بریه و اطراف کوهها و درّه ها، و پیوسته ملاذ درماندگان و ملجأ واماندگان و پناه مظلومان و تسلی دل‌های پژمرده و خواران بود تا یوم قیام، و از بسیاری از ایشان کرامات و خوارق عادات مشاهده شده. ولکن مخفی نماند که امام زادگانی که انسان به اطمینان خاطر، محض درک فیوضات و کشف کُزبات، بار سفر ببند و شدّ رحال کند به سمت قبر شریفش، باید اوّل، دو مطلب را درست کرده، آنگاه قصد مقصد کند: اوّل، جلالت قدر و عظمت شأن صاحب آن مرقد، علاوه بر شرافت نسب و علاقه به نبوت، به حسب آنچه از کتب احادیث و انساب معلوم می شود. دوم، معلوم بودن قبر آن سید جلیل، و صحت نسبت آن قبر به او. و جمع این دو بسیار کم است، چه بسیار از قبوری که نسبت می دهند به آن بزرگواران، نه حال صاحبانش معلوم، و نه مدفون بودن در آنجا، و جمله ای دفن در آنجا معلوم، و حال صاحبش مجهول، و پاره ای جلالت قدر آن امامزاده معلوم، ولکن مرقد شریفش مشتبه مثل سید جلیل علی پسر امام جعفر صادق علیه السلام و تربیت کرده برادر بزرگوارش که از بزرگان راویان، و صاحب تصنیف (که تاکنون در دست است بحمدالله)، و چهار یا پنج امام را درک نموده و خدمت کرده ولکن قبر شریفش مشتبه و سه موضع است که به او نسبت می دهند: اول، در بیرون قلعه سمنان در میان باغچه [ای] با نضارت با قبه عالیه و رفیعه و عمارت مختصر با نراهتی. دوم، در بلده قم در قبه عالیه و صحنی وسیع و آثار قدیمه، که سبب اطمینان تمام اهل آن بلد است در بودن قبر شریفش در آنجا.

۱- تحیه الزائر، تألیف حاجی نوری است و چون وی پیش از تکمیل آن، از دنیا رفته، شاگردش محدث قمی آن را تکمیل کرده است.

ص: ۲۰

سوم ، یک فرسخی مدینه طیبه در قریه «عریض» که ملک آن جناب و محل سکناى خودش و ذریه اش بود و لهذا او را علی عریضی [می گفتند] و اولادش نیز به همین لقب در کتب انساب و غیرها معروفند و در آنجا نیز بر قبر شریفش قبه ای است عالیہ باقی می ماند قلیلی که هر دو جهت آن مکشوف است . مقل قبر اسماعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام ، که در بقیع نزدیک ائمه بقیع علیهم السلام معلوم است ... و جمله ای از اولاد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ، مثل سید جلیل عظیم القدر و الشان احمد معروف به شاه چراغ ، که در داخل شهر شیراز مدفون است ... و برادر دیگرش سید جلیل القدر صاحب فضل و صلاح محمد ، که با احمد از یک مادرند و در شهر شیراز معروف است به میر سید محمد ، و در نزدیکی قبر برادرش است و دارای بقعه و ضریح و خدمه است ... و برادر دیگرش قاسم که در هشت فرسخی حله مدفون است ، و قبر شریفش زیارتگاه عامه خلق است ، و پیوسته علما و اخیار به زیارت او روند ... و مثل برادر دیگرش امامزاده حمزه که با امامزاده احمد و محمد از یک مادرند ، و قبر شریفش در ری نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است ، و مادامی که عبدالعظیم در ری زنده بود ، پیوسته به زیارت او می آمد و این سید جلیل القدر الآن در ری صاحب قبه و بارگاه و ضریح و صحن و خدمه است ... و مثل اُبی حمزه امیر علی بن حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام که قبر شریف در شیراز خارج باب اصطخر است ... و مثل سیده جلیله معظه فاطمه دختر امام موسی علیه السلام مدفونه به قم در نهایت جلالت و علو مقام است ... و مثل معظه نجیبه حضرت حکیمه خاتون ، دختر امام محمد تقی علیه السلام که چهار امام را درک نموده و به آنها خدمت کرده ... و قبر شریفش در قبه سامیه عسکرین است . و مثل امامزاده لازم التعظیم جناب عبدالعظیم ... (۱)

۱- تحیه الزائر ، حاجی نوری و محدث قمی ، ص ۳۲۲ ۳۳۲ .

ص: ۲۱

مرحوم محدث قمی در کتاب هدیه الزائرین پس از نقل مطلب بالا فرموده است: و مثل امامزاده محمد، فرزند امام جعفر صادق علیه السلام که در شهر بسطام مدفون است. و مثل قبر سید معظم جلیل، ابو جعفر محمد بن علی الهادی علیه السلام در نزدیکی «بلد» که اسم منزلی است معروف در طریق سامره، و جلالت و نبالت شأن آن بزرگوار بسیار است... (۱) علامه مجلسی در تحفه الزائر فرموده است: در هر بلده از بلاد، قبور منسوبه به اولاد و احفاد ائمه بسیار است، اما بعضی از ایشان مدفون بودنشان در آن مکان معلوم نیست، و بعضی حالشان معلوم نیست، و زیارت هر یک از ایشان که بدی شان معلوم نباشد خوب است، و تعظیم ایشان، تعظیم ائمه است، و از برای ایشان زیارتی بخصوص منقول نیست، اگر به کیفیت زیارت سایر مؤمنان ایشان را زیارت کنند خوب است. و اگر ایشان را امتیاز دهند به مخاطبه سلام، مثل ائمه علیهم السلام به هر لفظی که بر زبان جاری شود و متضمن تعظیم ایشان باشد خوب است، و اگر آنچه علما تألیف کرده اند و در کتب زیارات مذکور است بخوانند خوب است. و همچنین مستحب است زیارت مراقدی که منسوب است به انبیا. و همچنین هر یک از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، که خوبی ایشان معلوم باشد، مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حدیفه و جابر انصاری و میثم تمار و رشید هجری و قنبر و حجر بن عدی و سایر افاضل محدثین اصحاب ائمه علیهم السلام هر یک قبرشان معلوم باشد. و همچنین اکابر علمای شیعه مثل شیخ مفید و سید مرتضی و سید رضی و شیخ طوسی و علامه حلّی و هر که از افاضل علمای شیعه که قبرش معلوم باشد، زیارت ایشان مرغوب است. (۲) مرحوم حاج ملا هاشم خراسانی می فرماید: امام زادگان عظام طبقات و اصنافی هستند: صنف اول امامزاده هایی که علاوه بر شرافت نسبی، شأن و جلالت قدرشان معلوم

۱- هدیه الزائرین، ص ۳۳۸ ۳۴۴.

۲- تحفه الزائر، ص ۵۴۶ ۵۴۷.

ص: ۲۲

است ، و محلّ دفنشان هم معلوم است ، و استحباب زیارتشان هم بالخصوص از ائمه اطهار مأثور است ، و زیارت مخصوص هم جهت ایشان وارد شده . مثل حضرت ابوالفضل العباس و حضرت علی اکبر و حضرت معصومه (۱) و حضرت حمزه سید الشهداء علیهم السلام . صنف دوم امامزاده هایی که جلالت قدر و محل دفنشان معلوم است ، و استحباب زیارتشان هم بالخصوص مأثور است ، لکن زیارت مخصوص از ائمه اطهار به جهت ایشان وارد نشده . مثل حضرت عبدالعظیم ، و مثل جناب قاسم بن موسی الکاظم علیه السلام که در هشت فرسخی حلّه مدفون است . صنف سوم امامزاده هایی که جلالت قدر و محل دفنشان معلوم است ، لکن استحباب زیارتشان بالخصوص وارد نشده ، مثل جناب اسماعیل بن جعفر الصادق ، و احمد بن موسی الکاظم المعروف به شاه چراغ ، و برادرش محمّد بن موسی بن جعفر که محل دفن هر دو در شیراز معلوم است ، و مثل سیّد محمّد بن الامام الهادی علیه السلام که قبر شریفش در نزدیکی « بلد » یک منزلی سامراء است و مثل حکیمه خاتون دختر امام جواد علیه السلام ... (دوازده نفر دیگر را در این صنف یاد کرده است) . صنف چهارم امامزاده هایی که جلالت قدرشان معلوم است ، اما محلّ دفنشان معلوم نیست مثل علی بن جعفر علیه السلام که در سه موضع قبه و بقعه ای است منسوب به ایشان ، و حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام ، که در چهار موضع محتمل است قبر ایشان باشد ، و محمّد بن الامام جعفر الصادق علیه السلام ملقب به دیباج که نیز در چهار مورد احتمال بودن قبر ایشان هست . (۲) نیز نسب شناس عالی قدر و پژوهش گر امامزادگان غرب ایران اسلامی مرحوم حجه الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین عندلیب زاده قدس سرهدر مقدمه کتاب امامزادگان

۱- .علامه مجلسی در تحفه الزائر فرموده: ممکن است زیارت حضرت معصومه از تألیف و انشای علما بوده باشد .

۲- .منتخب التواریخ ، ص ۲۱۹ ۲۲۷ .

همدان تحریر نموده است: الف. بقعه‌ها و مزارهایی که از آنها به «امامزاده» یاد می‌شود به هفت دسته تقسیم می‌شوند: ۱. مزارهایی چون بقعه فاطمه معصومه علیهاالسلام در قم و حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام در ری که انتساب آنها به معصوم زاده‌ای با نام و مشخصات معین قطعی و محرز است. ۲. بقعه‌هایی که در انتساب آنها به آن امامزاده اطمینان کافی وجود دارد و این اطمینان از طریق سخن یک یا چند مزارشناس موثق و یا راههای دیگر حاصل شده است. ۳. بقعه‌هایی که انتساب آنها به یکی از معصوم زادگان قطعی است، اما هویت مدفون در آن مجهول است. در اینجا مزارشناسان قرآنی را کنار یکدیگر می‌گذارند و احتمالی در نظر آنها قوی می‌شود. ۴. بقعه‌هایی که مزارشناسان در انتساب آنها به یکی از معصوم زادگان تردیدی ندارند، اما هویت فرد مدفون برای آنها مجهول است؛ اگر چه به پیروی از مشهور مردم، نام او را هم بدانند. ۵. مکانهایی که در اثر ضعف قرینه‌ها، مزارشناسان فقط در حد گمان می‌توانند بقعه را منسوب به فلان فرد علوی بدانند. ۶. مکانهایی که محقق پس از بررسی به این نتیجه می‌رسد که اساساً مربوط بر علویان و امامزادگان نیست، گرچه عامه مردم از او به امامزاده تعبیر کنند. مثل قبر منسوب به «مهدی علوی» در «ماسبدان» که مربوط به مهدی خلیفه عباسی است. ۷. بقعه‌هایی که به امامزاده معروف هستند و با نامی هم در بین مردم نامیده می‌شوند، اما مزارشناسان هیچ اطلاعی از آنها ندارند و حتی نمی‌توانند احتمالی در باره آنها بدهند. از این مکانها به بقاع مجهول یاد می‌شود. ب. گاهی دو یا چند بقعه در مکانهای مختلف منتسب به یک نفر دیده می‌شوند که نمونه بارز آن زینبیه شام و مصر است. در اینجا گاهی مزارشناسان با تحقیقات خود به نتیجه می‌رسند و تکلیف هر دو بقعه را روشن می‌کنند و گاهی مردّد می‌مانند که امامزاده مورد نظر در کدامیک از بقاع مدفون است. در چنین حالتی پسندیده است همه آن اماکن به امید رسیدن به ثواب زیارت شوند. ج. در تعیین هویت فرد مدفون در یک مزار، گاهی تنها رجوع به کتابهای انساب و

تاریخ کافی نیست . بلکه باید به اسناد و اوراق آن بقعه و سنگ نوشته های اطراف آن مراجعه کرد ، و نیز از گفتگو با افراد خبره درباره پیشینه ساختمان مزار و یا متولیان که از نسل پیش از خود خاطراتی دارند غافل نماند . د . شهرت دیرینه بین مردم متدین به ضمیمه عدم انکار مزارشناسان تا هنگامی که نتوان قاطعانه سخنی بر خلاف آن گفت ، یکی از قراین شناخت مزارات و بقاع است . ه . از آنجا که بسیار دیده می شود که شخص مدفون در یک بقعه به جدّ اعلای خود که از معصومان است نسبت داده می شود ، ضروری است که به این اسناد که در همه جا به معنای بلافصل بودن انساب آن شخص به امام نیست اکتفا نکرده ، در اثبات بلافصل بودن یک فرد دقت بیشتری به خرج داد . (۱) از مطالب فصول بعدی کتاب که به شناخت بقاع و مزارات ری اختصاص دارد هویدا می گردد که نمونه هایی از آنچه یاد شد در ری و زیارتگاه های آن به چشم می خورد و چنین نیست که در تمامی مزارات ری فرزندان یا منسوبان معصومان علیهم السلام آرمیده باشند ، بلکه برخی از آنها از بقاعی است که در صحت انتسابشان تردید جدی وجود دارد . امید که آنچه در پی می آید رضایت خوانندگان عزیز را فراهم آرد . در پایان لازم است از مساعی برپاکنندگان کنگره بزرگداشت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام قدردانی شود . محمّد قنبری

بنای بقعه بی بی شهربانو علیه السلام

ص: ۲۵

امامزاده حمزه علیه السلام

ص: ۲۶

..

امامزاده حمزه علیه السلام

اشاره

امامزاده حمزه علیه السلام در زمینه زندگانی امام کاظم علیه السلام (۱۲۸-۱۸۳ ق) پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته است، ولی باز نقاط مبهم در زندگی آن بزرگوار فراوان است. برای مثال، تعداد همسران آن حضرت و نام و نشان آنان و تعداد فرزندان ایشان و اسامی آنها به صورت کامل روشن نیست و زندگی اکثر آنان بررسی نگردیده است. فرزندان که اکثر آنان از حیث تقوا و پرهیزگاری و فضایل انسانی از برگزیدگان زمانه خود محسوب می‌شوند و هر یک در جهتی از جهات سیاسی، اجتماعی، علمی و ... سرآمد روزگار خویش و تجسم بارزی از ایمان به خدا و گذشت در راه حق و تلاش و کوشش برای خدمت به مردم و مبارزه با ظلم و ستم بودند. بعضی از فرزندان امام برای خوشبختی مردم در رهایی آنان از چنگال ظلم و ستم علیه دستگاه عباسی دست به قیام زدند، برخی در راه نشر علوم اسلامی و احادیث اهل بیت علیهم السلام از جان خویش مایه گذاشتند، و عده‌ای در عبادت خداوند متعال، گوی سبقت از دیگران ر بوده، با خُلق و خوی خویش آنان را مجذوب و شیفته مکتب تشیع می‌نمودند. علمای علم نسب در مقدار فرزندان امام کاظم علیه السلام اقوال مختلفی ابراز کرده‌اند. نویسندگان منابع تاریخ، اسامی فرزندان امام را نیز مانند تعدادشان با اختلاف نقل

ص: ۲۸

کرده اند؛ لذا اسامی پسران به سی و چهار اسم و دختران به بیش از پنجاه اسم می‌رسد. از طرفی کسانی که اسامی کم‌تری ارائه نموده‌اند، ادعای انحصار نکرده‌اند و احتمال بیشتر بودن فرزندان را نفی ننموده‌اند؛ اگر چه ظاهر قول کسانی که اعداد و ارقام ارائه داده‌اند، اختصار است. از سوی دیگر، احتمال تکرار خطا در قول مدعیان تعداد بیش‌تر فرزندان منتفی نبوده، قابل قبول است. باید گفت که تمامی تاریخ‌نگارانی که درباره زندگانی امام هفتم، حضرت امام موسی کاظم علیه السلام قلم زده‌اند، تصریح نموده‌اند که نام یکی از پسران آن حضرت، حمزه است. در کتاب إعلام الوری می‌خوانیم: کان له علیه السلام سبعة و ثلاثون و لدا ذکرا و أنثی: علی بن موسی الرضا علیه السلام و ابراهیم و العباس، و القاسم، لأمهات أولاد. و احمد، و محمّد، و حمزه لأم ولد. و اسماعیل، و جعفر، و هارون، و الحسین، لأم ولد. و عبد الله، و اسحاق، و عبيدالله، و زید، و الحسن، و الفضل، و سلیمان، لأمهات أولاد. و فاطمه الكبرى، و فاطمه الصغرى، و رقیه، و حکیمه، و أم أبیها، و رقیه الصغرى، و نریهه (أو نریهه)، و عائشه، و أم السلمه، و میمونه، و أم کلثوم [لأمهات أولاد]. (۱) هرچند که در عدد اولاد آن امام همام اختلاف بسیاری وجود دارد، ولی یکی از نقاط مشترک تمامی آنها ثبت نام فرزند ذکوری به نام حمزه است. ۲.

۱- إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۳۶.

ص: ۲۹

از تاریخ ولادت و وفات حمزه بن موسی علیه السلام اطلاعی در دست نیست و در هیچ یک از کتابهای انساب و تاریخی ذکر رمزی از آن به میان نیامده است؛ اما در بعضی از کتب درباره او گفته اند: کان عالماً فاضلاً کاملاً صیناً دیناً جلیلاً، رفیع المنزله، عالی الرتبه، عظیم الحظّ و الجاه و العزّ و الابتهاال، محبوباً عند الخاص و العام. (۱) شیخ عباس قمی قدس سره می نویسد: همانا حمزه بن موسی سیدی جلیل الشأن بوده ... (۲) نیز نوشته اند که مادر جناب حمزه ام ولد بوده است. (۳) و ام ولد را کنیزی دانسته اند که از مولای خود آبستن شود و به نطفه مالک خود، دختر یا پسر بزاید. این کنیز بعد از مرگ مالک، آزاد می شود و به کسی ارث نمی رسد. (۴) در باره محل دفن این امامزاده بزرگوار میان عالمان انساب، مورخان و تذکره نویسان اختلافات بسیاری رخ نموده است و بقاع مختلفی را به ایشان منتسب کرده اند. عبد الجلیل قزوینی رازی می نویسد: اهل ری به زیارت سید عبدالعظیم شونند و به زیارت السید ابو عبد الله الایض و به

۱- تحفه الازهار، ج ۲، ص ۳۲۲.

۲- منتهی الآمال، ج ۳، ص ۱۵۶۷.

۳- لباب الانساب، ج ۱، ص ۵۹۴؛ الأویلی، ص ۱۸۰؛ ارشاد مفید، ج ۳، ص ۱۲۳ و ۳۲۲؛ سراج الانساب، ص ۷۲؛ انوار المشعشعین، ج ۲، ص ۲۵۵؛ مسند الامام الکاظم، ج ۱، ص ۱۸۶؛ حیاة الامام موسی بن جعفر، ج ۲، ص ۴۱۹؛ زندگانی حضرت امام موسی کاظم، ج ۲، ص ۲۷۵ و ...

۴- لغت نامه دهخدا، ج ۱۸، ص ۲۱۴.

زیارت السید حمزه الموسوی که شرف و نسب و جزالت فضل و کمال عفت ایشان ظاهر است ... شوند . (۱) علامه مجلسی می گوید : قبر شریف امامزاده حمزه ، فرزند حضرت امام موسی علیه السلام نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم است . (۲) ابی الحسن علی بن زید بیهقی گوید : و هو مدفون با لسیرجان من کرمان . (۳) ابن طقطقی حسنی گوید : و قبره بمشهد الغربات و الصدرین ، رستاق من بلاد الحله المزیدیة . (۴) ضامن بن شدقم حسینی مدنی گوید : سافر مع أخیه الإمام علی الرضا علیه السلام إلى الخراسان ، و كان واقعا فی خدمته ، ساعیا فی مآریه ، طالبا لرضائه ، ممثلاً لأمره ، فلما وصل الی سوسعر ، احدی قری ترسبر ، خرج علیه قوم من رؤساء المأمون ، فقتلوه ، و قبره فی بستان بها . (۵) اسکندر بیگ منشی می نگارد : ... ابو القاسم حمزه که به قول اصح در سوسفید تُرشیز مدفون و مرقد شریفش مطاف مردم آن ولایت است . (۶) میرزا محمد باقر موسوی خوانساری اصفهانی می نویسد : قبر الإمامزاده حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام المدفون بالژی ، و هو هناك مزار إلى زماننا هذا . (۷) ایرج افشار سیستانی می نویسد : آرامگاه حمزه بن موسی الرضا علیه السلام سرشناس به حمزه رضا در شش کیلومتری

۱- تحفه الازهار ، ج ۲ ، ص ۳۲۲ .

۲- کتاب نقض ، ص ۵۸۸ .

۳- تحفه الزائر ، ص ۵۰۸ (چاپ سنگی) .

۴- لباب الأنساب ، ج ۲ ، ص ۵۹۴ .

۵- الأصبلی ، ص ۱۸۰ .

۶- عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۱۷ .

۷- روضات الجنات ، ج ۴ ، ص ۲۱۲ .

ص: ۳۱

شمال باختری شیروان قرار دارد. (۱) نیز گوید: زیارتگاه و بارگاهی که در باغزار کاشمر بنا شده است، به حضرت حمزه فرزند موسی بن جعفر علیه السلام منسوب است. (۲) رضاقلی هدایت می نویسد: بعد از مراجعت از قزوین، همشیره شاه... را به قم بردند و در جوار... سید حمزه موسوی به خاک سپردند. (۳) ملا محمد باقر کجوری می نویسد: امامزاده حمزه مدفون در ری است. (۴) شیخ محمد علی اردستانی قمی معتقد است: حمزه بن امام موسی بن جعفر علیه السلام در قم مدفون است. (۵) عباس فیض می نویسد: نسبت به مدفون بودن او در شیراز دلایل و مدارک متقنی وجود دارد. (۶) وی ادامه می دهد: حضرت حجه الاسلام آقای آقا سید شهاب الدین مرعشی نجفی نیز قم هم که امروزه سرور علمای انساب عصر شمرده می شود، همین عقیده را تأیید و بر صحت آن هم شواهد و دلایلی اقامه می نماید. (۷) مؤلف تاریخ قم نیز معتقد است که حمزه بن موسی بن جعفر در قم مدفون شده است. (۸) اگر سری به کتابهای تاریخ شهرهایی که نامشان به عنوان محل دفن حمزه بن

۱- استان خراسان، ص ۱۰۵.

۲- همان، ص ۱۱۴.

۳- روضه الصفاى ناصرى، ج ۱۱، ص ۶۳۴۰.

۴- جنّه النعیم، ص ۴۸۶.

۵- انوار المشعشعین، ج ۲، ص ۲۶۱.

۶- بدر فروزان، ص ۷۲.

۷- همان، ص ۷۳.

۸- تاریخ قم، ص ۱۱۶.

الف . کاشمر (ترشیز)

موسی علیه السلام ذکر شد بزیم ، می بینیم که هر کدام از نویسندگان برای اثبات صحت ادعای خود دلایلی اقامه کرده و درصدد پاسخ به سایر نظریات و رد آنها بوده اند . اکنون نظریات تحلیلی هر کدام از نویسندگان را نقل کرده ، از کنار هم قرار دادن استدلالها سعی می نمایم تا به نظر درست تر برسیم .

الف . کاشمر (ترشیز) صاحب بدر فروزان می نویسد : نسبت به مدفون بودن حمزه بن امام موسی الکاظم علیه السلام در ترشیز سند و مدرک و حتی قول صریحی هم از علمای انساب و رجال دیده نمی شود ، جز آنکه در طی حالات حمزه و تعیین مدفن آن جناب ضمن نقل اختلافاتی که در محل دفن آن امامزاده بین علمای انساب راه یافته ، بدین قول هم اشاره گردیده ، می نویسند : «و برخی مدفن آن جناب را در ترشیز دانسته اند» . ولی این عده کیانند و مدرکشان چیست ، معلوم نیست . و ما منکر نیستیم که در ترشیز هم امامزاده ای به نام حمزه وجود دارد ؛ ولی این حمزه کیست و نسبتش چیست ، جای تأمل است . و به گفته و عقیده عوام هم که ناشی از وجود یک بقعه منتسب به حمزه در ترشیز باشد و یا مثلاً مولود از اظهارات خدام آن بقعه دائر بر اینکه این حمزه ، همان حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام است گردد ، نمی توان اعتماد و اتکا نمود . و علی هذا ، این عقیدت به کلی بی اصل و اصولاً بدان توجهی نشاید . (۱) ملا- هاشم خراسانی می نویسد : بقعه و بارگاهی که در باغزار ترشیز بنا شده است ، به حضرت حمزه فرزند موسی بن جعفر علیه السلام منسوب است . (۲) ایرج افشار سیستانی می نویسد : زیارتگاه و بارگاهی که در باغزار کاشمر بنا شده است ، به حضرت حمزه ، فرزند موسی بن جعفر علیه السلام منسوب است .

۱- بدر فروزان ، ص ۶۲ .

۲- منتخب التواریخ ، ص ۷۰۷ .

به هنگام جستجو در احوال جناب حمزه بن موسی علیه السلام نکته قابل توجهی به چشم می خورد و آن ، اینکه اکثر کسانی که درباره ایشان قلم زده اند ، نقل کرده اند که اسکندر بیک منشی در عالم آرای عباسی می نویسد : نسب این سلسله جلیله به جناب حمزه بن موسی علیه السلام منتهی و مدفن وی در قریه ای از قرای شیراز است و سلاطین صفویه بر روی تربت او بقعه رفیعی بنا نهاده ، موقوفات بسیاری هم برای آن قرار داده اند . (۱) با مراجعه به کتاب عالم آرای عباسی و جستجو در صفحات آن و حتی چاپهای متعدد آن نشانی از آنچه ناقلان مطلب یاد شده آورده اند یافت نمی شود ، بلکه آنچه در ابتدای جلد اول کتاب آمده است ، چنین است : سلسله انتساب ... به اتفاق علمای انساب از اولاد نامدار حضرت کاظم علیه السلام نسب همایونی به امامزاده عالی مقام ، ابوالقاسم حمزه که به قول اصح در سوسفید ترشیز مدفون و مرقد شریفش مطاف مردم آن ولایت است ، منتهی می گردد . (۲) ظاهراً سر این خطای فراگیر آن است که کتاب عالم آرای عباسی در اختیار نویسندگان کتب یاد شده در پانوشت این صفحه نبوده ، آنها به نقل جئه النعیم اعتماد کرده این مطلب را از آنجا نقل کرده اند . افزودنی است که صحت ادعای اسکندر بیک منشی نیز بررسی شده است ، که در صفحات آتی بدان پرداخته خواهد شد . نکته قابل توجه آنکه ظاهراً در عبارت کتاب تحفه الازهار نیز تصحیفی صورت پذیرفته و باید سوسفید ترشیز مراد کتاب باشد ، نه سوسر ترسبر ، (۳) به قرینه آنکه وی محل روستا را خراسان دانسته و در خراسان چنین محلی شناخته نشده ، بلکه

-
- ۱- بدر فروزان ، ص ۵۹ ؛ منتهی الآمال ، ج ۳ ، ص ۱۵۶۷ ؛ امامزادگان ری ، ج ۱ ، ص ۳۴۲ ؛ انوار المشعشعین ، ج ۲ ، ص ۲۵۵ ؛ اختران تابناک ، ص ۲۱۳ ؛ جئه النعیم ، ص ۴۸۵ ؛ بدایع الانوار ، ص ۱۸۶ (به نقل از امامزادگان ری) ؛ زندگانی امام موسی کاظم علیه السلام ، ج ۲ ، ص ۲۷۵ .
 - ۲- عالم آرای عباسی ، ج ۱ ، ص ۱۷ .
 - ۳- تحفه الازهار ، ج ۲ ، ص ۳۲۲ .

ترشیز را ترسبز، ترتسبز، ترسیس، ترشیش، ترشش و ... خوانده اند. (۱) پس این چنین احتمالی خالی از وجه نیست. نیز محل دفن جناب حمزه در باغی دانسته شده که باز با بقعه موجود در کاشمر سازگار است؛ زیرا بقعه در محلی است که بدان باغمزار گفته می شود. در تاریخ کاشمر آمده است. ... باغمزار سید حمزه یکی از زیباترین باغات ایران است که عنوانا باغمزار خوانده می شود. باغمزار کاشمر در حالی که در یکی از خیابانهای شمالی شهر کاشمر بر سکویی بلندتر از قاعده شهر قرار گرفته است، از زیبایی چشمگیر سروهای باستانی نیز برخوردار است ... (۲) هرچند نقل ضامن بن شذقم بر بقعه موجود در کاشمر قابل تطبیق است، اما در اصل مطلب می توان تردید نمود و آن اینکه نویسنده مدعی شده است که: سافر مع أخیه الإمام علی الرضا علیه السلام ... خرج علیه قوم من رؤساء المأمون، فقتلوه ... (۳) صرف نظر از اینکه همراهی او با امام باید ثابت شود، و مورخی بدان تصریح نکرده است، باید گفت که کشتن همراهان امام علیه السلام به دستور مأمون معقول به نظر نمی رسد؛ چراکه امام رضا علیه السلام به دستور مأمون جهت پذیرفتن ولایتعهدی به خراسان می رفت. مرحوم محمد علی عالمی می نویسد: دلیل عدم صحت این داستان آن است که اگر مهاجمین، امام را شناختند و دشمنی شخصی یا دستوری از مأمون داشتند، می باید امام را شهید کنند. و اگر شناختند، چه جهت می تواند انگیزه این عمل باشد؛ مخصوصاً طبق همین نقل، حمزه غلام وار در خدمت امام بوده و مسلماً هرگز نسبت به نوکر و غلامش دشمنی نمی ورزید؛ مضافاً آنکه به همین سادگی، امام برادرش را دفن کند و کمترین

۱- تاریخ کاشمر، ص ۱۴.

۲- همان، ص ۱۱۹.

۳- تحفه الأزهار، ج ۲، ص ۳۲۲.

ص: ۳۵

ب. سیرجان**ج. شیراز**

اعتراض یا گله ای از مأمون نکند و یا قاتل را تعقیب نکند، بعید است. (۱) بنابراین دلیل قابل قبولی بر مدفون بودن حضرت حمزه بن موسی علیه السلام که فرزند بی واسطه حضرت امام کاظم علیه السلام باشد، در ترشیز وجود ندارد. ممکن است مدفون در این بقعه، حمزه بن حمزه بن موسی علیه السلام باشد؛ زیرا اختلافی میان عالمان انسب و تاریخ نسبت به مدفون بودن حمزه بن حمزه در خراسان (۲) وجود ندارد.

ب. سیرجان نیز آنچه در لباب الأنساب آمده، دلیل دیگری بر مدفون بودن حمزه بن موسی علیه السلام در سیرجان کرمان وجود ندارد. در آنجا آمده است: أمّیا حمزه بن موسی فأمّه أمّ ولد، و هو مدفون بالسیرجان من کرمان. (۳) اگر در سیرجان فرزند بلافصلی از امام هفتم وجود داشت، قطعاً مزار او در بین مردم آن سامان مشهور و معروف بود، در حالی که در سیرجان امامزاده ای با این عنوان یافت نمی گردد. در منتقله الطالبیه آمده است: ... ذِکْرُ مَنْ وَرَدَ بِسیرجان... منهم ولد موسی الکاظم علیه السلام بسیرجان، ابوالحسن علی بن ابراهیم بن محمّد بن موسی الکاظم علیه السلام. (۴)

ج. شیراز در باره مدفون بودن حمزه بن موسی در شیراز ادعاهایی شده است. برخی با نقل ناصحیح از عالم آرای عباسی همان گونه که اشاره شد مدفون او را در شیراز می دانند. مرحوم عباس فیض می نویسد: صاحب کتاب بدایع الانوار به مدفون بودن حمزه بن امام موسی علیه السلام تصریح نموده و

۱- شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام ج ۲، ص ۱۰۶.

۲- المجدی، ص ۱۱۷؛ عمدۀ الطالب، ص ۲۰۸؛ سراج الأنساب، ص ۷۶؛ الأصبلی، ص ۱۸۰؛ الفصول الفخریه، ص ۱۴۱؛ مسند الامام الکاظم، ج ۱، ص ۱۸۶؛ منتهی الآمال، ج ۳، ص ۱۵۶۸.

۳- لباب الأنساب، ج ۲، ص ۵۹۴.

۴- منتقله الطالبیه، ص ۱۷۹.

ص: ۳۶

بر طبق مدعای خود هم دلیلی ذکر کرده است و می نگارد که در مدفن حمزه بن امام موسی علیه السلام خلاف است. صاحب کتابمجدی که سید ابو الحسن علی بن محمد علوی است در کتاب خود آورده است که حمزه بن امام موسی علیه السلام مکنی به ابی القاسم قبرش در اسطخر شیراز معروف و مشهور و زیارتگاه مردم نزدیک و دور است. (۱) هر چند راقم این سطور بر کتاب بدایع الانوار دست نیافته است آن سان که دیگران نیز کتاب وی را نیافته، بر نقل مرحوم فیض اکتفا کرده اند (۲)، ولی در صورت رؤیت هم این ادعا گرهی از این ماجرا باز نکرده، راهی نمی گشاید؛ زیرا با مراجعه به کتاب المجدی در می یابیم که مؤلف آن، کلامی مغایر با مدعای صاحب بدایع الانوار قلمی نموده است: و ولد حمزه بن موسی الکاظم و کان کوفیا و ینجل و هو لأم ولد ثلاثه ذکور و ثمانی أناث فالذکور علی و قبره بباب اسطخر من شیراز ... (۳) چنانکه ملاحظه می شود نظر صاحب کتاب المجدی این است که فرزند حمزه بن موسی علیه السلام، یعنی علی بن حمزه در اسطخر شیراز مدفون است، نه خود آن جناب؛ آن گونه که در سایر کتب انساب نیز آمده است؛ حتی برخی علی بن حمزه بن حمزه را در شیراز مدفون می دانند: و کان له علی بن حمزه مضی دارجا و هو المدفون بشیراز خارج باب اصطخر، له مشهد یزار. (۴) و نسل حمزه بن موسی الکاظم از دو پسرند: حمزه و القاسم و او را پسری است، علی بن حمزه که در باب اصطخر در خارج شیراز مدفون است. (۵) عقب ابو القاسم حمزه بن امام موسی کاظم علیه السلام از دو پسرند: حمزه و ابو محمد قاسم. و او را پسری دیگر بود علی نام، در باب خارج شیراز مدفون است؛ اما نسل ندارد. (۶)

۱- بدر فروزان، ص ۶۱.

۲- ر. ک: امامزادگان ری، ج ۱، ص ۳۴۲.

۳- المجدی، ص ۱۱۷.

۴- عمده الطالب، ص ۲۰۸.

۵- الفصول الفخریه، ص ۱۴۱.

۶- سراج الأنساب، ص ۷۶.

ص: ۳۷

از آنچه تا به حال قلمی شده ، دلیلی بر دفن حمزه بن موسی الکاظم علیه السلام به دست نیامد ؛ اما باید دید که مرحوم عباس فیض ، مدافع مدفون بودن آن جناب در شیراز ، چه دلایلی اقامه می نماید . او پس از نقل کلام نویسنده بدایع الانوار و بیان بطلان آن می گوید : چگونه می توان مدفن حمزه بن امام موسی علیه السلام را در شیراز با این که بیش از پانصد سال است که مزار تمام علما و دانشمندان است و در کتب متعددی هم تصریح دارد ، انکار کرد؟ (۱) آنگاه دلایل خویش را برمی شمارد و می گوید : چون خود سلاطین صفوی هم به مدفون بودن جدّ خود شاهزاده حمزه در شیراز معتقد بوده اند ، بدین جهت بر روی تربت او هم بقعه ای مجلل و قبه ای مرتفع بنا نهاده ، موقوفات چندی هم برای آن قرار داده اند . (۲) مرحوم فیض انتساب صفویه را به حمزه بن موسی علیه السلام را قطعی فرض کرده ، ساخت بقعه را مؤید دفن ایشان در شیراز دانسته است . در این مقام باید گفت که سیادت صفویه به اثبات نرسیده است و برخی از مورخان در صحت انتساب این خاندان به اهل بیت علیهم السلام تردید روا داشته اند . یکی از مورخان معاصر می نویسد : شیخ صفی و تبارش سید نبوده اند و اینکه در منابع صفوی آنان را سید نوشته اند ، جعلی است . و این امر نخستین بار در عهد شاه طهماسب صفوی و به دستور او میر ابو الفتح نامی که مأمور تنقیح صفوه الصفای ابن بزاز بود ، در آن کتاب دخل و تصرف کرده و این شجره نامه جعلی را ساخته و پرداخته است . وی به نسخه قدیمی از صفوه الصفا دست می یابد که قبل از تأسیس سلسله صفویه کتابت شده است و در آن نسخه نشانی از این شجره نامه مشاهده نمی کند و از این رو

۱- بدر فروزان ، ص ۶۶ .

۲- همان ، ص ۶۸ .

ص: ۳۸

در صدد تحقیق برآمده، می نویسد: نخست، این تبارنامه در کتاب ابن بزاز نوشته شده، سپس دیگر کتاب نویسان از میرخواند در حبیب السیر و میر یحیی قزوینی در لب التواریخ و اسکندر بیگ در عالم آرا و شیخ گیلانی در سلسله النسب از آن نقل کرده اند. همو می افزاید: در برخی نسخه ها از جمله در نسخه کتابخانه مسجد سپهسالار جمله هایی که پیش از شجره نسب است، آورده نشده و شجره نیز به روّیه ای دیگر است. و باز می افزاید: شیخ حسین کاتب اردبیلی (از پیروان خاندان صفوی) از کتاب ابن بزاز نسخه هایی نوشته و در همه آنها دست برده است. (۱) میرزا ابوالفتح حسینی شریفی که از او به عنوان تحریف گر شده است شاید برای توجیه عمل خود است که در دیباچه کتاب می گوید: مشایخ صفویه تقیّه می کرده و نسب خود را ابراز نمی کردند. (۲) دیگر دلیلی که شاید صحت سیادت تبار صفوی را با تردید مواجه سازد، کتابه ای است که در بالای ایوان طلا در صحن عتیق حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام در قم قرار دارد. در آن آمده است: ... السلطان بن السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه اسمعیل بهاردرخان ... (۳) چنان که مشاهده می شود در این کتابه که تاریخ رجب سال ۹۲۵ قمری در آن به چشم می خورد و در عصر شاه اسمعیل نوشته شده، اشاره ای به سیادت ایشان نگردیده است، در حالی که در سایر اماکنی که از زمان شاه طهماسب به بعد بنا شده و حتی در کتابه دیگری که در حرم مطهر حضرت معصومه علیهاالسلام با نام شاه طهماسب است، او موسوی خوانده شده است. (۴)

۱- مجموعه ۷۸ مقاله و گفتار از احمد کسروی، ص ۸۶ ۵۵.

۲- فهرست کتابخانه سپهسالار، ص ۱۷۶.

۳- کتابه های حرم مطهر حضرت معصومه و ...، ص ۴۰.

۴- همان، ص.

ص: ۳۹

کلام مرحوم فیض حاکی از آن بود که چون سلاطین صفوی مزار موجود در شیراز را جد خود می دانسته اند ، برای آن بقعه و بارگاه ساخته اند . فارغ از آنکه از نسل حمزه بن موسی بودن و حتی سید بودن تبار صفوی را مخدوش بدانیم ، باید بگوییم که خاندان صفوی هر جا که بقعه ای یا مزاری را به حمزه بن موسی منسوب دیده اند ، در عمران آن کوشیده اند . از برای نمونه به موردی اشاره می شود . وقتی سلطان حسین صفوی قصد زیارت حضرت رضا علیه السلام را داشته ، در مسیر خود از تهران می گذرد و بنابر آنچه در وقف نامه نوشته شده ، اراضی دولاب تهران را وقف امامزاده حمزه مدفون در ری می نماید . در وقف نامه که به مهر سلطان حسین مختوم است و به تأیید جمعی از علمای اصفهان از جمله خاتون آبادی رسیده نوشته شده : ... سلسله علیه صفویه از اصل اصیل آن امامزاده لازم التکریم و التجلیل منشعب می شود ... (۱) دلیل دیگر که مرحوم فیض اقامه می کند ، قول نویسنده سراج الأنساب است . فیض می نویسد : و ثالثاً ، تصریح مؤلف کتاب سراج الأنساب بر مدفون بودن او در شیراز . (۲) باید در پاسخ مرحوم فیض گفته شود که چرا مرتکب خطایی شده است که قبلاً در ارتکاب آن بر صاحب بدایع الانوار خرده گرفته است . چنانکه قبلاً نقل شد ، نویسنده سراج الأنساب قبر علی بن حمزه را در خارج شیراز می داند نه قبر حمزه بن موسی علیه السلام . (۳) دلیل دیگر فیض نظر مرحوم آیه الله مرعشی نجفی است ، آنجا که می گوید : و حضرت حجه الاسلام آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی ، نزیل قم هم که امروزه سرور علمای انساب عصر شمرده می شود ، همین عقیده را تأیید و بر صحت آن همه شواهد و دلایلی اقامه می نماید . (۴) باید گفت که گرچه نظریه اولیه آیه الله مرعشی نجفی قدس سرهبر مدفون بودن جناب

۱- تاریخچه اوقاف اصفهان ، ص ۲۶۶ ۲۷۶ .

۲- بدر فروزان ، ص ۷۲ .

۳- سراج الانساب ، ص ۷۶ .

۴- بدر فروزان ، ص ۷۳ .

ص: ۴۰

د. قم

حمزه بن موسی در شیراز بوده، ولی احتمال مدفون بودن آن حضرت در ری یا قم را نیز نفی نفرموده است. (۱)

د. قمیکی از نقاطی که گفته شده محل دفن امامزاده حمزه است، شهر مقدس قم است. بقعه ای در یکی از محلات شهر وجود دارد که به آن امامزاده منسوب است. برخی از نویسندگانی که درباره امامزاده حمزه تحقیق نموده اند، بر این باورند که بقعه مذکور قطعا از آن حمزه بن موسی علیه السلام است. یکی از قدیمی ترین منابعی که درباره قم به رشته تحریر درآمده است، کتاب تاریخ قم نوشته حسن بن محمد بن حسن شیبانی قمی است که از قدمای علمای اصحاب بوده و در قرن چهارم می زیسته است. او در کتاب خود می نویسد: و بعد از آن، بریهه زن موسی بن محمد بن علی بن موسی وفات یافت و به جنب مشهد او، او را دفن کردند و پسران عم او یحیی و ابراهیم، پسران جعفر بن علی الکذاب، از بریهه میراث گرفتند. چون بریهه به قم وفات یافت، ایشان به قم نبودند، چون از آن آگاهی یافتند، به قم آمدند و ترکه او را برداشتند. ابراهیم، دیگر باره از قم برفت و یحیی صوفی به قم اقامت کرد و به میدان زکریا بن آدم، به نزدیک مشهد حمزه بن موسی بن جعفر علیهماالسلام وطن و مقام گرفت و ساکن بود. (۲) گفته شده که مراد از میدان زکریا بن آدم، همین میدانی است که امروزه به میدان کهنه مشهور است. (۳) نیز رضاقلی خان هدایت می نویسد: بعد از مراجعت به قزوین، همشیره شاه [طهماسب ج] که خیرات و مبرات بی شمار از

۱- ر. ک: زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی، رازی، ص ۱۴۲.

۲- تاریخ قم، ص ۲۱۶.

۳- انوار المشعشعین، ج ۲، ص ۲۵۹.

او به ظهور آمده بود و شاه با وی کمال مؤانست داشت رحلت کرد. جنازه او را به قم بردند و در جوار حضرت معصومه عظمی و محبوبه کبری علیهاالسلام و سید حمزه موسوی که از آبا و اجداد سادات امجاد صفویه بود به خاک سپردند. (۱) نویسنده کتاب انوار المشعشعین پس از نقل عبارت کتاب تاریخ قم قلمی می نماید که: عبارت کتاب تاریخ قم دلالت دارد بر آنکه حمزه بن امام موسی علیه السلام، همین شاهزاده حمزه ایست که در قم می باشد... صاحب تاریخ قم در قم بوده و از احوالات و اهل آن، و احوالات امامزاده هایی که در قم بوده اند، با اطلاع و با بصیرت بوده، و عصر او قریب به عصر آنها که در قم مدفون بوده اند بوده است... از چنین کتاب معتبری (تاریخ قم) مستفاد می شود که حمزه بن امام موسی بن جعفر در قم مدفون است و مدفن او در بقعه مبارکه واقعه در محله ای است که مشهور است آن محله به اسم شریف آن بزرگوار و چه بسیار کشف و کرامات از روح مقدس شریف آن بزرگوار در مقام بروز و ظهور رسیده که قابل انکار نیست؛ از قبیل شفا دادن کور و افلیج و صاحبان امراض مزمنه. (۲) جناب عباس فیض نظر مؤلف انوار المشعشعین را نپذیرفته، با استفاده از سایر مطالبی که در کتاب تاریخ قم آمده، مدفون در شاهزاده حمزه را حمزه بن احمد بن اسحق بن ابراهیم بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی کاظم علیه السلام می داند و تعبیر حمزه بن موسی علیه السلام را برای او نوعی مسامحه می داند. استدلال او این چنین است: بیان مؤلف تاریخ قم هم... نسبت به مدفون حمزه بن موسی علیه السلام در قم صراحتی ندارد. و اگر حقیقتاً حمزه بن امام موسی کاظم علیه السلام به قم آمده بود و در این شهر هم وفات کرده بود، با تمام جلالت قدر و منزلتی که دارا بوده و با اینکه فرزند بلاواسطه امام هم می باشد، چگونه ممکن است که در تاریخ قم از ورود و وفات او اثری نباشد؟ و با اینکه مؤلف تاریخ... تا سال ۳۷۸ قمری هم که مشغول تألیف آن کتاب بوده است، از تمام سادات حتی آنهایی که تا امام چندین واسطه هم دارند، از ممدوحین و یا کسانی که درباره آنها مدح شده از مدفونین به قم و یا غیر آنها به طور

۱- روضه الصفاى ناصرى، ج ۱۱، ص ۶۳۴۰.

۲- انوار المشعشعین، ج ۲، ص ۲۵۹ ۲۶۱.

ص: ۴۲

کلی و بدون استثنا نام برده ، حالات هر یک را جدا جدا ذکر کرده است ، چگونه تصور می شود که از حمزه بن امام موسی علیه السلام ... اسم نبرده باشد و از ورود و توقف و وفات او ... خبر نداده باشد ، ولی در موقعی که منزل یحیی صوفی را می خواهد تعیین کند ، از مشهد او بدون هیچ گونه سابقه ای اسم ببرد شاهزاده حمزه ... به طور قطع فرزند مع الواسطه امام است ... در باب سوم از کتاب تاریخ مزبور در طی حالات ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام و احفاد او و اسحاق و فرزندان او می نویسد که ... حمزه بن حسین نیز در این شهر دارای موقعیت بزرگی بوده و در همین شهر هم وفات یافته ... مؤلف تاریخ مزبور هم مرادش از حمزه بن امام موسی علیه السلام همین حمزه بن حسین است ... که بدیهی است این معنا از روی مسامحه و موافق بیانات عرفی علمای انساب و رجال و مطابق با مکالمات معمولی مردم است که برای معرفی اشخاص ، نام طرف را با اسم جد اعلای او که واجد مقام و موقعیت بزرگ بوده ... قرین ساخته و توأما ذکر نموده ، نام پدر و جد او را اسقاط می نمایند . (۱) محمد حسین ناصر الشریعه نیز نظری چون فیض داشته ، می نگارد : [مؤلف تاریخ قم] حمزه را بی واسطه ، اولاد آن حضرت ذکر می کند ، ولی در ذکر سادات حسینی و موسویه که به قم وارد شدند حمزه را ذکر نمی کند و در سادات صادقیه به چند واسطه حمزه نامی ذکر می کند . (۲) جناب فیض قول مؤلف روضه الصفای ناصری را نیز نپذیرفته ، معتقد است که علی رغم عدم تصریح وی ، چون رضاقلی هدایت در علم انساب و رجال بصیرتی ندارد ، بیان او در این قسمت حجیت نخواهد داشت . (۳) همچنین او می نویسد که حمزه ای که در قم مدفون و مشهدش مزار مردم آن دیار است ، اهالی درباره او عقیدتی تام داشته ، متداعیین نام او را در حلف و اختلاف قاطع

۱- بدر فروزان ، ص ۶۸ ۷۰ .

۲- تاریخ قم ، ناصر الشریعه ، ص ۱۱۶ .

۳- بدر فروزان ، ص ۶۷ ۶۸ .

ص: ۴۳

۰۵ ری

دعوا شمرده ، معتقدند که هر کس به اسم او سوگندی دروغ و بر خلاف حقیقت یاد کند ، بی شبهه ، به جزای خود هر چه زودتر خواهد رسید . (۱)

ه . ریدر ری و در جوار مرقد سید الکریم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام نیز مزاری هست که به حمزه بن موسی علیه السلام منسوب است . شاید شهرت این مزار در انتساب به جناب حمزه بیشتر از سایر نقاط باشد ، چنانکه صاحب بدایع الانوار ، بر حسب نقل انوار المشعشعین نوشته است . (۲) هرچند هیچ یک از علمای انساب تصریح بر دفن حمزه بن موسی علیه السلام در ری ننموده اند ، ولی قرآینی که بر دفن وی در آن مکان در دست است ، این احتمال را تقویت می نماید . نجاشی در رجال خود می نویسد : حدّثنا جعفر بن محمّد ابو القاسم ، قال : حدّثنا علی بن الحسین سعد آبادی ، قال : حدّثنا احمد بن محمّد بن خالد البرقی ، قال : کان عبدالعظیم ورد الزی هاربا من السلطان ، وسکن سربا فی دار رجلٍ من الشیعه فی سکه المولی ، وکان یعبد الله فی ذلك السرب ، ویصوم نهاره ، ویقوم ليله ، وکان یخرج مستترا فیزور القبر المقابل قبره وینهما الطریق ویقول : «هو قبر رجل من ولد موسی بن جعفر علیه السلام» ؛ ... احمد بن خالد برقی می گوید : عبدالعظیم در حال خوف و فرار از خلیفه وارد شهر ری گردد ، و در سرداب منزل یکی از شیعیان در سکه المولی ساکن شد . وی در آن زیر زمین خدای را عبادت می کرد و روزها را روزه و شبها را به نماز می پرداخت . وی گاهی مخفیانه از آن منزل خارج می شد و قبری را که در مقابل قبر او واقع شده زیارت می کرد . بین آن دو قبرراهی واقع شده بود . او (حضرت عبدالعظیم علیه السلام) می فرمود : «این قبر یکی از فرزندان موسی بن جعفر است» . (۳)

۱- همان ، ص ۱۶ .

۲- انوار المشعشعین ، ج ۲ ، ص ۲۵۶ .

۳- رجال النجاشی ، ص ۲۴۸ ، ش ۶۵۳ ؛ منتهی الآمال ، ج ۳ ، ص ۱۵۶۷ .

ص: ۴۴

علامه محمد باقر مجلسی گوید: قبر شریف امامزاده حمزه فرزند حضرت امام موسی علیه السلام نزدیک قبر حضرت عبدالعظیم هست، و ظاهراً همان امامزاده باشد که عبدالعظیم زیارت او می کرده است. (۱) نیز همو می نویسد: اما حمزه بن موسی علیه السلام فهو مدفون فی الری فی القریه المعروف بشاهزاده عبدالعظیم علیه السلام وله قبه وصحن وخدام، و كان الشاهزاده عبدالعظیم علیه السلام علی جلاله شأنه وعظم قدره، یزوره أيام اقامته فی الری کان یخفی ذلك علی عامه الناس، وقد أمر إلى بعض خواصه أنه قبر رجل من أبناء موسی بن جعفر علیه السلام. (۲) ملا محمد باقر کجوری مازندارنی می نویسد: آنچه مشهور و معروف است و جمعی از اهل تهران که با فضل و اطلاعند بر این نهج معتقدند و جز این عقیده ندارند، حضرت عبدالعظیم به زیارت امامزاده حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام مشرف شده و فقره زیارت «یا نور المشرق المضیء الأنوار و یا زائر قبر خیر رجل من ولد موسی بن جعفر» آن بزرگوار است. نیز همو از قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین نقل می کند که فرمود: ری مدفن سید حمزه موسوی و سید عبد الله ابیض و امامزاده لازم التعظیم سید عبدالعظیم است. (۳) صاحب بدایع الانوار در حالی که مدفون بودن حمزه بن موسی علیه السلام را در ری پذیرفته، ایرادهای خویش را بر اقوال یاد شده این گونه بیان می دارد: ... آنکه نجاشی اسم نبرده و حضرت عبدالعظیم اسمش را نفرموده ... آنکه قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس المؤمنین نوشته، کجا دلالت دارد که این امامزاده، حمزه بن امام موسی علیه السلام است؛ که حضرت عبدالعظیم را حسنی گفته، پس باید آن جناب را نیز با امام واسطه ای در میان نباشد، و حال آنکه چهارپشت در

۱- تحفه الزائر، ص ۵۰۸.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۳۱۲.

۳- همان، ص ۴۸۶.

ص: ۴۵

میان آن جناب و امام حسن علیه السلام فاصله می باشد ... نوشته عبدالعظیم حسنی و سید حمزه موسوی ، و از لفظ حسنی و موسوی فاصله آشکار است نه آنکه فاصله نباشد ... (۱) اردستانی قمی نیز پس از نقل گفتار صاحب بدایع الانوار ، سخنان وی را تأیید نموده ، ایرادها را وارد می داند . (۲) همچنین عباس فیض ایرادهای نویسنده بدایع الانوار را به نقل از انوار المشعشعین نقل کرده و سخنی زاید بر آن ندارد . (۳) در کتاب جنه المأوی فی ذکر من فاز بقاء الحجه علیه السلام میرزا حسین نوری طبرسی که در انتهای جلد ۵۳ بحار الانوار به چاپ رسیده است رخدادی از قول سید مهدی حسینی قزوینی نقل گردیده است که برخی آن را مؤید نظریه مدفون بودن جناب حمزه بن موسی علیه السلام در ری دانسته اند ، (۴) و آن چنین است : قال (سید مهدی حسینی قزوینی) سلمه الله : وحدثنی الوالد (سید احمد حسینی قزوینی) اعلى الله مقامه قال: لازمت الخروج إلى الجزیره مده مدیده لأجل إرشاد عشائر بنی زبید إلى مذهب الحق ، (و كانوا کلهم علی رأی أهل التسنن و ببر که هدایه الوالد قدس سره و إرشاده ، رجعوا إلى مذهب الإمامیه كما هم علیه الان و هم عدد کبیر ، یزیدون علی عشرة آلاف نفس) . و كان فی الجزیره مزار معروف بقبر الحمزه بن الکاظم یزوره الناس و یذکرون له کرامات کثیره ، و حوله قریه تحتوی علی مائه دار تقریبا . قال قدس سره : فکنت استطرق الجزیره وأمر علیه ولا أزروه لما صحّ عندی أن الحمزه بن الکاظم مقبور فی الری مع عبدالعظیم الحسنی ، فخرجت مرّة علی عادتی و نزلت ضیفا عند أهل تلك القریه ، فتوقعوا منی أن أزور المرقد المذكور ، فابیئت و قلت لهم لا أزرو من لا أعرف ، و كان المزار المذكور قلت رغبه الناس فیهِ لإعراضی عنه . ثم رکبت من عندهم و بتّ تلك اللیله فی قریه المزیديه عند بعض ساداتها ، فلما کان

۱- .انوار المشعشعین ، ج ۲ ، ص ۲۵۶ ۲۵۷ .

۲- .همان ، ص ۲۵۸ .

۳- .بدر فروزان ، ص ۵۹ ۶۶ .

۴- .ر . ک : شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام ، ج ۲ ، ص ۱۰۳ ؛ اختران فروزان ری و طهران ، ص ۵۸ ؛ امامزادگان ری ، ج ۱ ، ص ۳۶۱ .

ص: ۴۶

وقت السحر جلست لنافله الليل وتهيأت للصلاه ، فلما صليت النافله ، بقيت أرتقب طلوع الفجر ، و أنا على هيئة التعقيب ، إذ دخل علي سيد أعرفه بالصلاح والتقوى من ساده تلك القرية فسلم و جلس . ثم قال : يا مولانا ، بالأمس تضيفت أهل قرية الحمزه ، و ما زرتة؟ قلت: نعم . قال : و لم ذلك؟ قلت : لأني لا أزور من لا أعرف ، و الحمزه بن الكاظم مدفون بالرى . فقال : رب مشهور لا أصل له ، ليس هذا قبر الحمزه بن موسى الكاظم و إن اشتهر أنه كذلك ، بل هو قبر أبي يعلى حمزه بن القاسم العلوى العباسى ، أحد علماء الإجازة و أهل حديث ، و قد ذكره أهل الرجال فى كتبهم ، و أثنوا عليه بالعلم و الورع . فقلت فى نفسى : هذا السيد من عوام الساده ، و ليس من أهل الإطلاع على الرجال و الحديث ، فلعلّه اخذ هذا الكلام عن بعض العلماء ، ثم قمت لأرتقب طلوع الفجر ، فقام ذلك السيد و خرج و أغفلت أن أسأله عمّن أخذ هذا ، لأن الفجر قد طلع و تشاغلنا بالصلاه . فلما صليت جلسنا للتعقيب حتى طلع الشمس و كان معى جمله من كتب الرجال ، فنظرت فيها و إذا الحال كما ذكر ، فجادنى أهل القرية المسلمين على و فى جملتهم ذلك السيد . فقلت : جئتنى قبل الفجر و أخبرتنى عن قبر الحمزه ، أنه أبو يعلى حمزه بن القاسم العلوى . فمن أين لك هذا عمّن أخذته؟ فقال : والله ما جئتك قبل الفجر و لا رأيتك قبل هذه الساعه ، و لقد كنت ليله أمس بائنا خارج القرية فى مكان سمّاه و سمعنا بقدمك فجئنا فى هذا اليوم زائرين لك . فقلت لأهل القرية : الآن لزمنى الرجوع إلى زياره الحمزه ، فأنى لا أشك فى أن الشخص الذى رأيتة هو صاحب الأمر عليه السلام قال : فركبت أنا و جميع أهل تلك القرية لزيارته ، و من ذلك الوقت ظهر هذا المزار ظهورا تاما على وجه صار بحيث تشدّ الرجال إليه من الأما كن البعيده . (۱) از حکايت فوق دو نتیجه گرفته اند : اول آنکه ، عدم انکار مدفون بودن حمزه بن

فرزندان حمزه بن موسی کاظم علیه السلام

موسی علیه السلام در ری از سوی حضرت مهدی (عج) تاییدی است بر صحت انتساب مزار به آن امامزاده لازم التکریم، و دیگر آنکه، مزاری که در حله است و مؤلف کتاب الاصلی به حمزه بن موسی منسوب می داند، قبر حمزه بن قاسم علوی عباسی است. از همه آنچه مسطور شد و نیز آنکه چنانچه مدفون در این بقعه از فرزندان موسی کاظم علیه السلام باشد و عبدالعظیم حسنی علیه السلام به زیارت او می رفته است، و آنکه عبدالعظیم حسنی علیه السلام در عهد زندگانی آن امام همام زاده شده، در دوران امامت امام هادی علیه السلام بدرود حیات گفته است، باید آن امامزاده، فرزند بلافصل و یا فرزند فرزند امام کاظم علیه السلام باشد. با جستجو در کتب انساب و تاریخ به موردی بر نمی خوریم که کسی قایل باشد که فرزند یا فرزند فرزند از موسی کاظم علیه السلام در ری مدفون است، الا جناب حمزه بن موسی کاظم علیه السلام. در نتیجه می توان یقین کرد که مدفن حمزه بن موسی کاظم علیه السلام همان مزاری باشد که در شهر ری به وی منسوب است؛ واللّٰه العالم.

فرزندان حمزه بن موسی کاظم علیه السلام معالمان علم انساب در نوشتجات خود از سه فرزند حمزه سخن به میان آورده اند. آنها حمزه بن حمزه، قاسم بن حمزه، و علی بن حمزه را فرزندان حمزه بن موسی علیه السلام می دانند و چنانکه اشاره شد از مدفن و اعقاب ایشان یاد کرده اند. (۱) از آنجا که در کتب مختلف نظرات متفاوتی ارائه شده است، ذکر عبارات آنان خالی از فایده نیست. در لباب الانساب آمده است: والعقب من حمزه بن موسی علیه السلام حمزه بن حمزه، و علی بن حمزه، و القاسم بن حمزه، أم القاسم أم ولد.

ص: ۴۸

ومن اولاد حمزه ببلخ، ابوالحسن علی بن حمزه بن حمزه بن موسی علیه السلام. (۱) ابن عنبه می نویسد: و نسل حمزه بن موسی الکاظم از دو پسرند: حمزه و القاسم، و او را پسری دیگر است؛ علی بن حمزه... اما نسل ندارد و بقیه حمزه از القاسم بن حمزه و او را اعرابی می خوانند. (۲) در الاصلی آمده است: و اعقب حمزه هذا من ولديه: حمزه الثانی بخراسان و له اولاد، و القاسم. و أعقب القاسم بن حمزه من ولديه: محمد الأعرابی و احمد. (۳) نویسنده مسند الامام الکاظم علیه السلام نقل می کند: و عقبه کثیر ببلاد العجم. عقبه من رجلین: القاسم و حمزه. (۴) نیز می گویند: عقب ابو القاسم حمزه بن الامام موسی کاظم علیه السلام از دو پسرند: حمزه و ابو محمد قاسم. و او را پسری دیگر بود علی نام... اما نسل ندارد. و نسل حمزه بن حمزه به غایت اندک است. و حقیقت حال او چنان که باید معلوم نیست. (۵) کجوری مازندرانی می نویسد: در کتاب انساب صحیح که موجود نزد داعی است، نسل حمزه بن موسی علیه السلام را از دو پسر دانسته است: حمزه و قاسم و گفته است حمزه را پسری است علی حده موسوم به علی... و نسل ندارد. و نسل حمزه بن حمزه اندک است و او را اعرابی می خوانند و بر همین طریق است صاحب کتاب عمده الطالب... و در تاریخ گلشن آراست از امامزاده حمزه، غیر از علی و قاسم عقبی نماند. از این قرار منافی است با اینکه پسری حمزه نام داشته باشد. (۶)

- ۱- لباب الانساب، ج ۲، ص ۵۹۴.
- ۲- الفصول الفخریه، ص ۱۴۱.
- ۳- الاصلی، ص ۱۸۰.
- ۴- مسند الامام الکاظم، ص ۱۸۰.
- ۵- سراج الانساب، ص ۷۶.
- ۶- جنّه النعیم، ص ۴۸۶.

زیارت حضرت امامزاده حمزه

زیارت حضرت امامزاده حمزه ارواح مردگان ، پس از مرگ و خارج شدن جان از بدنشان ، ثابت و باقی اند و به نوعی که مناسب آن جهان است زنده اند ، بدین تفضیل که صاحبان ایمان خالص در آن عالم که عالم برزخ و زمان فاصله مابین مرگ و روز قیامت است ، در عیش و رفاه ، و برخوردار از الطاف و نعم پروردگارند . در بعضی از روایات آمده کسانی که ارکان عقایدشان درست است ، جزء زنده های عالم برزخند . یاد کردن مردگان و آنانی که رهسپار عالم دیگر شده اند ، بسیار مطلوب و جزء دستورات اکید اسلامی است . (۱) نیز گفته اند افرادی که امکان زیارت معصومان و ائمه اطهار علیهم السلامرا ندارند ، مقابر و مزارهای اولیا و دوستان آنان را زیارت کنند ، تا بدین وسیله هم برای ز ایران اجر و ثوابی منظور گردد و هم از این راه ، دوستان و یاران مؤمن و پیرو پیشوایان اسلامی مورد تکریم و تجلیل واقع شوند . امام رضا علیه السلام فرموده است : من لم یقدر علی زیارتنا فلیر صالحی موالینا ، یکتب له ثواب زیارتنا . (۲) جناب حمزه بن موسی کاظم علیه السلام علاوه بر آنکه از نسل خاندان رسالت است به شهادت آنچه یاد شد ، از مؤمنان و صالحان است ؛ لذا زیارت او یکی از مصادیق فرمایش امام رضا علیه السلام است . علامه مجلسی قدس سرهمی نویسد : در هر بلدی از بلاد ، قبور منسوبه به اولاد ائمه علیهم السلام بسیار است ... و زیارت هر یک از ایشان که بدیشان معلوم نباشد ، خوب است و تعظیم ایشان متضمن تعظیم ائمه علیهم السلام است . (۳) محدث قمی از آقا جمال الدین خوانساری نقل می کند که در کتاب مزار خود نوشته است که در زیارت امامزاده حمزه می توان زیارت امامزاده عبدالعظیم را خواند

۱- المصباح المنیر ، ص ۳۲ .

۲- کامل الزیارات ، ص ۳۱۹ .

۳- تحفه الزائر ، ص ۵۰۸ .

ص: ۵۰

و فقره السلام عليك يا ابا القاسم و فقره بعد از آن (ابن السبط المنتجب المجتبی) را نباید خواند. (۱) مؤلف کتاب جنّه النعیم برای زیارت امامزاده حمزه زیارتی را بیان می کند که بدین شرح است: صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ وَتَحِيَّاتُهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَعَلَىٰ أَجْدَادِكَ الْهَادِينَ وَأَبَائِكَ الْمَهْدِيِّينَ بَعْدَ مَا فِي عِلْمِهِ، مِنْ بَدْوِ خَلْقِهِ وَعُودِهِ إِلَيْهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَيِّدَ السَّادَاتِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ مَنْ فَازَ بِالسَّعَادَاتِ، ثُمَّ الصَّيْلَاءِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ مِمَّنْ زَارَ مَشْهَدَكَ وَاسْتَجَارَ بِمَرْقَدِكَ، وَمَنْ قَدَّمَ دَارَكَ وَلَزِمَ جَوَارِكَ، فَطُوبَىٰ لِلزَّائِرِ وَالْمَزُورِ، وَمَنْ تَوَسَّلَ بِهِمَا لِرَفْعِ كُلِّ مَحْذُورٍ، وَاشْهَدْ أَنَّ زَائِرَكَ. قَامَ عِنْدَكَ حَتَّىٰ لِحَقِّ بِكَ، وَاشْهَدْ أَنَّكَ عِنْدَ جَدِّكَ وَبَابِكَ وَاشْهَدْ أَنَّ اللَّهَ عَظَّمَ بِحُكْمِكَ شِعَائِرَ دِينِهِ بَعْدَ مُضَىٰ قُرُونٍ وَسُنِينِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ الْكَرِيمِ وَعَلَىٰ زَائِرِكَ وَمَجَاوِرِكَ السَّيِّدِ عَبْدِ الْعَظِيمِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ النَّاصِحُ الْعَالِمُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْقَاسِمِ، يَا حَمْزَةَ بَنِ مُوسَى الْكَاطِمِ، فَاسْتَشْفِعْ لِي عِنْدَ أَبِيكَ خَلَاصًا مِنَ الْبَلَايَا وَالشَّرُورِ، مَنَاصِحًا حَتَّىٰ يَسْتَشْفِعَ عِنْدَ رَبِّهِ وَيَسْتَغْفِرَ لِعَبْدِهِ الْمُقْرَبِ لِرُقِّ عَن ذَنْبِهِ، وَاشْهَدْ أَنَّ مَشْهَدَكَ خَيْرَ الْمَشَاهِدِ، وَإِنِّي مُسْتَجِيرٌ بِبَابِكَ وَقَائِدٌ فَلَا تَرُدَّنِي يَا مَوْلَايَ خَائِبًا، فَاجْعَلْ يَا سَيِّدِي تَوَسُّلِي صَائِبًا وَتَوَسَّلْ بَابِيكَ الْمَقْتُولِ الْمَسْمُومِ لِقَضَاءِ حَاجَتِي وَمَهْمِي الْمَكْتُومِ، وَاقْسِمُ بِاللَّهِ عَلَيْكَ وَبِحَقِّ آبَائِكَ وَأَجْدَادِكَ أَنَّ تَسْمَعَ دَعْوَتِي وَتَسْتَشْفِعَ بِقَضَائِ حَاجَتِي. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، الَّذِينَ هُمْ شُفَعَائِي وَسَادَتِي وَائْتِمَتِي وَقَادَتِي وَأَرْجُوا بِهِمُ النَّجَاةَ وَالتَّبَرُّءَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ فِي كُلِّ الْحَالَاتِ وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

بقعه امامزاده حمزه علیه السلام

بقعه امامزاده حمزه علیه السلام دانسته شد که حضرت عبدالعظیم علیه السلام در ایام اقامت خود در ری به زیارت قبر جناب حمزه علیه السلام که از آن به قبر مردی از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام یاد می‌کرد می‌رفته است و آن را به شیعیان و دوستان خود شناسانده است؛ اما روشن نیست که بارگاه آن جناب به دست چه کسی ساخته شده است و از کدام زمان این حرم و حریم بنا شده است. هر چه هست این بقعه مسلماً سابقه ای آن دارد شاید بتوان گفت آنان که بقعه عبدالعظیم حسنی علیه السلام را بر پا کرده اند، از حرم حضرت حمزه علیه السلام نیز غافل نمانده، بنایی برای آن احداث نموده اند. این بقعه که مشتمل بر حرمی به اندازه تقریبی و هیئت حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام است و همانند آن مزین به آینه کاری و دارای ضریح نقره است، در زمان صفویه که خود را از اولاد این حضرت معرفی کرده اند موقعیت والایی داشته است و گنبد آن در آن زمان ساخته شده است و به دستور ناصرالدین شاه قاجار و به وسیله فرخ خان در سال ۱۲۷۲ ق، بازسازی شده است. ایوان بزرگ شرقی حرم با ستونها و ازاره بندی های چوبی لب بام که در بازسازی های اخیر از بین رفته است به همراه مسجد بالاسر که مسجد باریک و بی روزنی بود، ولی اکنون با گشودن آن به حرم و تزیینات داخلی و تعبیه نور بیشتر، به محل مناسبی برای عبادت و خواندن ادعیه و زیارتنامه تبدیل و به رواق امامزاده حمزه موسوم گردیده است به نظر می‌رسید از ابنیه دوران شاه طهماسب صفوی باشد. (۱) آینه کاری حرم مطهر و ایوان آن به دست محمدخان سفیر الممالک، فرزند

۱- آثار تاریخی طهران، ص ۱۶۱ و ۱۹۳.

ص: ۵۲

دوست علیخان در سال ۱۲۹۱ ساخته شده که اشعار: سال هزار و دویست با نود و یکچون بشود از هجرت رسول مسدد کرد خجسته بنای آینه اش راخازون خسرو، امیر دوست محمّد و نیز: فخر الامرا، خازن شه دوست محمّد فرزند خجسته سیر دوست علیخان چون سال هزار و نودویک شد و دوصدشدبانی آئینه و این بقعه ایوان بر کتیبه های آن نقش شده است. گفته شده که یکی از قدیمی ترین آثاری که در حرم امامزاده حمزه یافت شده است، در آهنین میخ کوبی است که راهروی جنوبی صحن امامزاده حمزه را به خارج متصل می کرده است. این در آهنکوب دولنگه، که طول هر لنگه آن ۸۲/۲ متر و عرض هر لنگه آن ۹۵ سانتیمتر است، دو کتیبه به خط کوفی عصر سلجوقی داشته، که یکی بالای لنگه راست و دیگری در مقابل آن، بالای لنگه چپ نصب شده بود و متن آن چنین خوانده می شد. امر العبد الضعیف المذنب المرجی الی رحمة الله تعالی عبدالصمد بن فخرآور. (۱) برخی از باستان شناسان بر این باورند که این در، با توجه به ناتمامی عبارت فوق الذکر و وضع نسبتا سالم آن، به عصر سلجوقی تعلق نداشته، بلکه کتیبه های فوق را از روی در قدیمی تری برداشته و در عصر صفوی بر روی این در گذاشته اند. (۲) به این ترتیب باید گفت که درهای یاد شده ساخت عهد صفویه است و سردر دالان سرگشوده گوشه جنوب غربی صحن امامزاده حمزه علیه السلام که در تاریخ ۹۴۵ ق، ساخته شده قدیمی ترین اثر ساختمانی موجود در آستانه است. (۳)

۱- تاریخ آستانه ری، ص ۸۸.

۲- آستانه حضرت عبدالعظیم، ص ۱۵.

۳- تاریخ آستانه ری، ص ۷۸.

صحن امامزاده حمزه علیه السلام

وقف نامه یکی از موقوفات امامزاده حمزه علیه السلام

صحن امامزاده حمزه علیه السلامکاشی کاری و طاقنما بندی های آن از یادگارهای امین السلطان بود و در شرق حرم ساخته شده بوده در تغییرات اخیر به کلی از بین رفته و به جای آن صحن دیگری در جنوب حرم ساخته شده است . روضه مطهره حضرت امامزاده حمزه علیه السلام ۶ × ۶ متر و کوچک تر از روضه حضرت عبدالعظیم علیه السلام است . بالای دیوارهای مزین به آینه و کاشی کاری در کتیبه طلایی بسیار عالی با خط نستعلیق مشکی روی آینه نوشته شده است . در اطراف این آینه کاری ، قصاید شیوایی در وصف شاهزاده حمزه علیه السلام ، درج گردیده و تذهیب شده است . در آخر باید گفت شکوه امامزاده با واگذاری تولیت آستان مبارک حضرت عبدالعظیم و امامزاده های همجوار آن به حجه الاسلام والمسلمین محمدی ری شهری ، حرم امامزاده حمزه فزون تر گردیده است .

وقف نامه یکی از موقوفات امامزاده حمزه علیه السلامیکی از موقوفات آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام و امامزاده حمزه علیه السلام اراضی دولاب تهران است . مؤلف تاریخ آستانه ری می نویسد : در فرمان اشرف افغان با عبارات مبهمی آن را جزو موقوفات آستانه قلمداد کرده و در عبارت دیگر «قطعاً واقعه در قریه دولاب» را «وقفی سرکار امامزاده حمزه علیه السلام» به قلم آورده اند . واقف این موقوفه معلوم نیست ، ولی مسلماً از موقوفات عصر صفوی و شاید شاه طهماسب است که خود را از اولاد امامزاده حمزه می دانست . (۱) از آنجا که رونوشتی از وقف نامه در دسترس راقم این سطور بوده و واقف آن را

۱- تاریخ آستانه ری ، ص ۱۵۰ .

می شناسد ، جهت استفاده خوانندگان و مزید اطلاع دست اندرکاران آستان مقدس آن امامزاده لازم التکریم آن را عینا درج می نماید : هو الواقف علی النیات الله اله الهی بسم الله الرحمن الرحیم محمّد مصطفی علی بن ابی طالب ابوابراهیم موسی بن جعفر امامزاده حمزه امامزاده عبدالعظیم حمد بی حد و قیاس و سپاس افزون از حیثه ادراک احساس خداوند راز ، کریم واجب التعظیم کارساز را رواست که روضات قلوب اهل ایمان و محافل دلهای ارباب ایقان را به نور چراغ فهم و دانایی و فروغ شمع معرفت و بنیایی روشن و تابان و منور و درخشان گردانید و در قطعات بسیط زمین و حدود معموره ارضین از برکات انفاس حافظان دین مبین نوایح عطرآمیز و روش و نظام و تزیین به مشام صادرین و واردین رسانید . و درود نامحدود و تسلیمات غیر معدود بر جناب مستطاب مخاطب به خطاب «أنک علی الحق» ، مبین نصّ خاتم «ولکن رسول الله و خاتم النبیین» مشکوه ضیاء فزای مجامع رسل و مقربین ، مصباح نوربخش گنبد آسمان و بساط زمین ، اکرم انبیا و ائمه راشدین و اهل بیت طاهرین که هر یک حاصل عمر عزیز را صرف اجرای میاه اوامر و نواهی ، و نقد حیات را خرج ترویج روضات شرایع حضرت رسالت پناهی نمودند خصوصا واقف اسرار «لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا» ، صاحب اطوار «انت منی بمنزله هارون من موسی» ، اسد الله الغالب ، مظهر العجایب و الغرایب ، امیر المؤمنین یعسوب الدین که مال خود را در تحصیل قرای مرضیات ایزد بی مثال حلال و در دل شبها روضه بال صفا مآل را روشن از چراغ عبارت ذوالجلال می فرمود و صلوات و سلامه علیهم اجمعین الی یوم الدین .

ص: ۵۵

و بعد ، شمع شب افروز ، خامه مشک اندود و مصباح فروغ اندوز ، قلم عنبرآموز در ساحت بیان و فضای وسیع الارجای تبیان به نور ادای این مدعای صدق نما و بخور تسطیر این سطور خلوص اشمای روشن فرا و عطر سا می گردد که چون پیوسته همت والا نهمت فلک فرسا و نیت صافی طویت سپهر پیمای بندگان نواب کامیاب کروی جناب عالم و عالمیان مآب مقدس القاب شاهنشاه جهانیان پناه ، خدیو فلک قدر ملا یک سپاه ، شهریار دیندار رعیت پرور ، پادشاه مملکت ستان عدل گستر ، ضیاء بخشای چراغ سلطنت روی زمین ، فروغ افزای مصباح فرمانفرمایی بساط ارضین ، سرتاجداران عرصه عالم ، سرو بلند افسران اصناف بین آدم ، افخم خواقین گیتی مدار ، اعظم سلاطین صاحب اقتدار ، مدبر امور ملک و پادشاهی ، ممهد مصالح رعیت و سپاهی ، عامر مزارع دل‌های خلایق ، فرازنده علم طاعت ، فروزنده شمع عبارت ، شاهنشاهی که حاصل رقبات انام ، دعای دوام دولت اوست ، پادشاهی که قرای قلوب والسنه خواص و عوام وقف ذکر جمیل جلالت و عدالت اوست ، حافظ امر رسول امین ، کمر بسته خدمت امامان دین ، بنده خاک در گاه سید انبیا ، تراب باب سرور اولیا و اصفیا ، خادم عتبات ائمه هدی ، چاکر روضات پیشوایان راهنما ، کلب آستان امیر المؤمنین ، غلام با اخلاص ائمه معصومین ، مالک الرقاب الامم القاهره علی الترتک والدیلم ، المظفر علی الاعداء بعون خالق الارض و السماء ، المنصور فی الدین و الدنیا بعنایه الذین یؤتی ملکه من یشاء ، السلطان المؤید الجلیل والخاقان المسدد النبیل ، السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ، ابو المظفر شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی الحسینی ، بهادرخان اشرق تعالی مشارق الارض و مغاربها من ضیاء مصباح دولته و جعله حافظا لروضه الدین ابد الدهر برآفته و رحمته متوجه و مصروف و متعلق و معطوف بر آن است که مراقد شریفه برگزیدگان کردگار مبین در کمال رواج و تزیین و روضات منوره پیشوایان دین و اولاد امجاد آن مقربان در گاه رب العالمین از وفور زینت و نهایت

ص: ۵۶

رونق، رشک روضه بهشت برین باشد، و در حینی که رایات جاه و جلال و اعلام نصرت و فیروزی و اجلال آن شاهنشاه سکندر گروه سلیمان شکوه به دولت و اقبال متوجه مشهد مقدس معلی زاده تعالی شرفا بودندو در عرض راه از زیارت آستانه منسوبه به امامزاده لازم الاحترام، سید بزرگوار عالی مقام، کوبک تابان ابراج ائمه معصومین، دُرّ درخشان دریای مواج «و ما ارسلناک الاّ رحمه للعالمین»، سلیل جلیل دودمان ولایت، خلف نبیل خاندان خلافت، فرزند سعادت‌مند امام به حق، هادی مطلق، پیشوای کون و مکان، مقتدای کافه اهل زمین و زمان، خازن اسرار، نور دیده حضرت رسالت پناهی، وصی خیر البشر، فرزند امیر المؤمنین حیدر، زینت بخش مسند امامت، زیب فزای سریر وصایت، بضعه الرسول و قره عین البتول، الامام الحلیم العالم صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه و اولاده المعصومین که خدع برومند سلسله علیه صفیه صفویه جعل تعالی دولتهم ظلیلاً علی کافه البریه از اصل اصیل آن امزاده لازم التکریم، و التجلیل منشعب و معتلی و نسب فاخر این دوده ستوده نبیل به وساطت آن برگزیده درگاه رب جلیل به خانواده اصطفی و ارتضا متصل و مرتقی می شود، شرفیاب گشتند و به جهت آن آستانه ارم مماثل تعیین موقوفات و مداخل و روشنایی و خادم و سایر لوازم مناسب و لازم می نمود، لهذا به خاطر انور و ضمیر مهر گستر آن خاقان عدالت پرور رسید که تحصیل قدری املاک از ممر حلال و وقف بر آن آستانه فرودس مثال فرمایند که در ضروریات آن سرکار فیض مدار صرف شود و از آنکه مال حلال، قلیل و کمیاب می باشد، علی الحساب قطعات مفصله ذیل:

قطعه محدود به مقبره مسلمین و به ملک نادعلی و به شارع از طرفین، ۱۳ جریب .

قطعه محدود به ملک ورثه آقا مقصود علی و به اراضی کربلایی صفی و به اراضی حاجی جعفر و به اراضی محمّد قاسم، ۱۸ جریب .

ص: ۵۷

قطعه محدود به قطعات حاجی جعفر و شرکا و به ملک حیدر قلی خان و از دو طرف و به ملک ابن علی ، ۶ جریب .

قطعه معینه مشهوره به نُه جریب ، محدود به اراضی کربلایی بندعلی و به اراضی میرزاخان و به اراضی آقا علی رضا و به اراضی محمد باقر حصه مقرر ۹ ، جریب ، ۶ جریب .

قطعه محدود به ملک نادعلی و به ملک حاجی جعفر به شارع از دو طرف ، ۱۶ جریب .

قطعه دوازده جریب شهره محدود به ملک محمد زمان و به ملک محمد زمان و به ملک محمد تقی ۱۲ جریب ، جریبان .

قطعه اراضی شهره محدود به ملک ورثه آقا زمان و به شش جریب حاجی شاه حسین و زمین ناصر الدین و به شارع ، ۱۲ جریب .

قطعه محدود به اراضی رئیس خواجه احمد و به شارع خراسان به دوازده جریب حاجی شاه حسین و به لوار مبارک آباد ، ۱۳ جریب .

قطعه اراضی غازان مکاشهره محدود به اراضی حیدر قلی خان و به اراضی ابن علی از طرفین و به شارع عام ، ۱۲ جریب .

قطعه اراضی چهل جریب نووزعلی محدود به اراضی او و به ملک کربلایی قاسم از طرفین و به شارع ، ۱۲ جریب .

ص: ۵۸

قطعه محدود به شارع و به ملک حاجی جعفر و به اراضی بایره و به نهر آب ، ۲۰ جریب . قطعه محدود به زمین ورثه حاجی باقر و به اراضی و به نهر و به اراضی میر شریف مشهور به علمدار ، ۲۶ جریب .

قطعه محدود به سی جریب محمد تقی و به شارع و به اراضی بایره و به قافو شهره ، ۱۴ جریب . از جمله اراضی قریه دولاب بلده تهران را که مجموع آنها به حسب مساحت موازی یکصد و هشتاد جریب است با مجاری شرب تابعه آن ، که عبارت از سی دره از کل هشتاد دره مجموع قنات قریه مزبوره است و کارکنان دولت ابدی اعتصام در این ایام خجسته فرجام به جهت سرکار خاصه شریفه خریداری نموده بودند با جمع توابع شرعیه و لواحق ملیه و مضافات و منسوبات و متعلقات وقف صحیح شرعی لازم مؤید و حبس صریح ملی جازم مخلد نمودند قریه الی تعالی و طلبا لمرضاته بر آستان مقدسه منسوبه به آن امامزاده واجب الاحترام که در جنب روضه منوره متبرکه که لازم الاکرام امامزاده بزرگوار ، سید رفیع نسب عالی مقدار ، لؤلؤ شاهوار صدف گرانمایه اصطفا و ارتضا ، گوهر با اعتبار دُرج بلند پایه کرامت و اهتدا ، فرع ارجمند دولت مبارکه رسالت و وصایت ، غرض شرف پیوند شجره طیبه امامت و ولایت ، سزاوار تعظیم و تکریم علیه التحیه و التسلیم در الکای ری واقع است . به این نهج که هر ساله از حمله حاصل و منافع آنها اولاً- آنچه به جهت نفقه القنوه و بذر و سایر اموری که دخل در آبادی املاک مزبوره و توفیر و تنمیه و منافع و حاصل آنها داشته باشد و تعمیر عمارات آستانه مقدسه مزبوره ضرورت باشد که امنای دولت و ارباب خیرت مصارف مذکوره را هر ساله بر سر هم مبلغ چهار تومان تبریزی

ص: ۵۹

برآورد و تخمین نموده اند وضع و صرف مصارف مزبوره نمایند و چون معتمدان در گاه فلک پیشگاه خاقانی در این وقف ، حاصل قطعات مزبوره را به مبلغ بیست و شش تومان تبریزی مشخص و قرار نموده اند . بنابراین هر ساله آنها را بعد از وضع چهار تومان مذکور فوق یک عُشر را به علت حق التولیه وضع و نُه عشر دیگر را در مصارف مذکور ذیل بدین موجب صرف نمایند: روشنایی و بخور و غیره ، نُه تومان و شش ریال . روشنایی نه عدد شمعدان ، چهار عدد پیه سوز که در ایام سال در آن روضه مقدسه روشن می شود ، هفت تومان . قیمت بخور به دستور ، یک تومان و سه ریال . حق السعی شخصی که مباشر امور املاک مزبوره بوده باشد و سررشته داد و ستد و مداخل و مخارج املاک موقوفه را نگه دارد ، یک تومان و سه ریال . مقرری حافظ و غیره ، نه تومان . حافظ که در طرفین هر روز در آن روضه مقدسه به تلاوت کلام حمید اشتغال نماید ، سه نفر از قرار نفری یک تومان و پنج هزار دینار ، چهار تومان و پنج ریال . خادم یک نفر ، ۱۵ ریال . فراش یک نفر ، ۱۵ ریال . کفشدار یک نفر ، ۱۵ ریال . و آنچه از مصارف مزبوره زیاد آید ، در هر یک از لیالی ثلاث احیای ماه مبارک رمضان هر سال که عبارت از شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم است سی نفر از صلحا و طالب علمان در آن آستانه مقدسه حاضر ساخته و در هر شب یک ختم یا بیشتر به عمل آورند و ثواب آن تلاوت را به روح مطهر آن امامزاده واجب الاحترام هدیه نمایند ، و افطار و اطعام سی نفر مزبور را به نحو لایق از آن وجه سرانجام نموده ، آنچه از وجه مزبور باقی بماند ، نقدا در لیالی ثلاث مذکور بر سی نفر

ص: ۶۰

مزبور قسمت نمایند و اعلی حضرت واقف آمنه تعالی من مخاوف یوم المواقف تولیت وقف مزبور را در متن صحیفه وقف تفویض نمودند به نفس انفس و وجود مقدس خود ، مادامت الارض معموره من فیض عدالته ابقاه تعالی ببقاء الدهور بفضلله و کرامته و بعد از عمر طویل به هر کس که پادشاه آن زمان و فرمانفرمای ممالک ایران باشد . و آن خاقان زمان شرط لازم شرعی فرمودند که مادام که خود متولی باشند ، مقرر دارند که عُشری که به جهت حق التولیه وضع شده ، آن را نیز از سه شب احیای مذکور فوق صرف تالیان کلام مجید نمایند با به این نحو که سی نفر دیگر از ارباب صلاح و طلبه علوم ، علاوه سی نفر مذکور سابق نموده ؛ به دستور از هر یک از سه شب مذبور اقلأ یک ختم مجید ربانی و ثواب آن را هدیه آن برگزیده درگاه سبحانی نموده ، افطار و اطعام ایشان را به طریق شایسته از وجه حق التولیه به عمل آورده آنچه بماند ، به دستور فوق در هر سه شب بر جماعت مذکوره تقسیم نمایند . و بر نهج مذکور صیغه وقف مسطور موافق شریعت غرا و ملت بیضا جریان یافت؛ وقفا صحیحا صریحا شرعیا لازما جازما مخلدا مؤبدا بحیث لایباع و لایوهب و لایرهن و لایورث الی ان یرث الارض و من علیها و هو خیر الوارثین . و آن شاهنشاه عالمیان پناه قطعات مذکوره را از ملکیت اخراج نموده ، به تصرف وقف دادند و الحال ید ایشان ید تولیت است و به عنوان ملکیت ، احدی را بر آنها حقی و تسلطی نیست و ثواب این وقف را قربه الی تعالی و طلبا لمرضاته به روح مقدس آن امامزاده لازم الاحترام هدیه نمودند . تغییر دهنده وقف مزبور به غضب و نفرین حضرت رسالت پناهی و ائمه اطهار علیهم السلام الملک الجبار گرفتار گردد . و چون اعلی حضرت دین پناه ظل مالوجهات و خارج المال و سایر جهات ملاک مزبوره را به هر اسم و رسم که بوده باشد ، به سیور غال ابدی سرکار آستانه منوره مزبور مقرر فرموده اند ، توقع از سلاطین عظیم الشأن هر عصری دارند که به هیچ وجه

چند کرامت از امامزاده حمزه

۱. ماجرای تعزیه

من الوجوه توقعی از رعایا و حاصل املاک موقوفه مذکوره نمایند و گذارند که بالتمام به مصارف مقرره صرف شود و در تنسیق و آبادانی موقوفات مزبوره و رواج و رونق آستانه مقدسه مسطوره کمال اهتمام فرمایند تا ایشان نیز از ثواب آن بهره مند و صاحب نصیب باشند . هذا ما عهدنا اليهم و العهده فی الدارين و عليهم . و كان بتوفيق الباری ذلك الوقف و الخیر الجاری و الاتیان بالصیغه و تحقق التخلیه و تحریر تلك الوثیقه فی شهر الاِصم رجب المرجب من شهور سنه عشرين و مائه بعد الالف ۱۱۲۰ من الهجره المقدسه النبویه علی مهاجرها الآف صلوه و سلام و تحیه . بسم الله الرحمن الرحیم به موجبی که در متن ، قلمی شده ، صیغه وقف جاری ساختم ، به تصرف وقف دادم . (۱) بنده شاه ولایت سلطان حسین

چند کرامت از امامزاده حمزه ۱. ماجرای تعزیه در سالهای گذشته ، موضوعی تا مدت‌ها در شهر ری نقل محافل بود و امروز نیز پیرمردها آن را به یاد دارند ، و اگر از آنان پرسید چه کسی کاشی کاری مناره های حرم سیدالکریم علیه السلام را انجام داده ، پاسخ می دهند: همان که از ایوان امامزاده حمزه علیه السلام افتاد دنبه گوسفندش ترکید . حال بینیم مجرا چه بوده است : در آن زمان ایام محرم که فرا می رسید در صحن حمزه بن موسی علیه السلام هر روز مراسم تعزیه خوانی برقرار می شد .

ص: ۶۲

آن روز موضوع تعزیه مربوط به قربانی کردن حضرت اسماعیل توسط حضرت ابراهیم علیه السلام بود. در این تعزیه این طور عمل می شد که وقتی تعزیه خوان به تلاش حضرت ابراهیم برای قربانی کردن حضرت اسماعیل می رسید و به اراده خداوند موفق به این کار نمی شد، در همین لحظه جعبه ای از بالای ایوان به طرف پایین می آمد که درون آن فردی که نقش جبرئیل را ایفا می کرد به همراه گوسفند قرار داشت. گوسفند که به زمین می رسید، کسی که نقش حضرت ابراهیم را داشت آن را می گرفت و قربانی می کرد. این جعبه به وسیله طنابی از بالای ایوان هدایت می شد. آن روز در حالی که جمعیت انبوهی به تماشای تعزیه نشسته بودند کار به لحظه پایین آمدن جعبه رسید. طبق معمول درون جعبه «استاد محمود کاشی کار» که نقش جبرئیل را داشت به همراه یک گوسفند قرار گرفته بود. جعبه هنوز فاصله چندانی از ایوان نگرفته بود که صدای جمعیت و شیپور و طبل موجب رم کردن گوسفند شد که در اثر تکانهای شدید بالاخره به واژگون شدن جعبه انجامید. در این لحظات حساس معین البکاء (مسئول تعزیه) که مراقب این اوضاع بود در یک آن متوجه این واقعه می شود و در همان حال با ذکر «یا پسر موسی بن جعفر علیه السلام» متوسل به حضرت حمزه بن موسی علیه السلام می گردد. در آنجا که جمعیت در عین ناباوری می بینند گوسفند به صورت چهار دست و پا در میان جمعیت می افتد و در پی آن استاد محمود کاشی کار نیز آن چنان دقیق بر روی دنبه گوسفند می افتد که دنبه گوسفند می ترکد. در این واقعه با وجود آن جمعیت فشرده و ارتفاع زیاد، به هیچ یک از تماشاچیان و همچنین استاد محمود کاشی کار، کوچک ترین آسیبی وارد نمی شود. استاد محمود کاشی کار همان کسی است که کاشی کاری مناره های حرم حضرت عبدالعظیم علیه السلام یادگار اوست. (۱)

۲. نامه ای برای آیندگان

۲. نامه ای برای آیندگان! در تاریخ ایران از میان فهرست پادشاهانی که بر علیه دیانت و مظاهر اسلام قد برافراشتند نام رضاخان قلدر، فراموش ناشدنی است. به ویژه آنکه در اعمال کینه توزانه خود بر ضد حجاب و روحانیت، خفقان دهشتناکی را حاکم نموده بود. این ماجرا در اوج آن شقات آغاز شده است: صندوق منبتی برای قراردادن بر روی مرقد مطهر امامزاده حمزه علیه السلام ساخته و آماده نصب شده بود. در این حین، یکی از خادمین تصمیم گرفت نامه ای بنویسد و در آن وضعیت و موقعیت زمان خود را تشریح کند. او در این نامه، ابتدا نام و مشخصات خود را نوشت و اینکه در چه تاریخی و در زمان حکومت چه کسی آن را نگاشته است. و سپس ظلم رضاخان و کینه ورزیهای آن خبیث را بر علیه دین و پرده دری اعتقادات مذهبی مردم شرح داد. او در یک فرصت مناسب، این نامه را در آخرین مرحله نصب صندوق، میان صندوق و سنگ مرقد قرار داد، تا شاید پس از گذشت قرن‌ها، اگر تعمیر و یا تعویضی برای این صندوق صورت گرفت، آیندگان با خواندن این نامه به یک سند تاریخی و شاهد عینی به سندی از ظلم دوران سلطنت رضاخان دست بیابند و از آن مطلع شوند... اما دست بر قضا، این مدت بیش از چهل سال طول نکشید، و در سال ۱۳۵۰ یکی از مؤمنین بانی ساخت صندوق خاتم شد تا به جای صندوق منبت قبلی برای مرقد مطهر حضرت حمزه بن موسی علیه السلام نصب شود. خبر که به گوش آن خادم یعنی نویسنده نامه چهل سال قبل رسید، وحشت و اضطراب تمام وجودش را فرا گرفت... خدایا چه خواهد شد، برداشتن صندوق همان و عیان شدن نامه همان، آن هم در اوج قدرت محمد رضا پسر رضاخان قلدر! درصدد چاره برمی آید، اما راهی به جز توسل به جناب حمزه علیه السلام نمی یابد.

ص: ۶۴

آن شب فکری به ذهنش خطور می کند. او برای خود کفنی تدارک دیده بود، تا پس از مرگش از آن استفاده شود. به فکر افتاد برای حضور در مراسم تعویض صندوق، همین کفن را بهانه کند. شب موعود فرا رسید، مسؤولین وقت آستانه به همراه نماینده دولت و تنی چند از مقامات ایستاده بودند تا شاهد تعویض صندوق باشند. در این میان خادم پیر نیز خود را به کنار صندوق رساند و به حاضرین گفت: من کفنی دارم که آرزو دارم آن را با غبار روی سنگ قبر متبرک کنم. منت بگذارید و اجازه بدهید به آرزوی خود برسم. مسؤولین آستانه که برای این خادم احترام خاصی قائل بودند با خواسته او موافقت می کنند. و هنگامی که صندوق برداشته می شود، او کفن را بر روی سنگ می اندازد و غبارها را درون کفن جمع می کند. آسوده خیال از اینکه «نامه» نیز در بین غبارهاست، بلافاصله از حرم خارج شده و در گوشه امنی کفن را می تکاند. به اندازه یک مشت غبار که در این مدت ۴۰ سال زیر صندوق جمع شده بر روی زمین می ریزد، اما از کاغذ خبری نیست! بار دیگر تشویش و نگرانی به جانش می افتد. خدای در این چهل سال که صندوق از جایش تکان نخورده است، بنابراین فقط یک احتمال باقی می ماند و آن هم سهل انگاری در جمع کردن غبار است، حتما نامه درون حرم افتاده است! حرم هم قرق و درها بسته، بهانه ای هم برای برگشتن به داخل نیست. در این لحظه که دیگر خود را برای عواقب بعدی آماده کرده بود، رنگ پریده و مضطرب کنار حوض امامزاده علیه السلام می نشیند تا آبی به صورت بریزد، صدایی از پشت سر توجه اش را جلب می کند. کسی می پرسد: «نامه را پیدا نکردی؟» بر می گردد. جوانی خوش رو و بلند قد را می بیند که متبسم بالای سرش ایستاده است. پاسخ می دهد: آقا، کدام نامه؟ و بعد سکوت می کند.

یک ریال بده ، دو ریال بگیر

همان جوان اضافه می کند: «نگران نباش آن نامه هیچ وقت پیدا نخواهد شد». سخنان آن جوان بلند بالا ، که این گونه از ضمیر و مکنونات او مطلع است ، خادم را به وحشت می اندازد ، به طوری که با عجله از صحن بیرون می آید . در کوچه قدمه‌هایش را تندتر بر می دارد ، اما چند لحظه بعد پیش خود می اندیشد این جوان که داخل حرم نبود ، و قبل از این هم ایشان را ندیده بودم ، پس از کجا راز مرا می دانست؟ این سؤالات او را دوباره به داخل صحن می کشاند . اما از جوان خوش رو و بلند قامت هیچ اثری نبود . خادم در حالی که باران اشک صورتش را می شست چشمان درخشانش را بر گنبد فیروزه ای حضرت حمزه بن موسی علیه السلام دوخت که: السلام علیک یابن رسول الله صلی الله علیه و آله ... (۱)

یک ریال بده ، دو ریال بگیر یکی از خادمین سادات نقل می کرد: یک روز صبح عیالم رو به من کرد که: امشب مهمان داریم ، برو چیزی تهیه کن . از منزل بیرون آمدم در حالی که حتی یک شاهی هم نداشتم . آن روز نوبت کشیک من نبود . (۲) در آن وضعیت کسی را نیافتم تا از او درخواست کمکی کنم . اگر هم می یافتم ، از چنین درخواستی شرم می کردم . بنابراین بی اختیار به سمت حرم رفتم . حرم خلوت بود و معدود زوار مشغول زیارت بودند . رو به ضریح به حضرت عبدالعظیم علیه السلام عرض کردم: یابن رسول الله تفضلی فرما ، شرمنده عیال و مهمان نشوم .

۱- همان ، ص ۳۹ ۴۲ .

۲- سابق بر این خادمین در شش کشیک در خدمت آستان بودند .

ص: ۶۶

بعد از اینکه این خواسته از قلبم گذشت ، گوشه ای از حرم ایستاده بودم که زائری جلو آمد و به من گفت: سید ، یک ریال به من بده ، وقتی از زیارت امامزاده حمزه برگشتم ، دو ریال به تو می دهم . این موضوع زیاد متعجبم نکرد . بسیاری بودند که برای بیشتر شدن برکت مالشان اینکار را می کردند ، و به همین رسم پولی به دست سیدی می دادند و آن را پس می گرفتند . خوشحال از اینکه بالاخره با این یک ریال مابه التفاوت می توانستم مهمانی آن شب را آبرومندانه برگزار کنم ، اما من همان یک ریال را هم نداشتم . به زائر گفتم: آقا ، یک دقیقه صبر کنید ، الان بر می گردم . بیرون آمدم ، همین طور که دور و برم را نگاه می کردم ، یکی از آشنایان را دیدم . به او گفتم یک ریال به من قرض بده نیم ساعت دیگر پس می دهم ، یک ریالی را گرفته ، به نزد آن زائرفتم . ایشان یک ریالی را گرفت و به زیارت امامزاده حمزه رفت . و همان طور که گفته بود ، وقتی از زیارت بازگشت یک سکه کف دستم گذاشت . خادمین دیگر که این صحنه را زیر نظر داشتند ، پرسیدند قصه چیست؟ ماجرا را گفتم . اما آنان به حرف من اکتفا نکردند و از آن زائر هم پرسیدند . ایشان هم به آنان همان را گفته بود و از حرم بیرون رفته بود . من به خیال خودم رفتم ، تا یک ریالی که قرض گرفته بودم ، پس بدهم ، اما وقتی چشمم به سکه افتاد ، دیدم این دو ریالی زرد است و می درخشد! با تعجب به بازار رفتم . سکه را به یکی از طلافروشان نشان دادم . عیار گرفت . گفت: «طلاست» و آن را سه تومان می خرد . از آن سه تومان یک ریال قرض را پس دادم و ۲۹ ریال بقیه را به خانه بردم . آن زائر غریب را هیچ گاه قبل از آن ندیده بودم و بعدها نیز ندیدم . (۱)

ص: ۶۷

امامزاده طاهر علیه السلام .

ص: ۶۸

..

امامزاده طاهر علیه السلام

اشاره

امامزاده طاهر علیه السلام یکی دیگر از امامزادگانی که در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام، قسمت شرقی صحن حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام مدفون است، امامزاده طاهر علیه السلام است. مؤلف کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام (۱) در خصوص این امامزاده می نویسد: امامزاده طاهر از جمله علما و مصنفین اوایل قرن چهارم هجری بوده و در شهر ری وجه و شخصیت تامی داشت و رتق و فتق امور اهالی ری به دست با کفایت او بود، وی سیدی بزرگوار و جلیل القدر بوده و دارای کرامت می باشد و در بزرگی مقام و جلالت قدر و عظمت شأن او همین بس که پس از گذشت هزار سال در موقع بنای گنبدش قبرش نبش شد، و بدن شریفش را که ابدًا تغییری در آن صورت نگرفته بود سالم یافتند؛ گویا خوابیده است، که مشهور است و بسیاری آن را دیده اند. نسب شریف امامزاده طاهر علیه السلام با هشت واسطه به امام زین العابدین علیه السلام می رسد که بدین کیفیت است، طاهر بن بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن

۱- زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، رازی، ص ۱۳؛ اختران فروزان ری و تهران، ص ۱۵۳۰؛ کرامات صالحین، ص ۳۲۱

ص: ۷۰

حسین بن زید بن امام زین العابدین علیهم السلام . (۱) اجداد امامزاده طاهر ، همه از بزرگان و مجاهدان اسلام و شیعه بوده اند که مفصلاً از حالات آنان سخن به میان خواهد آمد . درباره مدفون بودن این امامزاده در شهر ری و ورودش به این شهر ، مؤلف کتاب منتقله الطالبیه (۲) می نویسد : بالری طاهر بن ابی طاهر محمّد المبرقع ابن محمّد بن الحسن بن الحسين بن عیسی بن یحیی بن الحسين بن زید الشهید ، عقبه المطهر أمه زینت بنت ابی عماره ؛ از کسانی که وارد ری شدند ، جناب امامزاده طاهر فرزند ابی طاهر محمّد برقع بن الحسن بن الحسين مبرقع بن عیسی بن یحیی بن الحسين بن زید الشهید است و تداوم نسل او از شخصی به نام «مطهر» است که نام مادرش زینت دختر ابی عماره بود . در کتاب جنّه النعیم (۳) به نقل از ابو نصر بخاری مؤلف کتاب سُرّ الأنساب می نویسد: این بزرگوار (امامزاده طاهر) از کسانی است که به شهر ری وارد شد و او را پسری به نام مطهر بود و نَسب او را به حضرت علی بن الحسين علیهما السلام می رسانند . ابی الحسن محمّد بن ابی جعفر شیخ الشرف العبدلی در کتاب تهذیب الأنساب (۴) می نویسد: و أمّیا الحسين بن عیسی بن یحیی بن الحسين بن زید الشهید ، فعقبه من الحسن بن الحسين و منه فی ابی عبدالله محمّد الصالح بن الحسن ، و ولد ابی عبدالله محمّد الناسک بن الحسن أبو طاهر محمّد بن محمّد المبرقع له ابن بالری و ولده بمصر و له ولد . ما حصل گفتار عبیدلی چنین است که از نسل حسین بن عیسی ، حسن به وجود آمد که از او أبو عبدالله محمّد بن صالح و از أبو عبدالله محمّد هم ، ابو طاهر محمّد

-
- ۱- ر . ک: تهذیب الأنساب ، ص ۱۹۶؛ منتقله الطالبیه ، ص ۱۶۳؛ جنّه النعیم ، ص ۴۹۵؛ الفخری ، ص ۴۵؛ عمدہ الطالب ، ص ۲۶۰؛ ری باستان ، ج ۱ ، ص ۳۹۷؛ اجساد جاویدان ، ص ۱۰۹؛ کرامات صالحین ، ص ۳۲۱؛ اختران فروزان ری و تهران ، ص ۵۳؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، رازی ، ص ۱۳؛ اردستانی ، ص ۱۳۵ .
 - ۲- منتقله الطالبیه ، ص ۱۶۳ .
 - ۳- جنّه النعیم ، ص ۴۹۵ .
 - ۴- تهذیب الانساب ، ص ۱۹۶ .

آیا امامزاده طاهر علیه السلام در کنار وی مدفون است؟

فرزند محمد مبرقع به وجود آمد که فرزند او طاهر در ری می باشد. و همچنین سخن نشابه قرن ششم، اسماعیل بن احمد المروری الازورقانی در کتاب الفخری (۱) درباره این که اعقاب محمد بن محمد بن حسن بن حسین بن عیسی بن یحیی بن حسین بن زید علیهم السلام در ری هستند، دلیلی است بر اینکه امامزاده طاهر از نسل محمد است؛ چرا که تنها این امامزاده از نسل محمد بن محمد در این شهر مدفون است. مضافاً مؤلف کتاب عمده الطالب (۲) مدفون بودن امامزاده طاهر در ری را پذیرفته است. امام فخر رازی هم در کتاب الشجره المبارکه ر (۳) برای محمد بن محمد فرزندی به نام طاهر قائل شده است. هرچند احتمالی مبنی بر مدفون بودن امامزاده طاهر بن زید بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام در شهر ری داده شده، اما مدارکی که این مهم را تأیید کند در دست نیست. (۴)

آیا امامزاده طاهر علیه السلام در کنار وی مدفون است؟ درباره زندگانی امامزاده طاهر، هیچ گونه مدرک و مستندی که بتواند شخصیت والای آن حضرت را کاملاً معرفی کند در دست نیست، و از کیفیت ورود و دلایل هجرت و اولاد و خصوصیات دیگر وی در مدارک و مآخذ مربوط سخنی به میان نیامده است. با قراین موجود، احتمال داده می شود که وی، در نیمه نخست قرن چهارم هجری با پدر بزرگوارش محمد ابو طاهر، به شهر ری هجرت کرد و در آنجا ساکن شد. مسلم این است که اجداد امامزاده طاهر، همه از علما، شهدا، فقها، نقبا و قضات بلاد اسلامی بوده اند. (۵)

۱- الفخری، ص ۴۵.

۲- عمده الطالب، ص ۲۶۶.

۳- الشجره المبارکه، ص ۱۳۳.

۴- الفصول الفخریه، ص ۱۰۷؛ سر السلسله العلویه، ص ۲۳.

۵- الشجره المبارکه، ص ۱۳۳؛ الأصبلی، ص ۲۶۹؛ الفخری، ص ۴۴.

اجداد امامزاده طاهر علیه السلام

تعداد فرزندان امام سجّاد علیه السلام

همچنین آن طوری که از تاریخ به دست می آید ، امامزاده طاهر و پدر بزرگوارش ، از علما و عابدان زمان خود بود و رتق و فتق امور اهالی ری به دست با کفایت ایشان بوده است . (۱) صاحب جنّه النعیم قائل شده است که فرزند امامزاده طاهر در کنار پدرش مدفون است . (۲) امّیا نشیابه قرن پنجم ، علامه ابی اسماعیل ابراهیم بن ناصر بن طباطبا ، در کتاب منتقله الطالبیه تنها به این نکته اشاره می کند که ، از امامزاده طاهر ، یک پسر به نام «مطهر» باقی مانده و مادرش زینب دختر ابی عماره است . (۳) این جمله دلالت بر مدفون بودن فرزند امامزاده طاهر در حرم کنونی ندارد ، بلکه با بودن بقعه ای در حوالی تهران به نام «امامزاده مطهر» محتمل است که وی در بقعه مذکور مدفون باشد نه در کنار پدر .

اجداد امامزاده طاهر علیه السلام تعداد فرزندان امام سجّاد علیه السلام اکثر مورّخان و علمای انساب برآند که اولاد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از ذکور و أناث ، پانزده تن هستند (۴) : ۱ . امام محمّد باقر علیه السلام که مادر آن حضرت امّ عبدالله ، فاطمه ، دختر امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد .

۱- همان .

۲- جنّه النعیم ، ص ۴۹۷ .

۳- منتقله الطالبیه ، ص ۱۶۳ .

۴- مؤلف کتاب الشجره المبارکه در ص ۷۴ ، تعداد فرزندان ذکور آن حضرت را فقط پانزده تن بر می شمارد که عبارتند از: امام محمّد باقر علیه السلام ، عبدالله الباهر ، عمر الأشرف ، زید ، حسین الأصغر ، علی ، حسین الأكبر ، حسن ، عبدالرحمن ، محمّد الأصغر ، قاسم ، عیسی ، سلیمان ، عبدالله الأصغر و داود .

زید بن علی علیهما السلام ، جدّ هفتم امامزاده طاهر علیه السلام

۲. عبدالله الباهر ، ۳. حسن ، ۴. حسین الاکبر ، که مادرشان ام ولد بود . (۱) ۵. زید الشهید ، ۶. عمر الأشرف که مادرشان ام ولد دیگر بود . (۲) ۷. حسین اصغر (۳) ، ۸. عبدالرحمن ، ۹. سلیمان ، که مادر این سه تن هم ام ولد بوده است . ۱۰. محمد الأصغر ، ۱۱. علی ، ۱۲. خدیجه (۴) که مادر این سه تن هم ام ولد بوده است . ۱۳. فاطمه ، ۱۴. ام کلثوم ، ۱۵. علیّه که مادر این سه مخدرات هم ام ولد می باشد . به هر حال ، تداوم نسل حضرت امام زین العابدین علیه السلام را از شش فرزند ذکور آن حضرت نوشته اند . که در همین زمینه در کتاب عمده الطالب آمده است: عقب امام سجاد علیه السلام از شش فرزند او به اسامی زیر است: ۱. محمد باقر علیه السلام ۲. عبدالله الباهر ، ۳. زید الشهید ، ۴. عمر الأشرف ، ۵. حسین الأصغر ، ۶. علی . (۵)

زید بن علی علیهما السلام ، جدّ هفتم امامزاده طاهر علیه السلام نام بر افتخار زید بن علی علیهما السلام ، با انقلاب خونین و قیام خدایسندانه اش همراه است

- ۱- عدّه ای از علمای انساب من جمله مؤلفان کتابهای سراج الأنساب و الشجره المبارکه بر آنند که عبدالله الباهر و حسن با امام محمد باقر علیه السلام برادر ابوینی بوده و مادر هر سه ، ام عبدالله فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه السلام بود .
- ۲- مادر زید و عمر ، «جیداء» نام داشت که جناب مختار ابی عبیده ثقفی به روایتی او را به صد هزار دینار خریداری نمود و یا اینکه او را در جنگ اسیر کرد و به امام سجاد علیه السلام در مدینه تحویل و اهدا نمود که در جمال و زیبایی او مطالبی گفته شده است . ر . ک: سراج الأنساب ، ص ۱۱۰؛ الشجره المبارکه ، ص ۷۳ .
- ۳- مادر حسین اصغر را عدّه ای از علمای انساب جناب ام عبدالله فاطمه دختر امام حسن علیه السلام دانسته اند که بنابراین قول ، حسین اصغر با امام محمد باقر علیه السلام برادر ابوینی خواهد بود . عدّه ای دیگر از مورّخان نام مادر حسین اصغر را «سعاده» یا «ساعده» ذکر کرده اند . فخر رازی نام او را در کتابش ام ولد رومی به نام «عنان» نوشته است . ر . ک: سراج الأنساب ، ص ۱۱۰؛ الشجره المبارکه ، ص ۷۳ .
- ۴- مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله در منتهی الآمال ، ج ۲ ، ص ۴۶ به نقل از شیخ مفید رحمه الله می نویسد که علی و خدیجه از یک مادر ، آن هم ام ولد به دنیا آمده اند .
- ۵- عمده الطالب ، ص ۱۷۲ .

نَسَب شریف ، ألقاب و سیمای حضرت زید بن علی علیهما السلام

و هر کس نام زید علیه السلام را شنیده باشد ، کم و بیش آوازه قیام و شهادت او را نیز شنیده است . با وجود این که مردی متقی ، پارسا ، محدث ، مفسّر ، جلیل و شریف بود ، در میدان نبرد هم مثل جدّ بزرگوارش حضرت سید الشهداء علیه السلام ، از مردان شجاع ، دلیر و مجاهد به شمار می رفت . زید علیه السلام در زمانی سخت و دوره ای وحشت بار ، چشم به جهان گشود؛ در زمانی که بنی امیه در اوج قدرت و عمّالشان یکه تاز میدان کشور وسیع اسلامی آن روز بودند . زید بن علی علیه السلام در دوره ای پا به عرصه وجود نهاد که مسلمانان به بند کشیده شده آرزوی فرماندهی انقلابی ، مخصوصا از خاندان علی علیه السلام را در دل می پرورداند . او در زمانی متولّد شد که کوچک ترین قیام مسلحانه علنی توسط ائمه دین علیهم السلام از هم پاشیدن تمام آمال شیعیان و انقلابیون و در نتیجه محروم ماندن مردم از وجود ائمه معصوم علیهم السلام خویش می شد ، و حتّی کم ترین اثری از اسلام واقعی باقی نمی ماند . در این شرایط سخت ، احتیاج به فرماندهی لایق و ارزنده از دودمان شریف ابوطالب در همه جا محسوس بود و باید فرد بارزی از ایشان با صلاحدید امام به نحو سرّی و تاکتیکی ، فرماندهی رسمی نبرد مسلحانه را به عهده بگیرد .

نَسَب شریف ، ألقاب و سیمای حضرت زید بن علی علیهما السلام قدر زید علیه السلام ، امام علی بن الحسین علیهما السلام امام چهارم شیعیان است . او امامی معصوم و در زهد و تقوا مردی بی نظیر بود: وَ كَانَ قَدْ بَلَغَ الْغَايَةَ فِي الْعِبَادَةِ وَ التَّدِينِ؛ او به انتها درجه تقوا و تدین نایل شده بود (۱) . به طوری که از کثرت عبادت ، بستگان و آشنایان ایشان وحشت هلاکت او را داشتند ، و آن حضرت را از عبادت طاقت فرسا و مشقّت آمیز نهی می کردند ، ولی او

۱- طبقات ابن سعد ، ج ۵ ، ص ۱۵۶؛ تاریخ طبری ، ج ۶ ، ص ۲۶۳ .

ترتیب اثر نداد ، و یک لحظه از توجه به خدا غافل نبود . امام سجّاد علیه السلام در علم ، فقه ، فضایل و دیگر سجایا همتیابی نداشت: فَلَمْ يُرْ هَاشِمِيًّا أَفْضَلَ وَلَا أَفْقَهَ مِنْهُ؛ در بین خاندان بنی هاشم از او افضل و افقه دیده نشد . (۱) وی در کرم ، احسان ، جود و سخاوت ضرب المثل و سرآمد عصر خویش بود: وَ كَانَ يَخْرُجُ فِي اللَّيْلِ حَامِلَ الدَّيْنَانِيَرِ وَ الدَّرَاهِمَ فَيُوزَعُهَا عَلَى الْفُقَرَاءِ ... ؛ در نیمه های شب از خانه خارج می شد و با خود درهم و دینار می برد و میان فقرا تقسیم می کرد (۲) . پس از آنکه حضرت را مسموم ساختند و چشم از جهان بست ، فقرا فهمیدند که ، سرپرست و دلسوز آنان ، امام زین العابدین علیه السلام بوده است . امام سجّاد علیه السلام در انقلاب کربلا دوش به دوش پدر بزرگوارش ، حضرت حسین بن علی علیهما السلام و سایر شهدا شرکت داشت و خداوند او را به وسیله بیماری از مرگ در آن موقعیت حساس نجات داد . او در سخت ترین دوره ها بار مسئولیت امامت را به دوش کشید و برای نجات توده ها از اسارت ، زنجیر اسارت را بر تن خود حمل کرد و پس از واقعه کربلا در کوفه و شام و سپس در مدینه به رسالت انقلابی خویش ادامه داد . امام علیه السلام در عصری قرار گرفته بود که فشار و خفقان و رعب از ناحیه حکومت اموی همه جای کشور وسیع اسلامی را احاطه کرده بود ، و ذکر فضایل آل علی علیه السلام و نقل روایات رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار مشکل و خطرناک بود . دستگاه ظلم اموی ، وجود امام سجّاد علیه السلام را برای تاج و تخت خود مضرّ می دانست و آن امام همام را در سال ۹۴ یا ۹۵ هجری به شهادت رساند . حضرت سجّاد علیه السلام در

۱- صفوه الصفوه ، ج ۲ ، ص ۵۶؛ وفيات الأعيان ، ج ۲ ، ص ۲۵۹؛ بحار الأنوار ، ج ۴۶ ، ص ۱۴۲ .

۲- حلیه الاولیاء ، ج ۳ ، ص ۱۳۶؛ صفوه الصفوه ، ج ۳ ، ص ۵۴ .

مادر زید علیه السلام

قبرستان معروف بقیع در کنار قبر عمویش امام حسن مجتبی علیه السلام به خاک سپرده شد. (۱)

مادر زید علیه السلام درباره نام مادر زید علیه السلام اختلاف است؛ شماری از مورخان و علمای انساب نام او را غزاله (۲) گفته اند. بعضی از او به نام جید یا جیدا (۳) و بعضی دیگر به نام حیدان (۴) یاد کرده اند، اما در روایتی آمد که امام سجاد علیه السلام او را به نام حوراء می خواند. (۵) به هر حال، او کنیزی شایسته و با نجابت بود، که مختار بن ابی عبیده ثقفی (۶) او را به سی هزار درهم خرید. (۷) این بانو آن قدر در نظرش جلوه کرد و خوشایند او شد، که با خود گفت: نه، من لیاقت این زن را ندارم، او شایسته علی بن الحسین علیهما السلام است. لذا او را به عنوان هدیه ای ارزنده به خدمت امام علیه السلام فرستاد. این بانو از امام چهارم علیه السلام دارای سه پسر و یک دختر شد و فرزند اول او، زید علیه السلام بود که جد هفتم حضرت شاهزاده

- ۱- ر. ک: ارشاد، ج ۲، ص ۱۳۸؛ أعيان الشيعة، ج ۷، ص ۱۴۶؛ سفینه البحار، ص ۲۰۱؛ وفيات الاعيان، ج ۵، ص ۱۶۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۳۰۵؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۳۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۱۹۱؛ صفوه الصفوه، ج ۳، ص ۳۸؛ روضه الصفا، ج ۴، ص ۱۰۱؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۷۵؛ المجدی، ص ۱۰۸؛ الفخری، ص ۱۴۹.
- ۲- المجدی، ص ۱۵۶؛ زید الشهید، ص ۸.
- ۳- غایه الإختصار، ص ۶۶؛ سّر السلسله العلویّه، ج ۲۲، ص ۵۶؛ الحدائق الوردیه، ج ۱، ص ۴۵.
- ۴- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۱۵؛ ثوره زید بن علی، ص ۲۶؛ فرحه الغری، ص ۵۱.
- ۵- کامل مبرد، ج ۳، ص ۱۸۹؛ زید الشهید، ص ۹؛ أعيان الشيعة، ج ۷، ص ۱۰۷.
- ۶- علامه کبیر امینی قدس سره در کتاب نفیس الغدیر، ج ۲، ص ۳۴۳ ۳۴۸، قیام مختار را نهضتی شرعی و الهی و مورد رضای امام توصیف می فرماید. در همین رابطه محقق عالی مقام جناب سید أبو فاضل رضوی اردکانی کتاب مستقلی به نام قیام مختار تألیف نموده اند که در نوع خود کم نظیر است. وی در این کتاب قیام مختار، انگیزه قیام، کیفیت جهاد، اصحاب و یاران و اقوال علما درباره شخصیت او را به خوبی بررسی و تحلیل کرده است.
- ۷- بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۸۶؛ أعيان الشيعة، ج ۷، ص ۱۰۷، در این دو کتاب شش هزار دینار ذکر شده است.

ص: ۷۷

طاهر علیه السلام می باشد و نام سه فرزند دیگر، عمر، علی، و خدیجه بود. (۱) نام مقدّس «زید» را پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از میلاد وی برایش انتخاب کرد. اما لقبهای زید علیه السلام عبارت اند از: ۱. شهید که در بعضی روایات از او به این لقب یاد کرده اند، چنانکه علمای انساب زید بن امام موسی کاظم علیه السلام را ملقب به نار نموده اند. ۲. حلیف القرآن یعنی پیمان قرآن به دلیل ممارست و ارتباط فراوان او با کتاب خدا، این لقب برای او به یادگار مانده است؛ چرا که وی مؤلف کتاب تفسیر، به نام غریب القرآن می باشد. ۳. زید الازیاد کنایه از مقام والا و عظمت و شخصیت بی نظیر او نسبت به هم نامهای او، مانند زید بن حارثه، زید بن ارقم، زید بن حسن، ... می باشد. (۲) کنیه زید بن علی الشهید علیهما السلام ابوالحسن است؛ چون یکی از فرزندان رشید او به نام حسین ذی الدمعه بود، او را به این کنیه می خوانند. (۳) آن گونه از کتب تاریخ و انساب برمی آید، زید علیه السلام دارای قامتی رشید و صورتی زیبا و با ابهت داشت که متانت و وقار از آن به خوبی آشکار بود. چشمان درشت و سیاه و جذاب او با ابروانی کشیده و نزدیک به هم و محاسنی پرپشت و پیشانی برجسته و بلند و بینی برآمده و کشیده هر بیننده ای را به یاد صورت زیبا و نمکین جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله می انداخت. موی سر و صورتش سیاه بود، ولی در اواخر عمر گرانمایه اش با تارهای سفیدی، محاسن او جو و گندمی می نمود. (۴)

-
- ۱- مقاتل الطالبین، ص ۱۲۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۰۸؛ تاریخ الفرات، ص ۷۱؛ امالی صدوق، ص ۲۳۵.
 - ۲- نورالابصار، شبلنجی، ص ۱۷۸؛ زید الشهید، ص ۱۱؛ زید بن علی علیه السلام، ص ۱۴.
 - ۳- تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۷۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۶۰؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۱۵؛ زید الشهید.
 - ۴- خطط مقریزی، ج ۴، ص ۳۰۷؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۲۷؛ روض النضیر، ج ۱، ص ۳۰۷.

مقام علمی زید بن علی علیه السلام

عالم آل محمد صلی الله علیه و آله

فروغ معنوی و نور ایمان در صورت او بیننده را مجذوب می ساخت ، به طوری که خصیب وابشی می گوید: کنت إذا رأیت زید بن علی علیهما السلام رأیت أساریر النور فی وجهه؛ هرگاه زید بن علی علیهما السلام را می دیدم ، فروغ نور را در صورتش مشاهده می کردم . (۱)

مقام علمی زید بن علی علیه السلام «يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»؛ (۲) خداوند کسانی را که ایمان آوردند از شما ، و آنان که به آنها علم داده شد به درجات عالی بالا می برد . والله ما خرجت ولا قمت مقامی هذا ، حتی قرأت القرآن و اتقنت الفرائض ، و احکمت الشیئنه و الاداب ، و عرفت التأویل كما عرفت التزیل و فهمت الناسخ و المنسوخ و المحکم و المتشابه ، و الخاص و العام و ما یحتاج الیه الامه فی دینها مما لا بد لها منه ، و لا غنی عنه ، و ائی لعلی بیته من ربی؛ (۳) به خدا سوگند ، من قیام نکردم و در این مقام قرار نگرفته ام ، تا آنکه قرآن را خوانده ام ، و واجبات و سنت و آداب را در خود استوار ساخته ام تأویل قرآن را چون ظاهر آن شناختم ، ناسخ آن را از منسوخ و محکم را از متشابه فهمیدم ، خاصه و عام آن را فرا گرفتم و آنچه امت اسلام به آن در دین خود لازم دارد و از آن بی نیاز نیست ، آموختم و همانا من از ناحیه پروردگارم با دلیل و بینه همراهم . از سخنان جاوید زید بن علی علیهما السلام

عالم آل محمد صلی الله علیه و آله زید بن علی علیه السلام نه تنها در زهد و عبادت و شجاعت و سخاوت و مردانگی معروف است ، بلکه در علم و دانش نیز او یکی از بارزترین چهره های درخشان اسلام است .

۱- مقاتل الطالبیین ، ص ۱۲۷؛ زید بن علی علیهما السلام ، ص ۱۵ .

۲- سوره مجادله ، آیه ۱۱ .

۳- الصفوه ، ص ۸ .

ص: ۷۹

زید در احکام الهی، فقیعی عمیق و دانشمندی بس سترگ بود، علم سرشار و دانش بی کران او زبانزد دوست و دشمن بود. او در موقع بیان احکام الهی و مسائل فقهی چنان ریزین و دقیق بود که هر گونه سؤالی از او می شد، با بیان روایات و احادیث که از پدر و برادر و برادرزاده اش شنیده بود، سؤال کننده را قانع می ساخت. مقام علمی زید آن قدر معروف و مسلم بود، که او را به «عالم آل محمد» و یا «فقیه اهل بیت» ملقب ساخته بودند. امام صادق علیه السلام درباره اش می فرمود: خدا، زید را رحمت کند او عالمی درست گفتار بود. (۱) و امام هشتم علیه السلام در مقام تجلیل و ستایش از او می فرمود: آنه کان من علماء آل محمد؛ او از علمای آل محمد صلی الله علیه و آله بود. (۲) باز امام صادق علیه السلام در جای دیگر زید را با عظمت یاد می کند و می فرماید: انه کان مؤمنا و کان عارفا و کان عالما و کان صادقا؛ او مردی با ایمان و عارف و دانشمند و درست کار بود. (۳) جابر جعفی گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و جناب زید هم در خدمت حضرتش نشسته بود. در این هنگام شاعر نامی و ادیب عرب، معروف بن خربوذمکی وارد شد. امام به او فرمود: معروف از آن اشعار خوبت مقداری برایم بخوان، او هم این اشعار را خواند. لعمرک ما ان ابو مالکبوان و لا- بضعیف قواه و لا- بالد لدی قولهی عادی الحکیم اذ امانه اه و لکنه سید بارعکریم الطبايع حلو ثناه اذا سده سده مطواعهو مهمما و کلت الیه کفاه سوگند به جان تو، ابو مالک امیری نیست که قوای او ضعیف باشد و در سخن و گفتار ستیزه جوی نیست، موقعی که دانایی او را از چیزی نهی کند ولیکن او آقایی است بزرگوار و خوش اخلاق و مدح و ثنای او شیرین است و اگر چیزی را به عهده وی واگذری، از عهده برآید. موقعی که اشعار به اینجا رسید، امام باقر علیه السلام دستش را روی شانه زید نهاد و فرمود: ای ابوالحسین این خوبیها همه صفات توست. (۴)

۱- رحم الله زیدا انه العالم الصدوق . الغدير ، ج ۲ ، ص ۲۲۱ .

۲- سفینه البحار ، ج ۱ ، کلمه زید؛ تنقیح المقال ، حرف (ز) ، ص ۴۶۸؛ الغدير ، ج ۳ ، ص ۷۱؛ به نقل از عیون أخبار الرضا علیه السلام .

۳- رجال کشی ، ص ۱۸۴؛ الغدير ، ج ۳ ، ص ۷۰ .

۴- بحار ، ج ۴۶ ، ص ۱۶۹ ، ح ۱۴؛ نقل از امالی صدوق ، ص ۴۰؛ نفس المصدر ، ج ۱ ، ص ۲۵۱؛ الغدير ، ج ۳ ، ص ۷۰؛ الاغانی ، ج ۲ ، ص ۱۲۷؛ وقایع الايام ، ص ۶۵ .

احترام فوق العاده امام صادق علیه السلام نسبت به زید علیه السلام

بزرگان اهل سنت و شخصیت علمی زید

احترام فوق العاده امام صادق علیه السلام نسبت به زید علیه السلام عبدالله بن جریر گوید: جعفر بن محمد علیهما السلام را دیدم برای عمویش زید رکاب زین اسب را می گرفت تا سوار شود و بعد از سوار شدن ، لباس او را روی زین پهن می کرد . (۱) سعید بن خثیم گوید: بین عبدالله بن حسن علیه السلام و زید بن علی علیه السلام بر سر موقوفات علی علیه السلام مناظره بود و آن دو به قاضی مراجعه کردند ، موقعی که برخاستند بروند ، دیدم عبدالله دوید و مرکب زید را جلو آورد و رکاب را گرفت تا وی بر مرکب سوار شد . (۲)

بزرگان اهل سنت و شخصیت علمی زید علما و پیشوایان بزرگ اهل سنت ، مانند: ابن حجر ، ذهبی ، ابن تیمیه و

۱- مقاتل الطالبیین ، ص ۱۲۹؛ عن عبدالله بن جریر قال: رأیت جعفر بن محمد علیه السلام یمسک لزید بن علی بالركاب و یسوی

ثیابه علی السرج .

۲- همان .

نشو و نمای زید علیه السلام

هیثمی و ابن شبه موقع تجلیل از مقام شامخ علمی زید بن علی ۷ می گویند: آنه من اکابر العلماء و افاضل اهل البیت فی العلم و الفقه؛ زید بن علی از شخصیت‌های بزرگ علمی خاندان نبوت و برجسته ترین عالم و فقیه آنان بود. (۱) ابو حنیفه یکی از بزرگ ترین پیشوایان اهل سنت و امام فرقه حنفی ها درباره مقام علمی زید علیه السلام با جمله ای رسا و شگرف او را یاد می کند و می گوید: شاهدت زید بن علی کما شاهدت اهله فما رأیت فی زمانه افقه منه و لا اسرع ، جوابا و لا ابین قولا لقد کان منقطع القرین؛ زید را چون دودمانش دیدم (در عظمت و علم) ولی در عصر او کسی را داناتر و حاضر جواب تر و خوش بیان تر از او ندیدم ، او در گفت و گو با قاطعیت سخن می گفت . (۲) سفیان ثوری ، درباره زید گوید: او داناترین خلق خدا به کتاب خدا بود ، او جای حسین بن علی علیهما السلام را پر کرد . ابو طالب یکی از علمای اسلام گوید: مقام و مرتبه زید علیه السلام آن قدر روشن است که اگر نام متکلمین را گویی زید از آنها است و اگر زهاد را بگویی از آن دسته است و اگر شجاعان و دلیران را شماری او نیرومندترین آنهاست ، و اگر اهل معرفت و حفظ و سیاست را بگویی او را شامل می شود . (۳) شعبی گوید: مردی چون زید از مادر نزیاده است . (۴)

نشو و نمای زید علیه السلام مدینه ، پایگاه نشو و نمای زید علیه السلام در آن عصر مرکز حرکت علمی وسیعی بود ، از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بنیان گذار بزرگ ترین و کامل ترین فرهنگ بشری به بعد این مکان توجه دانشمندان جهان را به خود جلب کرد و مسلمین و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله علوم

۱- زید الشهید ، ص ۱۴ .

۲- الخطة المقریزی ، ج ۴ ، ص ۳۰۷؛ وقایع الایام ، ص ۷۱؛ زید الشهید ، ص ۱۴ .

۳- الحور العین ، ص ۱۸۶ .

۴- خطط مقریزی ، ج ۴ ، ص ۳۰۷ .

مختلف: تفسیر، حدیث، فقه، و سایر علوم اسلامی را فرا می‌گرفتند. و مسلمین قرآن را به دقت می‌خواندند و می‌فهمیدند و آن را برنامه روزمره زندگی خویش قرار داده بودند. (۱) بعد از رحلت رهبر عالی قدر اسلام باز این شهر مرکز بزرگ‌ترین دانشگاه اسلامی بود و مسلمین مشکلات علمی خود را در آنجا حل می‌کردند. (۲) مخصوصاً عصر زید عصر علم بود و تجزیه و تحلیل مسائل اسلامی. امام باقر علیه السلام (شکافنده علم) برادر عالی قدر زید و سرآمد روزگار خویش در حل مشکلات و مسائل بُغرنج و پیچیده علمی بود، لذا پیامبر او را قبلاً به (باقر العلوم) یعنی شکافنده علم ملقب ساخته بود. (۳) خلاصه، مدینه در عصر ائمه دین مخصوصاً عصر امام باقر و امام صادق علیهما السلام بزرگ‌ترین پایگاه علمی جهان محسوب می‌شد و دانشجویان برجسته از مردان و زنان به عنوان نمونه‌هایی از شخصیت‌های فقهی و علمی از آنجا برخاستند. (۴) لذا می‌بینیم که، این دو امام بزرگ به عنوان عالی‌ترین نمونه معلمان بشریت در صحنه فرهنگ علمی جلوه می‌کنند، و جامعه تشیع به کامل‌ترین و گرانباترین ذخایر علمی و فقهی خود دست می‌یابد و اکثر روایات و اخبار و احادیث آل محمد صلی الله علیه و آله در عصر این دو پیشوای بزرگ اسلامی به دست مسلمین رسیده است. زید بن علی یکی از مشعلداران و شاگردان ممتاز مکتب این دو امام بزرگ پس از استفاده‌های شایان علمی که از پدر بزرگوارش امام سجاد علیه السلام نمود می‌باشد. او در مکتب پدر علوم مختلفی را آموخت و پس از او از محضر پدر فیض برادر عالی قدرش امام باقر و سپس مدت کوتاهی نزد برادرزاده اش امام بزرگوار صادق آل

۱- الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۷۶ ۱۷۷.

۲- البدایه والنهایه، ج ۹، ص ۴؛ تهذیب ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۴۰؛ اغانی، ج ۱، ص ۳۳؛ اعلام الموقعین، ج ۱، ص ۲۸.

۳- لوائح الانوار، ج ۱، ص ۳۲.

۴- طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۸۹.

احاطه علمی زید علیه السلام

محمّد صلی الله علیه و آله آن را تکمیل نمود. (۱) و مقام علمی زید بن علی به جایی ترفیع یافت که گاهی ائمه بزرگ اسلام دانشمندان مبرزی را برای استفاده علمی و تصدیق آنان به محضر زید بن علی ارجاع می دادند.

احاطه علمی زید علیه السلام ابو حمزه ثمالی و ابو خالد واسطی که دو تن از شخصیت‌های بزرگ علمی اسلامند و خود فقیه و صاحب نظرند می گویند: رساله ای را بر ردّ مخالفان نوشتیم، و پس از اتمام آن را به مدینه برده تا از نظر مبارک معلم بزرگ ما امام باقر علیه السلام بگذرد که ایا نا اگر اشکالاتی داشته باشد با تذکر حضرت بر طرف نماییم، موقعی که به مدینه آمدیم و خدمت امام مشرف شدیم، حضرت را از نوشتن کتاب مطلع ساختیم. امام در ضمن تشویق و ترغیب ما در این کار فرمود: بسیار کار شایسته ای انجام دادید و سعی و کوشش شما ارزنده است. و بعد امام پرسید: آیا این کتاب را به زید علیه السلام ارائه داده اید؟ گفتیم: خیر. فرمود: آن را در حضور او بخوانید آنگاه ببینید نظر او چیست؟ ما طبق دستور امام، به حضور زید علیه السلام رفتیم و او را از جریان کتاب مطلع ساختیم. به ما فرمود: آنچه نوشته اید بخوانید بینم چیست؟ ما کتابچه را تا آخر خواندیم. گفت: بسیار خوب. زحمت کشیده اید و کوشش فراوان کرده اید، اما این نوشته مایه شکست شماست. آنگاه او یکی پس از دیگری مطالب ما را رد کرد. به خدا قسم ما نمی دانیم از چه تعجب کنیم، آیا از اینکه او گویی کتاب را یک باره حفظ کرد، و یا از ردّ مستدلّ او متعجب باشیم. آنگاه خود او، راه استدلال و شیوه بحث و بیان مطالب متناسب و رویه ردّ مخالفان را به نحو احسن به ما نشان داد. بعد از این مجلس، باز خدمت امام محمّد باقر علیه السلام مشرف شدیم و جریان را و وجوه

۱- طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۴۰؛ تهذیب ابن عساکر، ج ۶، ص ۱۹؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۷۴.

زید بن علی علیه السلام مفسر و همراز قرآن

استدلال زید علیه السلام را برای حضرتش بازگو کردیم . امام علیه السلام فرمود: روزی پدرم ، زید علیه السلام را خواست و دستور داد تا قرآن بخواند ، او خواند . سپس پدرم آیات مشکلات قرآن را از او پرسید ، و او یکی یکی جواب صحیح می داد . پدرم آن قدر تحت تأثیر استعداد فوق العاده و دانش او قرار گرفت ، که برخاست و بین دو چشم زید علیه السلام را بوسید . بعد ، امام باقر علیه السلام خود نیز ، مقام علمی و تبخّر فوق العاده زید علیه السلام را به اصحابش گوشزد کرد و با جمله ای جالب و رسا فرمود: «إِنَّ زَيْدًا أُعْطِيَ مِنَ الْعِلْمِ مِثْلَ مَا عَلَيْنَا بَسْطُهُ؛ به زید علیه السلام همانند آنچه از علم بر ما بسط داده شد ، علم عطا شده است . (۱)»

زید بن علی علیه السلام مفسر و همراز قرآن زید بن علی می گوید: خلوت بالقرآن ثلاث عشره سنه اقرأه و اتدبره ... ؛ (۲) سیزده سال با قرآن خلوت کردم آیات آن را می خواندم و درباره آن می اندیشیدم . یکی از القاب زید بن علی علیهما السلام «حلیف القرآن» یعنی همراه قرآن است . (۳) او همیشه با قرآن سروکار داشت و آنی از ذکر خدا و کتاب او غافل نبود . ابو نصر بخاری از ابن جرود روایت می کند که می گفت: قدمت المدینه فجعلت كلما سئلت عن زید بن علی ، قيل لي ذاك حليف القرآن ذاك الطوانه المسجد؛ به مدینه آمدم و از هر که حال زید بن علی را پرسیدم ، در جوابم گفته می شد ، همان «حلیف القرآن» همان ستون مسجد . آری او آن قدر با مسجد و عبادت انس گرفته بود که وی اکثر اوقات خود را در مسجد می گذراند ، به طوری که چون ستونهای مسجد جلوه می کرد . (۴)

۱- زید شهید ، مرحوم مفرم .

۲- المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط والآثار ، ج ۲ ، ص ۴۳۶ ، تألیف مقریزی .

۳- ریاض السالکین .

۴- مقاتل الطالبیین ، ص ۱۳۰؛ وقایع الایام ، خیابانی ، ص ۶۷ .

او در زندان تفسیر قرآن می گفت

عظمت قرآن از نظر زید علیه السلام

او در تشخیص معانی قرآن و طرز قرائت آن ، صاحب نظر بود و در بحثهای خود ، همیشه با الهام از این کتاب ، خصم را مغلوب می ساخت . درباره زید گفته اند: «و کانت له فیه قرائه خاصه» یعنی او قرائت خاصی در قرآن داشت (۱) و کتابی در این زمینه تألیف نمود . و گفته اند: فقد علم القرآن و اوفی فهمه؛ او قرآن را آموخت و خوب آن را می فهمید . (۲) امام صادق علیه السلام در این مقام از ممارست و مطالعه عمیق وی سخن می گوید و با جمله ای افتخارآمیز از او یاد می کند: کان واللّه اقرءنا للکتاب؛ به خدا سوگند ، او در میان ما بیش از همه به قرائت قرآن اشتغال داشت . (۳)

او در زندان تفسیر قرآن می گفتمردی به نام ابی غسان ازدی می گوید: زید بن علی علیهماالسلام در مسافرت به شام در زمان حکومت جائر هشام پنج ماه به زندان افتاد ، هیچ مردی را دانایتر از او به کتاب خدا ندیدم . در این مدت کوتاه که با او هم زندان بودم . سوره حمد و بقره را به طور جالب و شیوا با بیانی رسا به نحو تفسیر از او آموختم . آری او از فرصت استفاده کرد و زندان را به شکل مدرسه ای عالی تبدیل نمود و حتی در موقع گرفتاری تا آنجا که برایش ممکن بود . به وظیفه روشنگری خویش پرداخت و برای زندانیان تفسیر قرآن می گفت .

عظمت قرآن از نظر زید علیه السلام او زندانیان را از سرچشمه علوم و حکمتها و زهد و تقوای خود سیراب می نمود و آنان را به کتاب حق و احکام خدا دعوت می کرد ، می گفت: رحمت خدا شامل حال شما گردد . بدانید که بهترین و روشن ترین راهها برای

۱- الکشاف عن حقائق التنزیل ، ج ۱ ، ص ۴۳؛ الحور العین ، ص ۱۸۷ .

۲- الروض النضیر ، ج ۱ ، ص ۵۲ .

۳- تهذیب ابن عساکر ، ج ۶ ، ص ۱۸ .

در مجلس حاکم کوفه

رسیدن به سعادت واقعی، دانست. قرآن و عمل کردن به دستورها و قوانین آن است؛ زیرا این کتاب عزیز دارای شرافت و عظمت خاصی است که خداوند به آن بخشیده است و نام آن را، روح، رحمت، شفا، هدایت و نور نهاده است. خداوند با فصاحت و بلاغت اعجازآمیز آن نقشه‌های دشمنان و مخالفان حق را نقش بر آب ساخته است. این کتاب را چنان لطیف و ملایم روح قرار داده که برای گوشها، نامأنوس و ناهنجار نیست. و چنان محکم و تازه است که با ردّ مخالفان خللی به آن نرسد و کهنه نگردد. عجایب و شگفتیهای این کتاب همیشه تازگی و حلاوت خاصی دارد. فواید آن قدر زیاد و بی‌کران است که انتهای برای آن تصور نمی‌شود. این قرآن دارای چهار سیما و صورت است: اول، سیمای حلال و حرام که اکثر مردم این احکام را می‌داند. دوم، سیمای دقیق‌تر که جز علماء و متفکران به آن دست نیابند. سوم، سیمای فصاحت و اسلوب الفاظ که جز فصیحای عرب حلاوت آن را درک نکنند. چهارم، سیمای باطنی یا تأویل قرآن که جز خداوند متعال کسی آن را نداند (۱). (۲) بدانید که قرآن دارای «ظاهر» و «باطن» و «حد» و «طلاق» ظاهرش همان تنزیل است (و الفاظی که نازل شده و مردم می‌فهمند) و باطنش تأویل (معانی خلاف ظاهر و دقیق) آن است و (حد) آن همان احکام و قوانین تشریحی آن است و (مطلق) عبارت از ثواب و عقاب آن می‌باشد.

(۳)

در مجلس حاکم کوفه در کتاب زینه المجالس نقل می‌کند: روزی حضرت زید علیه السلام نزد خالد بن عبدالله استاندار کوفه رفت، خالد به پا

۱- البته ائمه دین که راسخون فی العلم می‌باشند به تأویل قرآن آگاهند.

۲- الحدائق الوردیه، ج ۱، ص ۱۴۷.

۳- زید الشهید، ص ۱۳ ۱۷.

زید بن علی علیهما السلام محدث و فقیه اهل بیت

س احترام آن جناب از جای برخاست ، آنگاه به مردی یهودی که در مجلس حاضر بود رو کرد و گفت: چرا یهود تو را بزرگ می پندارند و بر خود مقدم می دارند؟ یهودی گفت: چون من از نسل داوود پیغمبر هستم . خالد گفت: به چند واسطه؟ یهودی گفت: چهل واسطه . خالد: اشاره به زید بن علی علیهما السلام کرد و گفت: این زید بن علی فرزند پیغمبر ماست ، به سه واسطه . یهودی گفت: پس احترام کن و بزرگ دار این مردی که خداوند به واسطه او تو را بزرگ کرده است . خالد گفت: من احترام و اکرام او را بر خود واجب می دانم . یهودی گفت: اگر راست می گویی او را بر مسند خویش بنشان و جایت را به او بسپار . خالد گفت: من حرفی ندارم ؛ اما خلیفه هشام بن عبدالملک به این کار راضی نیست . یهودی گفت: هشام نمی تواند تو را از رضای خدا منع کند . خالد گفت: ، ساکت باش ، اگر می خواهی از اینجا به سلامت بروی . یهودی گفت: تا خدا نخواهد ، کسی نمی تواند کوچک ترین آسیبی به من برساند . سخن که به اینجا کشید ، زید علیه السلام برخاست و این کلمات را به زبان آورد: روشن باد چشم پیغمبری که یهودیان اعتقاد بیشتر به او دارند تا این مردم (بنی امیه) . (۱)

زید بن علی علیهما السلام محدث و فقیه اهل بیتهم ترین و معتبرترین کتب روایی ما که در احکام و فروع به عنوان مدرک و سند از آن استفاده می شود ، چهار کتاب است . در این کتابها تمام مسائل و احکام اسلام به شکل روایت و حدیث از پیشوایان معصوم ما پیامبر خدا و ائمه اطهار علیهم السلام رسیده است

و فقها و بزرگان دین برای استنباط شرایع اسلام بعد از قرآن، این چهار کتاب را بیشتر از سایر آثار شیعه مورد استفاده و استناد قرار می‌دهند، این چهار کتاب عبارت‌اند از: ۱. کتاب کافی قسمتی از آن در اصول اعتقادات است که به نام اصول کافی معروف است و قسمت دیگر آن در فروع و احکام است و فروع کافی نام دارد. شیخ مفید گوید: کافی در ردیف جلیل‌ترین کتب شیعه و سودمندترین آنهاست. تعداد احادیث آن (۱۶۱۹۹) حدیث (۱) و در غنای معارف و احکام همین قدر بس که تعداد روایات کتاب کافی (اصول و فروع) بیش از تعداد روایات وارده در «صحاح ششگانه» اهل سنت است. مؤلف بزرگوار کتاب اصول کافی مرحوم ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی است (م ۳۲۹ ق) او از میرزترین علمای شیعه می‌باشد. نجاشی درباره وی گفته: او در زمان خود شیخ و پیشوای شیعه بود و حدیث را از همه بیشتر ضبط کرده و بیش از همه مورد اعتماد است. ۲. کتاب من لا یحضره الفقیه، تألیف شیخ اجل شیعه، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی (معروف به صدوق) متوفای ۳۸۱ ق این کتاب نیز از معتبرترین کتب روایی شیعه است، تعداد احادیث آن به (۵۹۶۳) می‌رسد. (۲) ۳. کتاب تهذیب الأحکام سومین کتب روایی معتبر شیعه است و تعداد احادیث آن به (۱۳۵۹) خبر می‌رسد. ۴. کتاب الاستبصار، این کتاب نیز از ارزنده‌ترین کتب روایی شیعه است. تعداد روایت آن به (۴۵۱۱) حدیث می‌رسد. مؤلف تهذیب و الاستبصار، شیخ الطایفه و رئیس الشیعه ابو جعفر محمد بن حسن (معروف به شیخ طوسی) (م ۴۶۰ ق) است.

۱- مقدمه وسائل الشیعه، ص ۲۰۰، پاورقی.

۲- مقدمه وسائل الشیعه، ص ۲۰۰.

ص: ۸۹

جامع کتب اربعه**روایات زید بن علی در کتب اربعه****روایت زید بن علی علیه السلام در کتب اربعه**

جامع کتب اربعه محدث متبحر و محقق علامه ، شیخ محمد بن حر عاملی (م ۱۱۰۴ ق) همه روایات این چهار کتاب را یک جا جمع کرد و روایاتی را از کتب دیگر به آن اضافه نمود و به نام جاوید وسائل الشیعه در دسترس عموم قرار داده است .

روایات زید بن علی در کتب اربعه روایات کتب اربعه از طریق اسناد و رجال اسلامی به ائمه دین علیهم السلام منتهی می شود و یکی از بارزترین چهره های روات این احادیث در کتب اربعه زید بن علی بن الحسین علیهم السلام می باشد که ما فهرست تعداد احادیث منقوله از حضرتش را نقل می کنیم:

روایت زید بن علی علیه السلام در کتب اربعه M۳۳۰_T۱_File_۳۰۲۷۸۴۷

ص: ۹۰

M۳۳۰_T۱_File_۳۰۲۷۸۴۸

طبقه زید بن علی علیه السلام در حدیث**طریق صدوق به زید بن علی علیه السلام**

طبقه زید بن علی علیه السلام در حدیث زید علیه السلام در اسناد حدود شصت و یک روایت واقع شده است و همه این روایات را از پدران پاکش علیهم السلام نقل می کند .

طریق صدوق به زید بن علی علیه السلام مرحوم شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه احادیثی را از معصومین نقل کرده است که معاصر آنان نبوده و آنچه از ایشان روایت کرده به وسایط بوده است که آن واسطه ها را نقل نکرده ، آنگاه در آخر کتابش طریق خود را به آنان یادآور شده است . مرحوم اردبیلی در جامع الروات ، آخر جلد دوم این طریق را نقل کرده است : از جمله کسانی که مرحوم صدوق به وسایط از او روایت دارد ، زید بن علی بن الحسین علیهم السلام می باشد . (۱) طریق صدوق به زید علیه السلام به این ترتیب است: شیخ صدوق از پدرش و محمد بن حسن ، این دو از سعد بن عبدالله از ابی الجوزاء منبه بن عبیدالله ، از حسین بن علوان ، از عمرو بن خالد ، از زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام . در صحت این طریق دو نظریه است ، مشهورا آن را طریق صحیح می دانند و بعضی تضعیف کرده اند . آن کسانی که این طریق را ضعیف می دانند ، به خاطر وجود «حسین بن علوان» و «عمرو بن خالد» در سلسله این اسناد است ، چون علاوه بر اینکه این دو را عامی (غیر شیعه) می دانند ، می گویند وثاقت این دو نفر ثابت نشده است . مرحوم اردبیلی از جمله کسانی است که طریق را به خاطر این دو ضعیف خوانده است . اما دسته دیگر از علمای بزرگ شیعه که در علم رجال صاحب نظر و استادند ، این طریق را صحیح می دانند و می فرمایند جمیع افرادی که در این طریق آمده اند همه مورد وثوق و اعتمادند ، اما «حسین بن علوان» گرچه به عامی بودن معروف است ، اما

۱- جامع الروات ، ج ۲ ، ص ۵۳۴ .

ثقه و مورد اعتماد است. البته برادرش «حسن بن علوان» از او اوثق است و به شیعه نزدیک تر است و علمای رجال شیعه همه وی را توثیق کرده اند. و «علامه» در کتاب خلاصه الأقوال و «نجاشی» در کتاب رجال در باره این مرد می گویند: او کوفی و عامی است و از اصحاب امام صادق علیه السلام است. برادرش حسن، کنیه او ابو محمد است. این دو برادر از امام صادق روایاتی نقل کرده اند: «والحسن اخص بنا و اولی» حسن به ما (امامیه) نزدیک تر است. (۱) ابن عقده گوید: ان الحسن کان اوثق من اخیه و احمد عند اصحابنا؛ نزد اصحاب ما (حسن) از برادرش (حسین) و ثاقثش محکم تر و پسندیده تر است. کلمه (اوثق) در مقابل ثقه است، یعنی حسین ثقه است و برادرش اوثق است و همین کلام ابن عقده در وثاقت حسین بن علوان کافی است. در رجال (کشی) می گوید: حسین بن علوان با چند تن دیگر از رجال عامه اند «الا ان لهم میلا و محبه شدیدة» اما در آنان میل و محبت شدیدی نسبت به اهل بیت علیهم السلام بود. (۲) اما عمرو بن خالد، او به ابو خالد واسطی معروف است و از زید بن علی روایت دارد و کتاب بزرگی تألیف کرده است. (۳) او از اصحاب امام باقر علیه السلام است. و نیز از عامه است، اما همانند حسین بن علوان علاقه و محبت شدیدی نسبت به خاندان پیامبر داشت. (۴) ابن فضال می گوید: عمرو بن خالد در نقل حدیث مورد وثوق و اعتماد است و بعضی او را (زیدی) از پیروان زید و قائلین به امامت او می دانند. (۵) همان طور که در مقدمه بحث گفته شد، بیشتر بزرگان شیعه این طریق را صحیح

۱- همان، ج ۱، ص ۲۴۷.

۲- جامع الروات، ج ۱، ص ۲۴۷.

۳- جامع الروات، ج ۱، ص ۶۲۰، به نقل از رجال نجاشی و خلاصه علامه.

۴- رجال کشی؛ خلاصه علامه.

۵- وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۸۰.

کاتب و راوی صحیفه سجادیه

می دانند و حسین بن علوان و عمرو بن خالد را توثیق کردند. آیت الله حاج سید ابوالقاسم خویی در کتاب معجم رجال الحدیث می فرماید: والطریق صحیح و ان کان فیہ حسین بن علوان و عمرو بن خالد، و لقد سها الارذیلی فی عد الطریق ضعیفا؛ این طریق صحیح است، اگر چه در آن حسین بن علوان و عمرو بن خالد می باشد، و اردیلی دچار سهو شده که این طریق را ضعیف دانسته است. (۱)

کاتب و راوی صحیفه سجادیه در مقدمه صحیفه سجادیه چاپهای جدید از اول کتاب تا صفحه ۲۳ در ضمن دانستن سند صحیفه به داستان شیرینی از زبان یحیی بن زید علیه السلام فرزند شهید و انقلابی حضرت زید علیه السلام مصاحبه او با مردی از اصحاب و نزدیکان امام صادق علیه السلام به نام متوکل بن هارون و مطالبی که بین آنان رد و بدل شد و سخنان امام صادق علیه السلام و قضاوت حضرتش درباره زید و یحیی و بعضی دیگر از انقلابیون آل محمد برخورد می کنیم، که اینک ما ترجمه آن را در اینجا می آوریم و چون داستان و سرگذشت مفصلی است از آوردن عین متن عربی آن خودداری می کنیم. خواننده عزیز می تواند به مقدمه صحیفه سجادیه مراجعه فرماید. و در این مقدمه روشن می شود که راوی و کاتب صحیفه حضرت زید علیه السلام می باشد. البته ما برای اختصار در نقل این مقدمه از ذکر سلسله سند حدیث و ناقلین آن خودداری می کنیم. صحیفه ای که یکی از دانشمندان مصری درباره اش می گوید: کتاب صحیفه سجادیه گنجینه ای از علم و دانش و حکمت بود که به روی ما گشوده شد. آری این صحیفه کاتب و حافظ آن عالم آل محمد، زید بن علی بن الحسین است.

داستانی شیرین و جالب

خبر ناگوار

داستانی شیرین و جالب متوکل فرزندهارون گفت: یحیی بن زید بن علی را پس از کشته شدن پدرش هنگامی که به خراسان می رفت ملاقات کردم. به او سلام کردم، جواب داد، فرمود: از کجا می آیی؟ گفتم: از حج. سپس از من احوال کسان و عموزادگان و بستگان خویش را در مدینه پرسید، مخصوصا از حال جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام بسیار پرسش کرد، من او را از حال امام صادق علیه السلام و اندوه حضرتش به کشته شدن زید بن علی علیهما السلام آگاه ساختم، پس از آن فرمود: عمویم محمد بن علی «امام باقر» علیهما السلام پدرم را به جنگ نکردن با بنی امیه امر فرمود و پند و اندرز داد و او را آگاه نمود که اگر قیام کند، و از مدینه بیرون رود. پایان کارش به کجا می انجامد. از بیان جناب یحیی چنین استفاده می شود: عمل حضرت زید نکوهیده و موافق امر امام نبوده است، ولی آنچه از اخبار به دست می آید ستودن آن جناب است و خروج و جنگ او را با بنی امیه برای خونخواهی حضرت امام حسین علیه السلام می دانند و این با نهی حضرت امام باقر علیه السلام منافات ندارد؛ زیرا نهی آن حضرت یا از روی تقیه و (تاکتیک) بود و یا از روی شفقت و مهربانی بر او بوده است.

خبر ناگوار سپس یحیی از متوکل پرسید: آیا پسر عمویم جعفر بن محمد علیه السلام را دیدار نمودی؟ متوکل: آری. یحیی: درباره من چیزی از او شنیدی؟ متوکل: بلی. یحیی: چه فرمود؟ به من بگو. متوکل: قربانت شوم دوست ندارم آنچه از او درباره ات شنیده ام روبه رو با تو بگویم.

یحیی: مرا از مرگ می ترسانی؟ هر چه شنیده ای بگو. متوکل: آن حضرت فرمود: تو کشته و به دار آویخته می شوی چنان که ، پدرت کشته و به دار آویخته شد. در این هنگام رنگ یحیی عوض شد و این آیه را خواند: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (۱)؛ خداوند آنچه خواهد (و مقدر شده باشد) محو می کند و آنچه خواهد ثابت خواهد ماند و اصل کتاب نزد او است. ای متوکل ، خداوند متعال این امر (حکمت اسلامی) را به وسیله مبارزات پی گیر ما محکم خواهد ساخت. خداوند به ما علم و شمشیر داد و هر دو را در ما جمع نمود و به عمو زادگان ما علم تنها داد. متوکل: فدایت شوم ، من می بینم مردم رغبتشان به پسر عمویت جعفر علیه السلام از تو و پدرت بیشتر است و دور آنها را بیشتر می گیرند. یحیی: درست گفתי ، عمویم محمد بن علی علیهما السلام و فرزندش مردم را به زندگی می خوانند ، ولی ما آنان را به مرگ دعوت می نمایم. متوکل: فرزند رسول خدا ، شما بهتر می دانید یا ایشان و کدام اعلم هستید؟ دیدم یحیی ساکت شد و مدتی دراز چشمانش به زمین خیره شد. گویا یحیی فکر می کرد که مقصود متوکل چیست؟ آیا می داند و می پرسد تا عقیده یحیی را درباره امام صادق علیه السلام و پدرش امام باقر علیه السلام بداند ، یا چون نمی داند می پرسد ، و یا استفهام و پرسش او از روی توبیخ و سرزنش است. (۲) پس از آن یحیی سر را بلند کرد و گفت: همه ما دارای علم و دانشیم اما فرق ما و آنها «امام باقر و امام صادق علیهما السلام» در این است که: هر چه ما می دانیم ، آنان نیز می دانند ، ولی هر چه آنان می دانند ، ما نمی دانیم .

۱- سوره رعد ، آیه ۳۹ .

۲- این شرح از فیض الاسلام است .

صحیفه کامله

صحیفه کامله یحیی: خوب، چیزی از عمویم یادداشت و یا حفظ نکرده‌ای؟ متوکل: آری، یادداشت و نوشته‌هایی از او دارم. یحیی: ببینم. متوکل: پس من انواعی از علم که از آن حضرت یادداشت نموده بودم به او نشان دادم و در آن میان دعایی که حضرت صادق علیه السلام شخصا آن را به من املا فرموده بود و حضرتش به من فرموده بود که پدرش امام باقر علیه السلام آن را به املا کرده و آن دعا از دعاهای پدرش امام علی بن الحسین علیهما السلام و از جمله دعاهای صحیفه کامله است. آن دعا را به او دادم. یحیی آن را تا به آخر از نظر گذراند و به دقت مطالعه کرد، و گفت: اجازه می‌دهی آن را رونویسی کنم. متوکل: پسر رسول خدا، در آنچه از خودتان است اجازه می‌خواهید؟ یحیی: الآن دعایی از صحیفه کامله از آنچه پدرم آن را از پدرش (علی بن الحسین علیهما السلام) نقل شده به تو نشان می‌دهم، پدرم برای حفظ آن و اینکه آن را به نااهل ندهم بسیار سفارش کرد. «عمیر» فرزند متوکل می‌گوید: پدرم (متوکل) برایم تعریف کرد که موقعی گفت و گویم با یحیی به اینجا رسید، چنان محبت یحیی در دلم افتاد که بی اختیار، برخاستم و سر او را بوسیدم، و گفتم: به خدا قسم من، خداوند را با دوستی و پیروی شما پرستش می‌کنم، و امیدوارم که، مرا در زندگی و مرگ به وسیله ولایت و دوستی شما سعادت مند و نیک بخت فرماید. سپس متوکل می‌گوید: یحیی آن صحیفه‌ای که به او داده بودم، به جوانی که همراهش بود، داد و به او فرمود: این دعا را با خط قشنگ برای من بنویس و بیاور، شاید موفق شوم آن را حفظ کنم، چون من این دعا را از پسر عمویم جعفر بن محمد علیهما السلام خدا او را حفظ کند می‌خواستم، اما نمی‌داد!!

ص: ۹۷

صحیفه ای دیگر

ملاقات با امام

متوکل می گوید: من یک مرتبه متوجه شدم که چه اشتباهی کردم و از کار خود پشیمان شدم و نمی دانستم چه بکنم ، امام صادق علیه السلام هم امر فرموده بود که آن را به کسی ندهم .

صحیفه ای دیگراما بعد دیدم ، یحیی جامه دانی خواست و یک صحیفه ای قفل زده و مهر کرده را از آن بیرون آورد و تا چشمش به مهر آن افتاد آن را بوسید و در این حال قطرات اشک از چشمش سرازیر شد . سپس مهر را شکست و قفل را گشود و صحیفه را باز کرده ، بر چشم نهاد و به صورتش مالید و فرمود: به خدا قسم ای متوکل ، اگر جریان کشته شدن و به دار آویخته شدنم را که از پسر عمویم نقل کردی نبود این صحیفه را به تو نمی دادم . و از دادن آن به تو بخل داشتم . سپس یحیی اضافه کرد: ولی من می دانم که پیشگویی حضرت صادق علیه السلام حق و درست است و آن را پدرانم فرا گرفته ، و به زودی درستی آن آشکار خواهد شد ، پس ترسیدم که چنین علمی به دست بنی امیه بیفتد و آن را پنهان دارند و در گنجینه ها برای خود نگهداری کنند . پس آن را بگیر و به جای من نگهدار و منتظر باش . هرگاه خداوند کار من و این گروه (بنی امیه) را به پایان رسانید و او پایان دهنده همه کارهاست و بدان که ، این صحیفه امانت و سپرده به من نزد تو باشد تا آن را به پسر عموهایم محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن بن علی علیه السلام برسانی ، زیرا هر دو در این کار (قیام علیه حکومت غاصبان بنی امیه) جانشینان من هستند .

ملاقات با امام متوکل گفت: من صحیفه را گرفتم و موقعی شنیدم که یحیی بن زید کشته شده ، به مدینه باز گشتم و خدمت امام صادق علیه السلام مشرف شدم و سرگذشت یحیی و مذاکراتی

ص: ۹۸

که بین ما واقع شده بود برای حضرتش تعریف کردم . امام خیلی گریه کرد و سخت اندوهناک شد و فرمود: خدا پسر عمویم را بیامرزد ، و او را با پدران و اجدادش محشور فرماید ، به خدا قسم ای متوکل علت آنکه صحیفه را به یحیی ندادم همان بود که او بر صحیفه پدرش می ترسید (و آن افتادن به دست نااهل بود) اکنون آن صحیفه کجاست؟ گفتم: بفرمایید این همان صحیفه است . امام آن را گشود و فرمود: به خدا قسم این خط عمویم زید و دعای جدم علی بن الحسین علیهماالسلام است . سپس به فرزندش اسماعیل فرمود: اسماعیل ، برخیز و دعایی که تو را به حفظ و نگهداریش امر نمودم ، بیاور ، اسماعیل برخاست و صحیفه ای بیرون آورد که گویا همان صحیفه ای بود که یحیی بن زید به من داده بود . امام صادق علیه السلام ، آن را بوسید و بر چشم خود نهاد و فرمود: این نوشته پدرم و گفته جدم است که در حضور خودم پدرم آن را نوشت . متوکل می گوید: عرض کردم: فرزند رسول خدا ، اجازه می دهید آن را با صحیفه زید و یحیی تطبیق و مقابله کنم . امام اجازه داد و فرمود: تو را برای این کار سزاوار دیدم . موقعی که من آن دو صحیفه را با هم تطبیق کردم ، دیدم هر دو مثل هم است و (از نظر عبارات و مطالب با هم فرقی نداشتند ، حتی صحیفه ای که امام به من داده بود با صحیفه یحیی بن زید یک حرف تفاوت نداشت) . سپس از امام صادق علیه السلام اجازه خواستم که صحیفه یحیی را (بنا به وصیت او) به فرزندان عبدالله بن حسن علیه السلام بدهم . امام در جوابم این آیه را خواند: خداوند شما را امر می کند که امانتها را به صاحب آن برسانید . (۱) بله ، ای متوکل صحیفه را به آن دو (ابراهیم و محمد) بده .

رؤیای رسول خدا

من برخاستم که به سراغ آن دو بروم ، امام فرمود: بنشین ، سپس کسی را به طلب محمّد و ابراهیم فرستاد و آن دو آمدند ، امام صحیفه را به آنها داد و فرمود: این ارث پسر عموی شما یحیی است که از پدرش زید به او رسیده است و آن را به شما دو نفر اختصاص داده است و به برادرش (۱) نداده . و من در این باره با شما پیمانی می بندم . آن دو برادر ، گفتند: خدا تو را رحمت کند ، بفرماید سخن شما پذیرفته است . امام فرمود: این صحیفه را از مدینه بیرون مبرید . محمّد و ابراهیم: چرا؟ امام: پسر عموی شما درباره آن ، از چیزی بیم داشت که من درباره شما هم بیم آن را دارم . محمّد و ابراهیم: بله او موقعی از این جریان بیم داشت که می دانست کشته می شود . امام صادق علیه السلام : شما هم ، خاطر جمع نباشید به خدا قسم می دانم به زودی قیام خواهید کرد . همان طوری که او (یحیی) قیام کرد و کشته خواهید شد . چنان که او نیز کشته شد . در این هنگام آن دو برادر برخاستند و این جمله را زمزمه کردند: لا- حول و لا- قوه الا- بالله العلی العظیم؛ نیست جنبش و نیرویی جز به یاری خدای برتر و بزرگ . محمّد و ابراهیم برخاستند و رفتند ، سپس امام صادق علیه السلام فرمود: متوکل ، چسان یحیی با تو گفت (عمویم محمّد بن علی و پسرش جعفر بن محمّد مردم را به زندگی می خوانند و ما ایشان را به مرگ دعوت می کنیم؟) متوکل: ، بله خداوند کار تو را اصلاح کند ، این مطلب را پسر عمویت یحیی به من گفت . امام: یرحم الله یحیی؛ خدا یحیی را بیامرزد ، پدرم از پدرش از جدش از علی علیه السلام ، مرا خبر داد:

رؤیای رسول خدا روزی پیامبر روی منبر نشسته بود ، اتفاقاً خواب سبکی به حضرتش دست داد ، در عالم خواب دید مردمی چند مانند بوزینه گان به منبرش می جهند و مردم را به قهقرا

۱- برادران یحیی بن زید عبارت اند از: حسین ، عیسی و محمّد .

ص: ۱۰۰

(عقب‌گرایی و ارتجا به عصر جاهلیت) بر می‌گردانند. پیامبر صلی الله علیه و آله بیدار شد و نشست در حالی که چهره اش را اندوه و غم‌نمایی فرا گرفته بود، پس ناگاه جبرئیل نازل شد و این آیه را برای آن حضرت آورد: و خوابی را که به تو نمایانندیم و درخت ملعونی که در قرآن یاد شده است جز برای آزمایش مردم نبود، و آنان را (از کیفر خدا) می‌ترسانیم، ولی آنها را جز طغیان و سرکشی سخت نیفزاید. (۱) سپس امام فرمود: مقصود از «شجره ملعون» یعنی درخت ملعون، بنی‌امیه اند. پیامبر فرمود: ای جبرئیل، آیا ایشان در عهد و روزگار من خواهند بود؟ جبرئیل پاسخ داد: نه، ولی آسیاب اسلام از آغاز هجرت و بیرون آمدن تو «از مکه به مدینه» می‌گردد، و گردش آن ده سال است، (در این ده سال از حکومت تو بدعتی در اسلام رخ نمی‌دهد و بعد از ده سال در مدت بیست و پنج سال خلافت سه خلیفه یعنی «دو سال و هفت ماه خلافت ابو بکر، و ده سال و شش ماه، عمر و یازده سال و یازده ماه عثمان» حکومت اسلام از گردش باز می‌ماند، سپس در پایان سال سی و پنجم بعد از هجرت تو باز تا مدت پنج سال به گردش می‌افتد. پنج سال حکومت عدالت و حق و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام است). آنگاه به ناچار آسیاب گمراهی و ضلالت به گردش می‌افتد و بر محور خود پابرجاست (این جمله اشاره به حکومت ارتجاعی بنی‌امیه است که چهارده نفر بودند اول آنان معاویه بن ابی سفیان و آخر آنان مروان حمار بود). سپس نوبت حکومت سلطنتی، و پادشاهی فراعنه (خودخواهان و گردن‌کشان) خواهد رسید، (این جمله اشاره به حکومت کثیف بنی‌عباس است که سی و هفت نفر بودند، اولشان عبدالله سفاح و آخرشان عبدالله معتصم است و مجموعاً پانصد و بیست و چهار سال زمام حکومت را به دست گرفتند و در سال ششصد و پنجاه و شش هجری قمری برچیده شدند).

هزار ماه جنایت!!

هزار ماه جنایت!! سپس امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی در این باره (سلطنت آلوده بنی امیه و مدت آن) این آیه ها را فرستاد: ما قرآن را در شب قدر فرستادیم ، و چه می دانی که شب قدر چیست ، شب قدر بهتر از هزار ماه است . (۱) که بنی امیه در آن پادشاهی می کنند و در آن زمان شب قدر نیست . بعد امام فرمود: پس خدای عزوجل پیامبرش صلی الله علیه و آله را آنگاه نمود ، که بنی امیه پادشاهی و سلطنت این امت را در این مدت (هزارماه) به دست می گیرند ، اگر کوهها با ایشان سرکشی کنند بر آن کوهها چیره شوند ، تا اینکه خداوند متعال زوال و نابودی پادشاهی آنها را بخواهد و بنی امیه در این مدت ، دشمنی و کینه ما اهل بیت را شعار و روش خویش قرار می دهند ، خدا پیامبرش را به آنچه در ایام حکومت آنان با اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و به دوستان و پیروان آنها می رسد ، خبر داده است . آنگاه امام با این آیه درباره بنی امیه استدلال می کند: آیا ندیدی کسانی (بنی مغیره و بنی امیه) که نعمت خدا را کفر و ناسپاسی تبدیل نمودند و (خود و) قوم و پیروانشان را به دیار هلاکت و تباهی رهسپار کردند ، آنها به دوزخ که بد جایگاهی است در آیند . (۲) سپس امام در ضمن تأویل آیه فرمودند: «نعمت خدا» در این آیه ، محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت اوست ، دوستی آنان ، ایمان است که انسان را داخل بهشت می کند ، و دشمنی با آنان ، کفر و نفاق است که انسان را به دوزخ می برد . پس رسول خدا این راز را در پنهانی با علی علیه السلام و اهل بیت او علیهم السلام فرمود . متوکل می گوید: سپس امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ یک از ما اهل بیت تا روز قیامت قیام قائم ما (حجه بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف برای

۱- .سوره قدر ، آیه ۳۱ .

۲- .سوره ابراهیم ، آیه ۲۸ .

ص: ۱۰۲

تاریخ ولادت

جلوگیری از ستمی و به پاداشتن حقی قیام نمی کند، مگر آنکه بلا و آفتی او را از بیخ برکنند، و قیام او بر اندوه ما و شیعیانمان بیافزاید (لازم به توضیح است که این روایت و نظایر آن از جهاتی مورد تأمل است؛ زیرا ممکن است از باب تقیه باشد و یا مقصود حضرت قیام برای تشکیل حکومت جهانی باشد که مختص امام زمان عجل الله تعالی فرجه است و بنابراین منافات با تشکیل حکومت اسلامی در کشوری یا منطقه محدودی ندارد؛ زیرا انکار حکومت اسلامی در زمان غیبت، مخالف نص صریح کتاب و سنت و عقل است. لذا در زمان غیبت اکثر فقهای شیعه قائل به ولایت فقیه می باشند). متوکل می گوید: امام صادق علیه السلام دعاهای صحیفه را به من املا فرمود، و من نوشتم، و آنها هفتاد و پنج باب بود. یازده باب آن از دست من رفت و شصت و چند (۶۴) باب آن را حفظ کردم (در نسخه های صحیفه بیش از پنجاه و چهار دعا نیست، شاید ده باب دیگر هم بعد از متوکل ساقط شده باشد). (۱) شیخ اجل علی بن محمد الخزاز القمی در کتاب کفایه الاثر فی النصوص علی الائمه الاثنی عشر همین داستان را مفصلاً (با مختصر تغیر و اضافه ای در بعضی از جملات) نقل کرده است.

تاریخ ولادت و ولادتروز ولادت «زید» به هیچ وجه مشخص نیست و بین مورخین در سال ولادتش نیز اختلاف است. ابن عساکر (م ۵۷۱ق) سال تولد او را ۷۸ ق، می داند (۲) و مورخ دیگر به نام محلی (م ۶۵۲ق) سال ولادت او را ۷۵ ق یاد می کند. (۳) و برخی سال میلاد او را سنه ۸۰ پنداشته اند. (۴)

۱- مقدمه صحیفه سجادیه، شرح فیض الاسلام، ص ۲۳۹.

۲- تهذیب ابن عساکر، ج ۶، ص ۱۸.

۳- الحدائق الوردیه فی مناقب الائمه الزیدیه، ج ۱، ص ۱۴۳؛ روض النضیر، ج ۱، ص ۵۲.

۴- ثوره زید بن علی، ص ۲۵.

ص: ۱۰۳

گرچه دانشمند بزرگ شیعه، شیخ مفید (۱) یادی از سال ولادت او نکرده، اما نتیجه کلام وی مؤید قول ابن عساکر در تهذیب است؛ زیرا روایات متفق است که عمر گرانمایه حضرت زید علیه السلام در موقع شهادت ۴۲ سال بود (۲) و شیخ مفید سنه شهادت او را ۱۲۰ ق می‌داند. بنابراین باید سال ولادت او سنه ۷۸ باشد. اما شیخ مفید در کتاب دیگرش مسار الشیعه سال شهادت او را اول صفر سنه ۱۲۱ اول صفر ذکر می‌کند و ظاهراً این تاریخ را اختیار کرده است. (۳) در مقدمه کتاب مسند امام زید (۴) در شرح حال حضرت زید بن علی علیه السلام سال ولادت او را ۷۶ هجری و سال شهادت را ۱۲۲ و مدت عمر حضرتش را ۴۶ سال می‌داند و شیعیان زیدی اکثر این تاریخ را معتبر می‌دانند. و بعضی سال ولادت او را ۶۶ یا ۶۷ دانسته‌اند (۵) و دلیل می‌آورند که چون مختار در سال ۶۷ به شهادت رسید، لذا معقول نیست او در سالهای پس از ۶۷، مادر زید را به امام سجّاد علیه السلام هدیه داده باشد. در تعیین سال ولادت حضرت زید علیه السلام می‌توان نظریه دیگری را ارائه داد که بیشتر مقرون به حقیقت است و تا اندازه ای اطمینان آور است و آن سال «۷۹ ق» است. به این بیان، همان طوری که اشاره شد اکثر علمای بزرگ و مورخین معتبر در این مطلب اتفاق نظر دارند که، عمر مبارک زید ۴۲ سال بوده و سنه شهادت او را ۱۲۱ ق می‌دانند، مانند: شیخ طوسی، (۶) شیخ مفید، (۷) مسعودی، (۸) ابوالفرج اصفهانی، (۹) طبری (۱۰) و نقد

- ۱- ارشاد، ص ۱۴۸.
- ۲- ارشاد، ص ۱۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۲۷۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۴۰؛ نقد الرجال تفرشی (کلمه زید)، ص ۱۴۴، به نقل از رجال شیخ.
- ۳- قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۷۱ (کلمه زید).
- ۴- مسند الامام زید، ص ۱۰، چاپ بیروت.
- ۵- زید الشهید، ص ۵.
- ۶- مصباح المتجهّد، در اعمال ماه صفر، ص ۵۵۱.
- ۷- مسار الشیعه، تألیف شیخ مفید.
- ۸- مروج الذهب، ج ۳، طبع جدید ص ۲۱۷.
- ۹- مقاتل الطالبیین، ص ۱۴۴.
- ۱۰- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۸۲.

ص: ۱۰۴

نور امید

الرجال (۱) و جمع دیگری از مورخین و محدثین . از این اقوال می توان اطمینان حاصل کرد که سال شهادت زید بن علی (۱۲۱ ق) بوده و اگر مقدار عمر حضرتش را که ۴۲ سال است از این مدت کم کنیم ، سال ولادت (۷۹) به دست می آید (والله اعلم) .

نور امیدزید در زمانی سخت و دوره ای وحشت بار چشم به جهان گشود ، در زمانی که بنی امیه در اوج قدرت و عمالشان یکه تاز میدان کشور وسیع اسلامی آن روز بودند . در آن زمان ، آزادیخواهان و انقلابیون علوی بالأخص بزرگ آنان و تنها یادگار امام حسین علیه السلام یعنی امام علی بن الحسین علیهماالسلام در فشار سخت سیاسی بودند و تمام حرکات و سکنات حضرتش در کنترل عمّال کثیف حکومت بود ، نه تنها او از بیان احکام الهی ممنوع بود ، بلکه تماسهای او با افراد هم در کنترل آنان بود . زید بن علی علیه السلام در دوره ای پا به عرصه وجود نهاد که ملت در بند کشیده مسلمان آن روز آرزوی فرمانده ای انقلابی ، مخصوصا از خاندان علی علیه السلام را در دل می پروراند . او در زمانی متولد شد که کوچک ترین قیام مسلحانه علنی توسط ائمه دین علیهم السلامسبب از هم پاشیدن تمام آمال شیعیان و انقلابیون و در نتیجه محروم ماندن مردم از وجود ائمه معصوم علیهم السلام و بی نظیر خویش می شد ، و حتی کم ترین اثری از اسلام واقعی باقی نمی ماند . در این شرایط سخت ، احتیاج به فرماندهی لایق و ارزنده از دودمان نمونه ابو طالب در همه جا محسوس بود و باید فرد بارزی از ایشان با صلاحدید امام به نحو سری و تاکتیکی ، فرماندهی رسمی نبرد مسلحانه را به عهده بگیرد .

۱- نقد الرجال تفرشی ، حرف (ز) ، ص ۱۴۳ ، به نقل از رجال شیخ .

رؤیای امام چهارم

آری، در یک چنین محیط حساس و پرخفقان و در سحرگاه یکی از روزها یعنی هنگام طلوع فجر نوری در خانه کوچک امام علی بن الحسین علیهما السلام در مدینه، محله بنی هاشم درخشید، و ولادت نوزادی را بشارت داد (۱) و این نور بعداً نه تنها دل‌های تاریک و مأیوس و یاخانه‌ها و کوچه‌ها و قریه‌ها و شهرها و بازداشت‌گاه‌ها و زندان‌ها را روشن ساخت، بلکه این اشعه از فراز قرون و اعصار گذشت، و برای همیشه چون مشعلی تابناک و جاوید در قلب انقلابیون مسلمان درخشیدن گرفت و به قوت روشنایی خود راه تاریک و پرپیچ و خم نهضت‌های اصیل اسلامی را منور ساخت.

رؤیای امام چهارم «ابو حمزه ثمالی» یکی از یاران وفادار و نزدیک امام چهارم علیه السلام است و دعای مفصل معروف ابی حمزه ثمالی را از امام آموخت، او یکی از رجال برجسته علم و حدیث و از فقهای عالیقدر اسلام به شمار می‌رود (۲) و بسیار مورد علاقه امام چهارم علیه السلام بود. ابو حمزه ثمالی می‌گوید: (۳) سالی عازم زیارت خانه کعبه شدم و از آنجا به مدینه مشرف شدم تا خدمت مولایم امام سجاد علیه السلام برسم و تجدید عهد و عرض ارادت می‌کنم، به همین منظور به خانه امام رفتم و در زدم، پس از اذان ورود در اطاقی نشستم، امام نزد من آمد، و پس از سلام و احوالپرسی و اندکی وقت، حضرتش با حالتی صمیمانه لب را به سخن گشود و فرمود: ابا حمزه، خوابی دیده‌ام برای تعریف کنم، خواب دیدم مثل اینکه داخل بهشت هستم و در آن جا از همه نعمتهای بهشتی برخوردار بودم، از جمله حوریه‌ای زیبا

۱- تاریخ ابن عساکر، ج ۶، ص ۱۵.

۲- الکنی والألقاب، ج ۲، ص ۱۳۲ (ثمالی).

۳- البته این داستان با تغییراتی در عبارت قریب به همین مضمون به نام عمر الجعفری نیز روایت شده است و روایت ابی حمزه نیز با تغییرات دیگری درآمده است و این اختلاف در روایات ضرر به اصل بحث نمی‌زند، لذا ما از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

احاطه علمی، بیان رسا و تألیفات زید بن علی علیهما السلام

برایم آوردند، که هیچ گاه به زیبایی او احدی را ندیده بودم، در همین حال که من بر جایگاه مخصوص خود تکیه زده بودم، و لحظاتی از معاشرت من با آن حوریه گذشته بود، که ناگهان صدایی بگوشم رسید که می گوید: ای علی بن الحسین، زید برای تو مبارک باد و سه مرتبه این بشارت غیبی را شنیدم. (۱) روز بعد از آن خواب، صدای در بلند شد و شخصی کنیزی زیبا را به خدمت امام آورد و گفت: این را مولایم مختار برای شما فرستاده است. (۲) مجلسی قدس سره همین خبر را با تفصیلی بیشتر و اضافاتی نقل می کند. (۳) (ابو حمزه در ضمن نقل رؤیای امام چهارم علیه السلام اضافه می کند که: سال بعد باز به حج رفتم و از آنجا عازم مدینه شدم و به خدمت مولایم رسیدم، دقّ الباب کردم در را برایم گشودند، ناگهان چشمم به امام افتاد در حالی که نوزادی زیبا در آغوش داشت، من از این منظره خوشحال شدم و حضرت بلافاصله این آیه را برایم تلاوت فرمود: «هَذِهِ تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا»؛ این تعبیر خواب من است که خداوند آن را حق قرار داد (۴) و اضافه کرد: این فرزند من زید است. (۵)

احاطه علمی، بیان رسا و تألیفات زید بن علی علیهما السلام الطاف خداوند بزرگ در مقام خلقت انسان، یاد دادن بیان به فرزند آدم است و قرآن در سوره الرحمن به این موضوع اشاره کرد و می فرماید: عَلَّمَهُ الْبَيَانَ؛ خداوند انسان را بیان آموخت. (۶) یکی از کمالات ارزنده انسان، طرز بیان و روش ادای صحیح کلمات و رعایت فن فصاحت و بلاغت است.

- ۱- امالی صدوق، ص ۳۳۵؛ بحار الانوار، ج ۴۶، طبع جدید ص ۱۷۰.
- ۲- تاریخ فرات الکوفی، ص ۷۱.
- ۳- فرحه الغری، ص ۵۱.
- ۴- سوره یوسف، آیه ۱۰۰.
- ۵- بحار الانوار، ج ۴۶، طبع جدید، ص ۱۷۰؛ امالی صدوق، ص ۳۳۵.
- ۶- سوره الرحمن، آیه ۴.

ص: ۱۰۷

کسانی که در مقام بحث و گفت و گو دارای این صفت باشند ، همیشه به عنوان مرد هنر و دانش شناخته می شوند . شخصیت انسان زیر زبان او پنهان است و این معنای سخن امیر المؤمنین علی علیه السلام است که می فرماید: المَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ . تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد درباره زید علیه السلام هم نوشته اند: إِنَّهُ حَلَوُ اللِّسَانِ ، شدید البیان خلیق بتمویه الکلام؛ زید علیه السلام زبانی شیرین و بیانی محکم داشت . و سازنده کلام روان بود . (۱) حفظ مطالب گوناگون و سپردن علوم مختلف به ذهن ، نشانه نبوغ و استعداد قوی و درک عالی انسان به شمار می رود؛ زید بن علی علیهما السلام ، این مرد فوق العاده ، دارای حافظه ای قوی بود ، به طوری که اگر کتابی را برای او فقط یک بار می خواندند آن را از حفظ می گفت و بدون کم و کاست تقریر می نمود . (۲) زید بن علی علیهما السلام ، قهرمان گفتار و دارای بیان و فصاحت قوی بود و در مقام سخن ، به عنوان یکی از بهترین فصحای عرب شناخته شده است . او در خانه وحی و در دامن ولایت ، همه فضایل و کمالات را به ارث برد . درباره فصاحت و بلاغت او گفته اند: و کان یشبه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام فی فصاحته و بلاغته؛ (۳) او در سخنوری و بلاغت و فصاحت به جدش امیر المؤمنین علیه السلام شباهت تام داشت . در همین رابطه ، خالد بن صفوان گوید: فصاحب و خطابه و زهد و تقوا و عبادت در بنی هاشم به زید علیه السلام منتهی می شود . من او را در مجلس خلیفه هشام بن عبدالملک دیدم . زید علیه السلام چنان او را با بیان

۱- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۲۲۵ .

۲- قیام زید بن علی علیهما السلام ، ص ۶۹ .

۳- الحدائق الوردیه ، ج ۱ ، ص ۹۵۳ .

محکمش کوبید و مجلس را بر او تنگ کرد که راه فراری نداشت. (۱) و نیز ابو اسحاق سبعی گوید: رأیت زید بن علی بن الحُتَیْنِ علیهم السلام فلم، أر فی أهله مثله أفضل و كان أفصحهم لسانا و أكثرهم زهدا و بیانا؛ (۲) من کسی را همانند زید بن علی بن الحسین علیهم السلام در فضل و فصاحت لسان و کثرت زهد و خوبی بیان در عصر او ندیدم. قیروانی در کتاب زهر الاداب می گوید: زید بن علی علیه السلام مردی دیندار و شجاع و از بهترین نوادگان هاشم بود. او خوش کلام و نیکو رفتار بود. سران بنی امیه به حکامشان در عراق می نوشتند: نگذارید مردم کوفه با زید علیه السلام تماس بگیرند؛ چون او زبانی برنده تر از شمشیر و تیزتر از نوک نیزه و مؤثرتر از سحر و کهنات که در گرهها دمیده شده، دارد. (۳) در میان عرب، چه در دوران جاهلیت و چه در عصر اسلام برای مسأله فصاحت و بلاغت اهمیت فوق العاده ای قائل بودند و بزرگ ترین شخصیت و هنرمندترین افراد را کسی می دانستند که خوش بیان تر باشد و او را به لقب افصح العرب مفتخر می ساختند، حتی در عصر نزول قرآن این مسأله به حدی در اوج اهمیت بود، که خداوند بزرگ، قرآن را از نظر فصاحت و بلاغت اعجاز جاوید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قرار داد. قرآن در مواردی فصیحی عرب را به تحدی دعوت کرده است. زید بن علی علیهما السلام، جد هفتم شاهزاده طاهر علیه السلام به قدری در سخن گفتن و روش بحث و بیان مهارت داشت که تاریخ درباره اش می نویسد: زید بن علی علیهما السلام در مقام سخنوری ممتاز بود: «حتی غذا احد خطباء بنی هاشم؛ به طوری که او یکی از بهترین خطبای بنی هاشم محسوب می شد. (۴) درباره، تسلط و احاطه علمی همراه با بیان و فصاحت و چیره دستی زید علیه السلام،

- ۱- وقایع الایام، خیابانی، شهر صیام، ص ۷۱.
- ۲- نامه دانشوران ناصری، ج ۵، ص ۱۶۹.
- ۳- وقایع الایام، خیابانی، شهر صیام، ص ۷۱.
- ۴- الیابان و التبین، جاحظ، ج ۱، ص ۹۵۳.

ابو حمزه ثمالی و ابو خالد واسطی ، که این دو تن خود از شخصیت‌های بزرگ علمی اسلام و فقیه و صاحب نظرند ، می گویند: رساله ای بر ردّ مخالفان نوشتیم ، و پس از اتمام آن را به مدینه برده تا از نظر مبارک معلم بزرگ ما ، امام محمد باقر علیه السلام بگذرد ، که احیانا اگر اشکالاتی داشته باشد بانذکر حضرت برطرف سازیم . موقعی که به مدینه آمدم و خدمت امام مشرف شدیم ، حضرت را از نوشتن کتاب مطلع ساختیم . امام در ضمن تشویق و ترغیب ما در این کار فرمود: بسیار کار شایسته ای انجام دادید و سعی و کوشش شما ارزنده است . و بعد امام پرسید: آیا این کتاب را به زید علیه السلام ارائه داده اید؟ گفتیم: خیر . فرمود: آن را در حضور او بخوانید آنکه ببینید نظر او چیست؟ ما طبق دستور امام ، به حضور زید علیه السلام رفتیم و او را از جریان کتاب مطلع ساختیم . به ما فرمود: آنچه نوشته اید بخوانید ببینم چیست؟ ما کتاب را تا آخر خواندیم . گفت: بسیار خوب . زحمت کشیده اید و کوشش فراوان کرده اید ، اما این نوشته مایه شکست شماست . آنگاه او یکی پس از دیگری مطالب ما را رد کرد . به خدا قسم ما نمی دانیم از چه تعجب کنیم ، آیا از این که او با یک بار خواندن کتاب به همه مطالب آن احاطه پیدا کرد ، و یا از ردّ مستدلّ او متعجب باشیم . آنگاه خود او ، راه استدلال و شیوه بحث و بیان مطالب متناسب و رویه ردّ مخالفان را به نحو احسن به ما نشان داد . بعد از این مجلس ، باز خدمت امام محمد باقر علیه السلام مشرف شدیم و جریان را و وجوه استدلال زید علیه السلام را برای حضرتش بازگو کردیم . امام باقر علیه السلام فرمود: روزی پدرم ، زید علیه السلام را خواست و دستور داد تا قرآن بخواند ، او خواند . سپس پدرم آیات مشکلات قرآن را از او پرسید ، و او یکی یکی جواب صحیح می داد . پدرم آن قدر تحت تأثیر استعداد فوق العاده و دانش او قرار گرفت ، که برخاست و بین دو چشم زید علیه السلام را بوسید . بعد امام باقر علیه السلام خود نیز ، مقام علمی و تبخّر فوق العاده زید علیه السلام را به اصحابش

گوشزد کرد و با جمله ای جالب و رسا فرمود: «إِنَّ زَيْدًا أُعْطِيَ مِنَ الْعِلْمِ مِثْلَ مَا عَلَيْنَا بَسْطُهُ؛ به زید علیه السلام همانند آنچه از علم بر ما بسط داده شد ، علم عطا شده است . (۱)» به هر حال زید بن علی علیهما السلام ، نه تنها در قرآن مفسیری قوی و نمونه بود ، بلکه در علوم مختلف عصر خویش پس از برادرش امام باقر علیه السلام سرآمد روزگار خویش بود . او در علم کلام ، فقه ، حدیث و ... کتابهایی تألیف نمود که تعداد آن بیش از ده رساله است . کتاب الصفوه ، که به معنای برگزیده و منتخب است ، مسأله امامت و خلافت برگزیدگان واقعی حق ائمه علیهم السلام را مورد بحث و بررسی قرار داده است . زید علیه السلام در کتاب ارزنده الصفوه ، مسأله امامت را به نحو جالب و مستدلی با کمک قرآن مورد بحث و بررسی قرار داده است . او در این کتاب با الهام و استمداد از قرآن و استناد به بیش از ۱۵۰ آیه ، مسأله مهم امامت و حقیقت ائمه علیهم السلام را بررسی و اثبات کرده است . او خلافت و حکومت اسلامی را ، شایسته جنایت کارانی چون بنی امیه ، که به نام جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله و با ماسک حقیقت بر ملت اسلام مسلط شدند نمی داند ، و همین علم واقعی و عمیق او به مسأله خلافت و حکومت سبب می شود که او با قیام مسلحانه خویش عزم نابود خلافت غاصب می کند تا خلافت را به مسیر اصلی خویش برگرداند و حکومت را به دست امام واقعی و پیشوای معصوم امت ، امام صادق علیه السلام بسپارد . خلاصه ، شخصیت علمی ، و مهارت کامل زید علیه السلام در علوم مختلف اسلامی را ، علاوه بر اخبار و روایاتی که درباره مقام علمی او رسیده است ، می توان از کتابها و نوشته های او به دست آورد . او در علوم و فنون عصر خود تبحر زیادی داشته و کتابهایی از خود به یادگار

۱- .قیام زید بن علی علیهما السلام ، ۴۳ ۴۴ .

شاگردان زید بن علی علیهما السلام

گذاشته است؛ از جمله آنها می توان به کتب زیر اشاره نمود: ۱. مجموع الفقهی: این کتاب مجموعه ای از فقه شیعه و احکام است که بعدها با تنظیم خاصی از طرف بعضی علمای زیدیّه به نام مسند الامام زید جمع آوری و چاپ شده است. (۱) ۲. القلمه و الجماعه: کتابی است استدلالی که زید بن علی علیهما السلام در محاجه و بحث با مخالفانش از آن کمک می گرفت و به آن استدلال می کرد. (۲) ۳. المجموع الحدیث: در حدیث و روایت. ۴. تفسیر غریب القرآن: متضمن بحثهای تفسیری بعضی از آیات قرآن. ۵. اثبات الوصیّه: درباره وصایای ائمه علیهم السلام. ۶. قرائه الخاصه: در علم الفاظ قرآن و قرائت خاصّه حضرت زید علیه السلام. ۷. قرائه جدّه علی بن ابی طالب علیه السلام: قرائت خاصّه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام. ۸. منسک الحج: بحثی است فقهی و در احکام حج. ۹. الصفوه: کلامی، در مباحث امامت. ۱۰. اخبار زید علیه السلام: بعضی از دانشمندان شیعه آن را جمع آوری کرده اند. اینها مجموع تألیفاتی است که در لابه لای قرون و اعصار گذشته از عالم آل محمّد صلی الله علیه و آله حضرت زید بن علی بن الحسین علیهم السلام به یادگار مانده است. (۳)

شاگردان زید بن علی علیهما السلام یکی از برجسته ترین شاگردان مکتب پدر، برادر و پسر برادر عالی قدرش بود و علوم مختلف اسلامی را مستقیماً از این سه امام معصوم علیهما السلام می کرد. زید با تبحری که در علوم مختلف داشت و بهره هایی که از این سه امام معصوم می برد، خود

۱- الروض النضیر، ج ۱، ص ۵۸؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۶۶.

۲- «كان يستعلمه في محاجه خصومه و يلجأ اليه»، همان.

۳- رجوع گردد به کتابهای: الحدائق الوردیه فی مناقب ائمه الزیدیّه، ص ۱۴۱؛ زید الشهید، ج ۱۳، ص ۱۷؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۶۶.

ص: ۱۱۲

نیز به تربیت شاگردانی چند پرداخت. او با همتی بلند و روحی عالی، کرسی علوم مختلف را اشغال کرد و با بیانی رسا و مستدل و بی نظیر افرادی را در این علوم پرورش داد. شاگردان زید علیه السلام خود مجتهدانی بزرگ و شخصیت‌هایی کم نظیر بودند که افتخار دارند علوم خود را از عالم آل محمد صلی الله علیه و آله و فرزند برومند و برادر و برادرزاده معصوم، حضرت زید بن علی علیهما السلام فرا گرفته اند. اینک اسامی تعدادی از شاگردان برجسته وی را در این جا می آوریم: ۱. یحیی: فرزند فقیه و شهید زید بن علی بن الحسن علیه السلام. ۲. محمد بن مسلم: از شخصیت‌های عالی قدر و فقهای برانزده اسلام. ۳. ابی حمزه ثمالی: از یاران و اصحاب امام زین العابدین علیه السلام. ۴. محمد بن بکیر: از فقها و علما و راویان عالی قدر اسلام. ۵. ابن شهاب زهری (۱): از روایت جلیل القدر. ۶. شعبه بن حجاج (۲): از اصحاب و یاران زید علیه السلام. ۷. أبو حنیفه: وی علاوه بر این که در مکتب علمی امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر الصادق علیه السلام حاضر می شد، دو سال نیز در محضر زید بن علی علیهما السلام شاگردی کرد و جز رهبران بنی اُمیه کسی ابو حنیفه را از این کار باز نمی داشت. (۳) ۸. سلمه بن کهیل: وی از محدثین بزرگ شیعه است و روایاتی در کتاب شریف تهذیب و کافی دارد و مردی فاضل و از کبار شیعیان است. (۴) ۹. یزید بن ابی زیاد: زید وی را به نهضت و همکاری با خویش دعوت نمود. ۱۰. هارون بن سعد کجلی کوفی: او مرام زیدیه داشت و بعضی وی را از مرجئه می دانند. وی از جمله بیعت کنندگان با زید در نهضت بود. (۵)

۱- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۵؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۶۷.

۲- همان.

۳- روض النضیر، ج ۱، ص ۶۶.

۴- جامع الروات، ج ۲، ص ۳۴.

۵- خلاصه الرجال، ص ۱۴۶؛ جامع الروات، ج ۲، ص ۳۰۶.

ص: ۱۱۳

۱۱. ابو هاشم بن رمانی . ۱۲. حجاج بن دینار . ۱۳. آدم بن عبدالله خثعمی . ۱۴. اسحاق بن سالم . ۱۵. بسام بن صیرفی . ۱۶. راشد بن سعد . ۱۷. زیاد بن علاقه . ۱۸. عبدالله بن عمرو بن معاویه . اشخاص فوق ، از شاگردان ممتاز حضرت زید علیه السلام بودند که از کلاس علمی وی برخاسته اند . صدها نفر دیگر چون این افراد از مکتب وی استفاده های شایان کرده اند و احادیث زید علیه السلام را نوشته و حفظ می کردند . اما غیر از شاگردان وی که اشاره شد ، از دودمان بنی هاشم و فرزند ابو طالب علیه السلام هم در محضر زید علیه السلام کسب فیض می کردند که تبرکاً نام چند نفر از آنها را ذکر می کنیم . ۱۹. ابراهیم بن حسن مثنی . ۲۰. حسن مثلث . ۲۱. حسین بن علی بن الحسین علیهما السلام: وی از رجال برجسته اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و شیخ مفید رحمه الله در کتاب ارشاد (۱) می فرماید: آنه کان فاضلاً و رعا روی حدیثاً کثیراً عن ابيه علی بن الحسین علیهما السلام و عمه فاطمه بنت الحسین و أخیه ابي جعفر علیهم السلام؛ او مردی فاضل و پارسا بود . احادیث زیادی را از پدرش امام سجاد علیه السلام و عمه اش فاطمه دختر امام حسین علیهما السلام و برادرش امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است . وی در سن شصت و چهار یا هفتاد و چهار سالگی از دنیا رفت و در قبرستان بقیع دفن شد . (۲)

۱- ارشاد مفید ، ج ۱ ، ص ۲۴۱ .

۲- جامع الروات ، ج ۱ ، ص ۲۴۸ .

مناظرات زید علیه السلام با علمای شام و پاره ای از اشعار وی

۲۲. عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام: وی از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود. (۱) ۲۳. عبدالله بن محمد بن عمر بن علی علیه السلام: وی هم از اصحاب امام محمد باقر علیه السلام بود و در کتابهای استبصار، تهذیب و من لایحضره الفقیه، روایات زیادی از او نقل شده است. (۲) اینها همه افراد بارزی از شاگردان مکتب حضرت زید علیه السلام بودند که علوم و اخبار و احادیث زیادی را از او فرا گرفته و هر یک خود، فقیهی صاحب نظر بودند که در میان مسلمانان نورافشانی می نمودند. (۳)

مناظرات زید علیه السلام با علمای شام و پاره ای از اشعار و بهمان طوری که اشاره شد، زید علیه السلام در علوم مختلف سرآمد عصر خویش، بعد از پدر و برادر و برادرزاده خود بود، لذا علمای اهل تسنن برای مباحثه و مناظره به خدمت آن جناب می آمدند و مسائلی را مطرح و بحث می نمودند. خالد بن صفوان گوید: هنگامی که زید علیه السلام در رصاف به سر می برد، چند تن از علمای شام که در فصاحت و سخنوری و استدلال ید طولایی داشتند. به خدمت وی آمدند، و بحثی را تحت عنوان «قلت و جماعت» که منظور دو گروه شیعه و سنی بود مطرح کردند. آنان با جمله معروف «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْجَمَاعَةِ»، و آن اهل القله هم اهل البدعه و الضلال؛ خداوند، با جماعت است، و اقلیتها اهل بدعت و گمراهی اند» بحث را شروع کردند و مقصود آنان از اقلیت، شیعه بود. خالد می گوید: در این هنگام زید بن علی علیهما السلام در مقام جواب شروع به سخن کرد. او پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیامبر و خاندان او، آن چنان عالی و رسا سخن گفت که: «ما

۱- همان، ص ۲۴۸.

۲- همان، ص ۵۰۶.

۳- الحدائق الوردیه، ج ۱، ص ۱۴۹؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۶۶ ۶۹.

سمع قرشی و لا عربی أبلغ موعظه و لا أظهر حجه و لا افصح لهجه منه؛ شنیده نشد، هیچ قریشی و یا عربی، در موعظه از او رساتر، و در استدلال بهتر و در فصاحت لهجه از او برتر باشد» و شامیان همه در قبال سخن او خاموش شدند. (۱) در همین رابطه، حضرت زید بن علی علیهما السلام بحث شیرینی در کتاب الصفوه در مقام دفاع از خاندان وحی علیهما السلام عنوان کرده است، که ما در این جا تقدیم به خوانندگان گرامی می‌نماییم. (۲) تأمل و دقت در طرز بحث و استدلال حضرت زید علیه السلام ما را به تسلط علمی و مطالعه و ممارست او در قرآن و احاطه تفسیری وی رهنمون می‌سازد. او چنین استدلال می‌کند: قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؛ خداوند، اراده کرده است که هرگونه پلیدی را از شما خاندان رسالت علیهم السلام دور نماید، و شما را پاک و پاکیزه گرداند. (۳) جمعی از بی‌خردان گمان می‌کنند این آیه در شأن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله است. اینها بی‌خود می‌گویند، زیرا اگر منظور زنها پیامبر بود (طبق اقتضای ادبیات عرب و رعایت صحت کلام) می‌بایست ضمیرها را تأنیث می‌آورد و می‌فرمود: عنکن و یهترکن. به آیات قرآن دقت کنید، و قرآن را به چشم قرآن تفسیر کنید! اگر اهل انبیا زنهاشان هستند، پس سخن مخالف را تصدیق کنید و اگر در قرآن اهل پیامبر فقط به زنان آنان اطلاق نشده است، پس آنان (مخالفین)، از روی جهل و نادانی سخن، می‌گویند، و گمان می‌کنند که کلمه اهل فقط به معنای زنان است. خداوند در قرآن، خطاب به حضرت نوح می‌فرماید: «إِحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ»؛ از هر نر و

۱- الحدائق الوردیه، ج ۱، ص ۱۵۰؛ الروض النضیر، ج ۱، ص ۵۲؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۷۴.

۲- قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۷۸-۷۵.

۳- سوره احزاب، آیه ۳۳.

ماده ای دو جفت را سوار کشتی کن و همچنین اهل خودت مگر آن کسی که قبلاً سخن از او گذشت (مقصود زن نوح علیه السلام است). (۱) در این آیه و آیات بعد، اهل منحصر به زن نیست و یا اصلاً کلمه اهل به زنان اطلاق نشده است. باز قرآن می فرماید: «إِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ»؛ لوط از فرستادگان ما است زمانی که او و خاندانش را نجات دادیم جز پیر زنی (همسر لوط علیه السلام) که از بازماندگان بود. (۲) و باز در قرآن است که: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا اتَّмَهَا عَلَىٰ أَبِيكَ»؛ و این گونه پروردگارت تو را بر می گزیند و از تعبیر خوابها به تو می آموزد و نعمت خویش را بر تو و آل یعقوب علیه السلام تمام می کند، همان گونه که بر پدران تو تمام کرد. (۳) پس آل در این آیه کریمه به معنی اهل آمده است و شامل زنها نمی شود. بنابراین «اهل» یعقوب علیه السلام، زن او نیست، بلکه در این جا منظور فرزندان است. و همچنین خداوند متعال در قرآن می فرماید: «وَسَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ»؛ سلام بر آل یاسین. (۴) که بنابراین تفسیری مقصود آل پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشد، و روشن است مقصود این آیه غیر از زنهاى رسول خدا صلی الله علیه و آله است. باز در قرآن آمده است: «وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ»؛ او (اسماعیل) همواره اهلش را به نماز و زکات فرمان می داد. (۵)

۱- سوره هود، آیه ۴۰.

۲- سوره صافات، آیه ۱۳۲.

۳- سوره یوسف، آیه ۶.

۴- سوره صافات، آیه ۱۳۰.

۵- سوره مریم، آیه ۵۵.

در این آیه نیز غرض از اهل ، زنان اسماعیل علیه السلام نیست ، بلکه مقصود دومان و بستگان آن حضرت است . باز خداوند کریم می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»؛ پروردگار آدم و نوح و دودمان ابراهیم و عمران علیهم السلام را بر عالمیان برگزید . (۱) و که در این آیه مقصود از آل ، که همان اهل است ، اعم از همسران ابراهیم و عمران می باشد وانگهی روشن تر از این خداوند متعال در قرآن مجید از قول حضرت موسی علیه السلام چنین نقل می کند که عرض کرد: «وَ اجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي»؛ پروردگارا از اهل من وزیری برایم قرار بده . (۲) معلوم است منظور از اهل در این جا همسران موسی علیه السلام نیست ، بلکه مقصود هارون علیه السلام برادر موسی علیه السلام است . و همچنین در قرآن کریم آمده است: «قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ»؛ گفتند بیایید سوگند یاد کنید به خدا که بر صالح علیه السلام و اهل او شیخون بزنییم و آنگاه به خونخواه و ولی او می گوئیم که ما هرگز از قتل صالح علیه السلام و اهل او خبر نداشتیم و ما راست می گوئیم . (۳) آیا نمی دانی که صالح علیه السلام زن و فرزندی نداشت ، پس ناچارا ، اهل او پیروان او می باشند . از مجموع این آیات روشن می شود که اهل پیامبران علیهم السلام در لسان قرآن به همسران آنان گفته نشده و یا منحصر به زنهایشان نیست . آنگاه حضرت زید علیه السلام برای تأیید سخنانش آیات دیگری را از قرآن می آورد ، از

۱- .سوره آل عمران ، آیه ۳۳ .

۲- .سوره طه ، آیه ۲۹ .

۳- .سوره نمل ، آیه ۴۹ .

جمله: در قرآن خطاب به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: «عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُدْلِكَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكَنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا»؛ امید است اگر پیامبر صلی الله علیه و آله شما را طلاق دهد، خدایش به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار بدهد، همسرانی که مسلمان مؤمن و متواضع، توبه کار، عابد، هجرت کننده، غیر باکره و دوشیزه باشند. (۱) اگر آیه تطهیر، در شأن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده، پس این آیه کریمه و نظیر آن چیست که این طهارت را به تمام معنا، از آنها بر می دارد. با دقت در این بحث و طرز استدلال زید علیه السلام که از کتاب الصفوه نقل شده است، کاملاً این مطلب روشن می گردد، که زید بن علی علیهما السلام یک رجل علمی فوق العاده و مُتَبَحَّر در بحث و استدلال و مسلط در تفسیر و درک معانی قرآن کریم بوده است. زید علیه السلام علاوه بر آنکه رجلی دیندار، پارسا، عابد، شجاع و مفسری کبیر بود، اشعار سازنده و حکمت آمیزی از او به یادگار مانده که نشانه قریحه لطیف و ذوق سرشار و طبع شعری او است. اینک ما به عنوان نمونه چند بیتی از اشعار این مرد کم نظیر خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را نقل می کنیم. شخصی به نام محمد بن بکیر از زید علیه السلام پرسید، آیا تو امامی و امر ولایت به دست توست؟ او در جواب، این مطلب را رد می کند و ضمناً مقام والای فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز یادآور می شود و در ضمن اشعار چنین می فرماید: نَحْنُ سَادَاتُ قُرَيْشٍ وَ قَوْمِ الْحَقِّ فِينَا نَحْنُ الْأَنْوَارُ الَّتِي مِنْ قَبْلِ خَلْقِ الْخَلْقِ كُنَّا نَحْنُ مِنَ الْمُصْطَفِيَاءِ الْمُخْتَارِ وَالْمَهْدِيِّ مِمَّا قَدْ عَرَفَ اللَّهُ بِالْحَقِّ أَقْمَنَا سَوْفَ يَصِلَاهُ سَعِيرٌ مِّنْ تَوَلَّى الْيَوْمَ مِمَّا (۲) ما از بزرگان قریشیم و قوام حق در ماست. ما انواری هستیم که قبل از خلقت مخلوقات بوده ایم. ما کسانی هستیم که از ماست پیامبر صلی الله علیه و آله که خداوند او را برگزیده و مهدی ائمت از ماست. خدا به وسیله ما شناخته می شود و ما حقیقت را استوار ساختیم. به زودی آنان که امروز غاصبانان بر ما مسلط شده اند، به دوزخ خواهند رفت. باز چند بیتی دیگر که منسوب به جناب زید علیه السلام است و حاکی از سخنوری و روح با شهامت او است: السَّيْفُ يَعْرِفُ عَزْمِي عِنْدَ هَيْبَتِهِوَالرُّمْحُ بِي خَبْرٌ وَاللَّهِ لِي وَزْرٌ أَنَا لِنَامِلٌ مَا كَانَتْ أَوَائِلُنَا مِنْ قَبْلِ نَامِلُهُ إِنْ سَاعَهُ الْقَدَرُ (۳) شمشیر عزم مرا هنگام جنگ می شناسد، و نیزه از حال من با خبر است و خداوند پشتیبان من است. ما آرزوی آن را داریم که پیشینیان ما داشتند (پیروزی بر دشمن) اگر قضا و قدر با ما همراهی کند. مرحوم قاضی نورالله شوشتری رحمه الله که یکی از اعظام برجسته عالم تشیع است، در کتاب مجالس المؤمنین (۴) به نقل از شخصیت بزرگ شیعه مرحوم سید مرتضی علم الهدی در کتاب مشفی ۵ که او از یکی از اعیان شیعه نقل می کند که گفت: با زید بن علی علیهما السلام در واسط، که نام یکی از شهرهای مهم عراق در زمان حکومت بنی امیه بود، بودم و در مجلس جماعتی نشسته و بحث ابوبکر، و عمر، و

۱- سوره تحریم، آیه ۵.

۲- وقایع الأيام، خیابانی، ص ۸۷؛ کفایه الأثر، ص ۳۳۷؛ زید بن علی علیهما السلام، ص ۸۰.

۳- الحدائق الوردیه، ص ۱۴۲؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۸۱.

۴- مجالس المؤمنین، ذیل کلمه زید، ص ۲۴۳.

امیر المؤمنین علی علیه السلام به میان آمد و جمعی، آن دو را بر علی علیه السلام تفضیل و ترجیح دادند. زید علیه السلام در آن هنگام شاید از باب تقیه چیزی به آنان نگفت، و بعد که آنان رفتند زید علیه السلام به من فرمود: سخنان این گروه را شنیدی؟ گفتم: بلی. گفت: هم اکنون من در برابر سخنان بی جای آنان اشعاری گفته ام که باید این اشعار را به آنان برسانی و آن اشعار این است: وَ مَنْ شَرَّفَ الْأَقْوَامَ يَوْمًا بِرَائِهِفَانَّ عَلِيًّا شَرَّفْتَهُ الْمَنَاقِبُ وَقَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ، وَالْقَوْلُ قَوْلُهُوَ إِنْ زَعَمْتَ مِنْهُ أَنْوَافُ كَوَازِبُ بِأَنَّكَ مِنِّي يَا عَلِيُّ مَعَالِنَا كَهْرُونَ مِنْ مُوسَى أَخٍ لِي وَصَاحِبُ دَعَاةٍ يَبْدُرُ فَاسْتَجَابَ لَأَمْرِهِفَبَادِرُ فِي ذَاتِ الْإِلَهِ بِضَارِبٍ فَمَا زَالَ يَعْلُوهُمْ بِهِ وَكَانَهُ شَهَابٌ تَلْقَاهُ الْقَوَائِسُ ثَاقِبٌ (۱) کسی که مردم به رأی خود شریف تر و برتر بدانند، همانا که علی علیه السلام را فضایل و مناقبش بر دیگران برتری بخشیده است. سخن پیامبر خداست و سخن، سخن اوست گرچه خلاف میل منافقان و دروغ گویان باشد. تو ای علی علیه السلام از منی و نسبت ما با هم، مانند نسبت هارون به موسی علیه السلام است، تو برادر و همراز من هستی. پیامبر در جنگ بدر او را خواند و علی علیه السلام اجابت کرد، و در راه خدا از دیگران برای نبرد و شمشیر زدن سبقت جست. همواره مسلمانان به دست او سرافراز می شدند. گویا او تیر شهابی بود که از کمان بیرون می جست. این اشعار به خوبی اعتقاد راسخ حضرت زید بن علی علیهما السلام را به افضلیت امام

۱- فوات الوافیات، ج ۱، ص ۳۳۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۸۵.

ص: ۱۲۰

امیر المؤمنین علیه السلام می‌رساند. در عصری که یاد نام علی علیه السلام به عنوان مدح و طرفداری با مرگ یکسان بود و خلفای بنی امیه و عمال کثیف و آخوندهای درباری آنان با جعل احادیث، در محو فضایل امیر المؤمنین علیه السلام می‌کوشیدند، زید علیه السلام در این موقعیت حساس در مدح و ثنای و حقایق جدش امام علی علیه السلام سخن می‌گوید. باز از اشعار او است که روح سخاوت و جوانمردی وی را بازگو می‌کند: يَقُولُونَ زَيْدًا لَا - يَزُكِي بِمَالِهِوَ كَيْفَ يَزُكِي مَنْ هُوَ؟ لَهْ اِذْ حَالَ حَوْلًا لَمْ يَكُنْ فِي دِيَارِنَا مِنَ الْمَالِ اِلَّا رَسْمُهُ وَ فَضَائِلُهُ (۱) گویند زید، زکات مالش را نمی‌دهد، چگونه زکات بدهد کسی که همه آن را می‌بخشد. سالی بر ما گذشت و در دیار ما، از مال جز نام و نشان چیزی یافت نمی‌شد. همچنین زید علیه السلام اشعاری در سوگ برادر معصومش امام باقر علیه السلام سروده است، که چنین می‌باشد: شَوِيَ بِاَقْرَبِ الْعِلْمِ فِي مَلْحِدِ اِمَامِ الْوَرَى طَيْبِ الْمَوْلِدِ فَمَنْ لِي سِوَى جَعْفَرٍ بَعْدَهُ اِمَامُ الْوَرَى الْاَزْهَرِ الْاَمْجِدِ اَبَا جَعْفَرِ الْخَيْرِ اَنْتَ الْاِمَامُ اَنْتَ الْمُرْجَى لِبَلْوَى عَدَدُ (۲) شکافنده علم، امام محمد باقر علیه السلام در قبر آرمید؛ امام تمام موجودات که پاکزاد بود. پس از مرگ او، کسی جز جعفر الصادق علیه السلام ندارم پیشوای جهانیان که نورانی تر و از همه بزرگوارتر است. ای ابا جعفر نیکو خصال تو پیشوایی، و در روز بلوا و محشر فقط امید به تو است. در این چند بیت، عقیده زید علیه السلام، را در مسأله امامت می‌توان به دست آورد، که او خود، مدعی امامت نبود و به وجود برادرش امام محمد باقر علیه السلام و برادر زاده اش امام صادق علیه السلام افتخار می‌کرد و آنان را امام و ولی و پیشوای خود می‌دانست.

۱- زید الشهید، ص ۲۸.

۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۹۷؛ قیام زید بن علی علیه السلام، ص ۸۳.

ص: ۱۲۱

..

فلسفه قیام زید بن علی علیهما السلام و نتایج آن

فلسفه قیام زید بن علی علیهما السلام و نتایج آن قیام مقدّس سید الشهداء علیه السلام، و حادثه جانخراش کربلا و حماسه خونین شهیدان طف، علیه دستگاه بیدادگر بنی امیه، ریشه اصلی بسیاری از قیامها و نهضت‌های انتقام جویانه بر ضدّ خیانتکاران و غاصبین اموی گردید. قیام امام حسین علیه السلام و فاجعه عاشورا مشعلی بود که خاموشی نداشت و حسین علیه السلام این مشعل را به پرچمداران نهضت‌های آزادیبخش و مجاهدان راه خدا سپرد. پس از انقلاب امام حسین علیه السلام و شهادت وی، قیام‌های مسلحانه و خونینی بر ضد دشمنان اسلام، به عنوان خون خواهی حسین علیه السلام و شهیدان راه خدا، به وجود آمد که بالاخره منجر به هلاکت گروه‌های کثیری از بنی امیه و سقوط آنان گردید. پس از کشته شدن حسین بن علی علیهما السلام و یارانش، چنان موج نفرت و بغض و عداوت علیه دشمنان اهل بیت علیهم السلام بالا گرفت که تاریخ به ندرت چنین انتقام جویی را به یاد دارد. در واقع می‌توان گفت که، قیام شهیدان کربلا، سرمشق بسیاری از مجاهدان در نبرد علیه ظلم و بیدادگری شد. آری، چند صباحی از حادثه خونین عاشورا نگذشته بود، که روح انتقام جویی و خونخواهی برای حسین علیه السلام و یارانش، در کالبد جمعی از شیعیان بیدار دمیده شد. هنوز سران بنی امیه از پیروزی ظاهری خود در کربلا لذّتی نبرده بودند که فریادهای اعتراض و انتقام از گوشه و کنار کشور پهناور اسلام، مخصوصاً در نواحی نزدیک به سرزمین شهیدان بلند شد. اولین جرّقه نهضتی که از دامن سرزمین‌های غاضریه و نینوا، دل‌های انتقام‌گران مبارز را روشن کرد. قیام توّابین بود، که به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی برپا شد. وی مردی با سابقه و از شخصیت‌های ممتاز در اسلام بود و رسول الله صلی الله علیه و آله را درک نمود و در زهد و تقوی او فضل بن شاذان می‌گوید: سلیمان از بزرگان تابعین و از رؤسا و زهاد آنان بود. (۱)

۱- رجال کشی، ص ۱۸۸؛ جامع الروات، ج ۱، ص ۳۸۱؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۱۰۹.

ص: ۱۲۳

شعار این قیام «یا لثارات الحسین علیه السلام» بود و سلیمان بن صرد، اول کسی بود که ندای او به این شعار در کوفه و عراق بلند شد. این جمله، خون شیعیان را به جوش می‌آورد و هر کدام با قلبی لبریز از کینه و خشم علیه بنی امیه شمشیرها را به دست می‌گرفتند. دومین قیام خونین و حماسی انتقام جویان خون امام حسین علیه السلام قیام مختار بود. (۱) مختار فرزند ابو عبیده ثقفی یکی از شخصیت‌های ممتاز در تاریخ درخشان تشیع است. او قهرمانی دلیر و مردی با ایمان بود. در میان این نهضت‌ها و قیام‌های خونین که به عنوان خونخواهی و انتقام شهیدان آزاده کربلا به وقع پیوست، قیام زید علیه السلام بیش از همه آنها مهم تر و حساب شده تر و در عین حال آموزنده تر و پرماجرتر است. ما برای روشن شدن موقعیت زید علیه السلام و دانستن شرایط اوضاع حکومت و افرادی که در آن زمان قدرت را به دست داشتند و زید علیه السلام علیه آنان قیام کرد. ناچاریم تا اندازه‌ای درباره حالات و جنایات خلیفه معاصر زید علیه السلام، هشام بن عبدالملک اموی وارد بحث شویم. گرچه ما در ضمن بحث‌های گذشته، وضعیت حکمرانان غاصبی که به نام خلفای اسلام بر مردم مسلط شده بودند و شرایط و اوضاع محیط آنان را به طور کلی و به نحو خلاصه مورد بحث قرار دادیم، اما بحث درباره بعضی از خصوصیات روحی خلیفه هم عصر زید علیه السلام و پی بردن به شخصیت کثیف این مرد خبیث اموی بسیار لازم است. هشام، فرزند عبدالملک مروان، دهمین خلیفه از دودمان منحوس امیه است. او در سال ۱۰۵ به خلافت رسید و مدت خلافت وی قریب بیست سال به طول انجامید و روز چهارشنبه نه روز مانده به آخر ربیع الاول در سال ۱۲۵ ق از دنیا رفت. (۲) هشام در

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸؛ الغدیر، ج ۲، ص ۳۴۳.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱۶؛ قیام زید بن علی علیه‌السلام، ص ۱۰۰.

شهر «رصفه» شام، که آب و هوایی خوش و عمارت‌های مجلل و آثار باستانی داشت و پایتخت ییلاقی هشام بود، از دنیا رفت و در همان جا دفن شد. هشام ۵۳ سال عمر کرد. درباره این خلیفه اموی گفته‌اند: او مردی هتاک و بی باک و خوشگذران و شهوت ران بود. او بر مسند خلافت تکیه داده بود و ملت ستم‌دیده و مسلمان را زیر یوغ خود و حکام بنی امیه درآورده بود. او به قوانین اسلام بی اعتنا و نسبت به شرایع و احکام قرآن بی تفاوت بود. گناه و فسق علنی او، مورد اعتراف هم عصران اوست. او هر گناهی را که می خواست، مرتکب می شد و همیشه مشغول عیش و نوش، و خوردن شراب بود و هیچ گاه از آن جدا نمی شد، به طوری که روزی از هفته را مخصوص شراب خوردن قرار داده بود. (۱) پیش از نبرد خونین زید علیه السلام، حوادثی ناگوار برای حضرتش به وجود آمد که این حوادث در تسریع قیام و شروع جنگ بی اثر نبود. این حوادث سبب شد که این انقلاب آل محمد صلی الله علیه و آله تصمیم قطعی خویش را بگیرد و مقدمات نهضت و انقلاب را فراهم آورد. این پیشامدهای ناگوار در روح فرمانده دلیر علوی اثر فوق العاده گذاشت و خون گرم و مقدس حضرتش را به جوش آورد و کاسه صبر او را لبریز ساخت. تحمل این پیشامدهای ناگوار و وضع نابسامان ملت اسلام، که در زیر چکمه های دژخیمان حکومت شام نیمه رمقی برایشان نمانده بود، برای مرد بزرگ و با شهامتی چون زید علیه السلام فرا رسید. اینک چند نمونه از آن حوادث ذیلاً بیان می گردد: زید علیه السلام بارها به مناسبت‌های مختلف به دستور هشام بن عبدالملک، حکمران اموی به دربار جلب و احضار می شد و با خلیفه غاصب ملاقات‌های مختلفی داشت. زید علیه السلام از این فرصت‌ها استفاده می کرد و خلیفه مستبد اموی را نصیحت می نمود و اوضاع نابسامان ملت اسلام و جنایاتی که نسبت به مردم بالأخص انقلابیون علوی و سادات

۱- اغانی، ج ۶، ص ۱۰۰؛ عقد الفرید، ج ۶، ص ۴۵۰؛ ثوره زید علیه السلام، ص ۷۸؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۸؛ تتمه المنتهی فی احوال الخلفاء، ص ۱۶۱؛ تاریخ الخلفاء، ص ۱۵۳؛ اخلاق الملوک، ص ۱۵۲.

ص: ۱۲۵

عالی مقام، روا داشته می شد و هشام شخصا در رأس همه این ظلمها بود، برای وی تشریح و گوشزد می نمود. شیخ مفید رحمه الله در ارشاد (۱) می گوید: روزی زید علیه السلام به بارگاه هشام وارد شد چاکران و ندیمان اموی همه گرد خلیفه مغرور نشسته بودند. هنگامی که فرزند علی بن الحسین علیهما السلام بر آنان وارد شد، اراده کرد نزدیک هشام بنشیند. هشام به قصد اهانت و جسارت نسبت به ساحت مقدس زید علیه السلام، به اطرافیانش اشاره کرد که جایی برای نشستن زید علیه السلام باز نکنند تا از این رهگذر اهانتی نسبت به ساحت زید علیه السلام شده باشد. زید علیه السلام فرمود: هشام، بترس از خدا و پرهیزکار باش. هشام گفت: همانند تو مرا به پرهیزکاری امر می کند؟! زید علیه السلام: در میان بندگان خدا، هیچ کس برتر نیست که دیگران را به تقوی و پاکی وصیت کند، و کسی از وصیت شدن به تقوی پست نگردد، پس از خدا بترس. آنگاه هشام تند شد و فریاد زد: تو آرزوی خلافت را در دل می پرورانی و امید آن را به دل بسته ای اما تو را با حکومت و خلافت چکارا؟! بی مادر، تو فرزند کنیزی بیش نیستی! زید علیه السلام با وقار و متانتی که مخصوص خود او بود، جواب دندان شکنی به خلیفه بد زبان داد، و فرمود: هشام، من کسانی را والا-مقام تر از پیامبران در نزد خدا نمی یابم، و حال آنکه اسماعیل علیه السلام پیغمبر خدا کنیززاده بود، اگر این جهت حاکی از فرومایگی بود، وی به رسالت مبعوث نمی گردید. یا در جای دیگر آمده که زید علیه السلام فرمود: مادران مانع ترقی فرزندان نیستند. ای هشام! من از تو می پرسم: آیا منصب نبوت بالا-تر است یا خلافت؟ پس این نقص نمی شود، آنگاه تو چگونه به خود جرأت می دهی به کسی اهانت کنی، که او نبیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند امیر المؤمنین علیه السلام است.

۱- ارشاد مفید، ج ۱، ص ۸۸، به نقل از قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۱۳۹.

هشام، از این سخنان مستدل و کوبنده زید علیه السلام آن هم در مقابل اطرافیان چاپلوس سخت خشمگین شد و فریاد زد. دژخیم، بیا، مبدا این مرد در میان لشکریان و اطرافیان من بماند، مواظب باش. زید علیه السلام دید، دیگر سخن گفتن و نصیحت کردن نامردی چون هشام بی نتیجه است و در حالی که این جملات حماسه آفرین را با خود زمزمه می کرد از مجلس هشام بیرون آمد: «إِنَّه لم یکره قوم حَزَّ السیوفِ إِلَّا ذَلَوْ؛ همانا ملتی که از داغی شمشیر هراسیدند، پست و زبون شدند». در کتاب عمده الطالب آمده است: این جمله به گوش هشام خورد و شنید و با حالتی غضب آلود، رو به اطرافیان کرد و گفت: شما خیال می کنید که این خاندان، نابود می شوند، نه، به جان خودم سوگند، خانواده ای که مثل این مرد از خود به جای گذاشته اند، هرگز منقرض نخواهند شد. زید علیه السلام در حالی که از ملاقات با هشام خشمگین بود، از شام خارج شد. (۱) پس از این جریان بار دیگر زید علیه السلام آهنگ شام کرد و می خواست با هشام خلیفه اموی ملاقات کند. هشام از ورود زید علیه السلام به پایتخت نگران شد و به زید علیه السلام اجازه ملاقات نداد و جاسوسی گماشت تا مراقب زید علیه السلام باشد و کلمات و حرکات او را گزارش دهد. زید علیه السلام به ناچار به وسیله نامه مطالب خود را برای هشام شرح داد. هشام ذیل نامه نوشت: إرجع إلی منزلك؛ به خانه خود برگرد» زید علیه السلام از این جواب ناراحت شد و تصمیم گرفت در شام توقف کند. بالاخره هشام، اجازه داد که زید علیه السلام به بارگاه او بیاید و شخصا با او مذاکره کند.

۱- مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۵۴؛ اعلام الوری، ص ۲۵۷؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۶؛ وقایع الأیام، ص ۹۰؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۵؛ ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۸۸؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۱۳۹.

ص: ۱۲۷

زید علیه السلام موقعی از پله‌های کاخ بالا می رفت که به اطاق مخصوص هشام برود با خود این جمله را زمزمه می کرد: به خدا سوگند زندگانی توأم با مذلت و خواری را دوست ندارم . جاسوس خلیفه که سایه وار زید علیه السلام را تعقیب می کرد این جمله را شنید و قبل از ورود زید علیه السلام به غرفه مخصوص هشام جریان را گزارش داد . هشام ، با آشنایی به روایات زید علیه السلام و قراین دیگری که می دانست ، فهمید زید علیه السلام ، آرام نمی گیرد و بالاخره روزی قیام خواهد کرد ، به همین جهت موقعی که چشمش به زید علیه السلام افتاد . گفت: «أنت زید المؤمن للخلافه؛ تو همان زیدی هستی که خلافت را در سر می پرورانی» و به او پرخاش کرد ، زید علیه السلام هم جوابهای تند و دندان شکنی به خلیفه سفاک داد . (۱) شیخ صدوق رحمه الله در عیون اخبار الرضا علیه السلام نقل می کند: هشام بن عبدالملک خلیفه اموی ، به برادر بزرگوار زید ، حضرت محمّد بن علی الباقر علیهما السلام مجسارت کرد و با جمله توهین آمیز رو به زید علیه السلام کرد و گفت: برادرت ، بقره ، چکار می کند . زید علیه السلام در جواب گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برادرم را باقر العلوم ، شکافنده دانش ، نام گذاری کرد ، ولی تو او را بقره می خوانی؟! مشاجرات لفظی سختی بین هشام ، این خلیفه مغرور و بدزبان اموی و زید علیه السلام در گرفت (۲) . هشام ، خلیفه مرموز و نابکار اموی ، از این برخوردها و ملاقاتهای خویش با زید علیه السلام کاملاً روحیه آزادمنشی و حرّیت او را درک کرده بود ، و او خوب می دانست که

۱- شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۳ ، ص ۲۸۶؛ قیام زید بن علی علیهما السلام ، ص ۱۴۱ .

۲- إعلام الوری ، ص ۲۵۷؛ ریاض الأحزان قزوینی ، ص ۱۸۳؛ شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۳ ، ص ۲۸۹؛ به نقل از قیام زید بن علی علیهما السلام ، ص ۱۴۳ .

این مرد آرام نخواهد نشست. او نبیره پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و نوه حسین علیه السلام و زاده امام سجاد علیه السلام است؛ او تربیت شده مکتب قرآن و ولایت است. هشام از سخنان و حرکات زید علیه السلام کاملاً آگاه بود، و از آن طرف شخصیت و احترام او را در میان مردم حجاز و عراق می دانست، و برازندگی و لیاقت و دورانیشی زید علیه السلام را هیچ گاه از نظر دور نمی داشت، لذا او را در شام و با گزارشهای مختلف از ناحیه جاسوسان خود تحت نظر گرفت و نگران آن بود که زید علیه السلام در پایتخت نیز دست به فعالیت و روشنگری و اقدام علیه او نزند. با این مقدمات، تصمیم گرفت او را به زندان بیاورد، تا تماس او با مردم کاملاً قطع گردد. (۱) این اهانتها و تهمتها و بدگوییها و بالاخره زندان و شکنجه هیچ کدام کوچک ترین اثری در تصمیم راسخ و اراده قوی قهرمان علم و تقوا و شجاعت، یعنی زید بن علی علیهما السلام نداشت. او پنج ماه به زندان افتاد، ولی عالم آل محمد صلی الله علیه و آله زندان را تبدیل به مدرسه کرد و حتی در زندان دست از روشنگری و تبلیغ برنداشت. وی در زندان تفسیر قرآن می گفت و حقایق و معارف اسلام را برای زندانیان روشن می ساخت که آخرالامر او پس از پنج ماه از زندان آزاد شد، اما کاملاً تحت نظر بود. هشام نتوانست وجود زید علیه السلام و آزادی او را در شام تحمل کند، لذا با یک توطئه ساختگی او را از شام اخراج کرد. زید علیه السلام متوجه شد که دستگاه و حکومت ظالم اموی کاملاً مراقب اوست و از هرگونه توطئه و اتهام علیه او خودداری نمی کند. تصمیم قطعی خود را گرفت و خویشتن را برای جهاد بزرگ مهیا ساخت. زید علیه السلام تصمیم گرفته بود چند روز را در کوفه به سر برد تا زمینه قیام را مساعد

۱- الحدائق الوردیه فی مناقب ائمه الزیدیه، ج ۱، ص ۱۴۷.

کند، ولی با مراقبت شدید و تحت نظر گرفتن وی از جانب عمال حکومت، تماسهای او با مردم بسیار سزّی و محرمانه و به نحو تقیّه بود. زید علیه السلام به بهانه اینکه من کاری به حکومت ندارم و می‌خواهم زندگی عادی داشته باشم، چند روزی را به معامله و دادوستد کالا پرداخت و در ضمن اهداف عالیّه خویش را تعقیب می‌کند. جاسوسان، مرتب رفتار و کارهای زید علیه السلام را به یوسف بن عمر، استاندار کوفه گزارش می‌دادند، اما استاندار که از زید علیه السلام و شخصیت و نفوذ وی در میان مردم سخت هراسان بود، دستور داد، عذر وی را بخواهند و از کوفه بیرونش کنند. زید علیه السلام پیام داد: من اکنون چون کسالتی دارم، نمی‌توانم از شهر خارج شوم و چند روز دیگر را در کوفه بخواهم ماند. اما یوسف دست بردار نبود، به او پیام داد هر چه زودتر کوفه را ترک کند. زید علیه السلام این بار به بهانه این که با مردی از طایفه طلحه بن عبیدالله بر سر ملکیت گفت‌وگو دارد، از کوفه خارج نشد. یوسف بن عمر به او پیام داد، و کیلی معین کن و هرچه زودتر از این جا برو. خلاصه، این نقشه‌ها نتوانست سوءظن حاکم کوفه را برطرف کند، و بالاخره زید علیه السلام به قصد مدینه از طریق قادسیّه از شهر خارج شد. موقعی که استاندار عراق فهمید زید علیه السلام از شهر خارج شده، خیالش راحت شد و به عنوان تفریح عازم حیره گشت و «حکم بن صلت» را جانشین موقت خویش ساخت تا او برگردد. زید علیه السلام هم وارد قادسیه شد. مردم کوفه موقعی شنیدند زید علیه السلام با این وضع از کوفه خارج شده است، منقلب شدند و تصمیم گرفتند او را به کوفه برگردانند تا هدف خویش را عملی سازند. ظلمهایی که مردم عراق، بالأخص کوفه و نواحی اطراف آن از ناحیه عمال

ص: ۱۳۰

حکومت شام دیده بودند و جنایات حکومت اموی علیه علویان و خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و شیعیان، مردم را به شدت از بنی امیه متنفر کرده بود. لذا آنان زید علیه السلام را رهبری لایق و شخصیتی کم نظیر می دانستند و نسبت به وی کمال احترام را قائل بودند، از این رو برای مردم ناگوار بود که چنین رهبر برارنده و لایقی را از دست بدهند و نمی توانستند خود را به این امر، یعنی خروج زید از کوفه راضی نگه دارند، لذا تصمیم گرفتند به هر نحوی است مانع خروج زید علیه السلام از عراق شوند و او را به کوفه باز گردانند. و بالاخره موفق شدند در قادسیه زید علیه السلام را ملاقات کنند و او را به کوفه برگردانند. زید بن علی علیهما السلام صلاح دید به کوفه برگردد و آن جا را محل انقلاب و میعادگاه مجاهدان قرار دهد. کوفه از چند جهت آمادگی چنین مطلبی را داشت: ۱. کوفه مرکز شیعیان و طرفداران علی علیه السلام و فرزندان او بود. ۲. آشنایی کامل زید علیه السلام نسبت به کوفیان و آشنایی مردم نسبت به زید علیه السلام. ۳. نامه های زیادی از طرف مردم کوفه در مدینه به دست زید علیه السلام رسیده بود و او را دعوت به قیام و انقلاب و رهبری خویش کرده بودند که حاکی از آمادگی مردم برای جهاد بود. ۴. روح سلحشوری و غیرت در عراقی های و آمادگی آنان برای پیکار با بنی امیه و دشمنان خاندان رسالت نیز علت دیگری بود که زید علیه السلام در آن جا نهضت خود را شروع کند. زید بن علی علیهما السلام سالها در پی فرصت مناسب ود که با قیامی عظیم و نهضتی مردانه ریشه ظلم را قطع کند و بوزینگان اموی را از مسند جدش رسول الله صلی الله علیه و آله پایین بکشد. او احتیاج به کمک و یاری مردم داشت؛ او به مردانی از خود گذشته و فداکار محتاج بود تا به وسیله آنان نیرویی عظیم و بنیان کن به وجود آورد و چون سیلی خروشان شجره خبیثه بنی امیه و ستمکاران حاکم را از بُن برکند. با آن ناملایماتی که زید از دشمن دیده و اذیتهایی که به او و خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و شیعیان پاک رسیده، اکنون هنگام آن بود که زید علیه السلام جهاد تاریخ خود را شروع کند و

ص: ۱۳۱

و عده سول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام را جامه عمل بپوشاند. اکنون که شیعیان و بزرگان عراق پشتیبانی بی دریغ خویش را نسبت به او اعلام داشته اند، حال دیگر نوبت زید علیه السلام است که آرزوی دیرینه خود، یعنی پیروزی بر دشمنان حقّ و یا شهادت در راه خدا را، محقق گرداند؛ یا مرگ با عزّت یا زندگی با شرافت این تنها راه اوست. آری، زید بن علی علیهما السلام تصمیم نهایی و قطعی خود را گرفت و به پیروان خود صریحا فرمود: من آماده نبرد در راه خدا می باشم. زید بن علی علیهما السلام در ماه شوال سنه ۱۲۰ ه ق به قصد قیام و نهضت بر ضد دستگاه بنی امیه وارد کوفه شد. او برای موفقیت کار خویش و حفاظ جان خود و یارانش و خنثی کردن توطئه های عمال حکومت برای درهم شکستن نهضت، مخفیانه و با احتیاط و تدبیر وارد کوفه شد. در این ایام، یوسف بن عمر، استاندار کوفه در حیره (۱) به سر می برد و مردی به نام حکم بن صلت را معاون و جانشین خود قرار داده بود. زید علیه السلام مدت پنج ماه در کوفه و بصره، مردم را به نهضت و قیام و بیعت با خود دعوت می کرد، و مردم فوج فوج و گروه گروه به محل سکونت وی می رفتند و با او بیعت می کردند و دست وی را به عنوان کمک و پشتیبانی او می فشردند (۲). او هنگام بیعت هدف خود را چنین بیان می کرد: من شما را به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت می کنم که به آن عمل کنیم و با ستمگران و ظالمان نبرد کنیم و از مظلومان و ستمدیدگان دفاع نماییم و حقوق از دست رفته خویش را باز یابیم و ثروت مسلمانان را با عدالت و تساوی بین آنان

۱- «حیره» شهرکی زیبا در نزدیکی کوفه است که بین راه کوفه و نجف واقع است. خالد بن ولید آن را صلحا فتح نمود.

۲- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۹۱؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۳۰۱۶.

ص: ۱۳۲

تقسیم نماییم . از حریم مقدس خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله دفاع کنیم . آیا با این شرایط با من بیعت می کنید؟ (۱) رؤسای قبایل و شخصیت‌های عراق دست خود را به عنوان بیعت با زید علیه السلام در دست او می گذاشتند و او دست آنان را می گرفت . چند نفر از طرف حضرت زید علیه السلام مأمور بودند که نام بیعت کنندگان و هم پیمانان را بنویسند و در مدت کوتاهی تعداد این گروه به پانزده هزار نفر فقط از کوفیان افزایش یافت . (۲) زید بن علی علیه السلام علاوه بر کوفه ، که در آن عصر مرکز عراق بود ، به دیگر شهرها و بخشهای مهم عراق و حتی مراکز دور دست ، فرستادگانی گسیل داشت تا برای او از مردم بیعت بگیرند ، و هدف او را برای ملت روشن سازند . با این نقشه قیام زید بن علی علیه‌السلام از مرکز عراق به سایر بلاد مسلمانان توسعه یافت و جمع زیادی از مردم مسلمان به عنوان پشتیبانی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و اصلاح وضع حکومت و نابودی دودمان کثیف بنی امیه و برگرداندن مسیر خلافت و حکومت به مجرای اصلی خود ، به نهضت زید علیه السلام پیوستند . جنب و جوش عظیمی که شهر کوفه و نواحی آن را فرا گرفته بود ، کوفه را به مرکز انقلاب مبدل ساخته بود ، و مردم منتظر واقعه مهمی بودند که بالاخره پیش آمد . هشام ، خلیفه وقت ، که بیش از همه کس از اوضاع کوفه هراسان شده بود و از وقتی که زید علیه السلام از شام به کوفه آمده بود فکر راحتی نداشت ، نامه های متعددی را برای استاندار کوفه به حیره فرستاد و او را از وخامت اوضاع مطلع کرد ، از این روز زید بن علی علیه‌السلامزودتر از روز موعود (روز چهارشنبه اول صفر) ، برای آنکه دشمن فرصت غافلگیر کردن و محاصره آنان را نیابد ، به یاران و اطرافیانش دستور داد ، از کوفه خارج شوند و بیرون از شهر در محل‌های مناسب سنگر بندی نمایند .

۱- همان .

۲- مقاتل الطالبيين ، ص ۱۳۵ .

ص: ۱۳۳

از طرفی روز به روز بر تعداد رزمندگان و بیعت کنندگان با زید علیه السلام افزوده می شد. این افراد نه تنها از کوفه بودند، بلکه مردم زیادی از بصره، مدائن، موصل، خراسان و ری به نهضت مقدس زید علیه السلام پیوستند. به طوری که تعداد آنان بالغ بر چهل هزار مرد جنگی شد. همان طوری که قبلاً اشاره شد، زید بن علی علیه‌السلام تاریخ قیام را شب چهارشنبه اول صفر سال ۱۲۱ ق قرار داده بود، اما شهادت دو تن از یاران زید علیه السلام به دستور استاندار کوفه و احتمال حمله غافلگیرانه دشمن سبب شد که زید علیه السلام و یارانش زودتر دست به کار شوند و قبل از هجوم دشمن مواضع خود را مستحکم کنند و رسماً آماده نبرد گردند. آنان هفت روز مانده به آخر محرم، روز چهارشنبه، شب هنگام از شهر خارج شدند و خود را برای جنگ مهیا ساختند.

(۱) «حکم بن صلت» عامل «یوسف بن عمر» در کوفه یک روز قبل از خروج زید علیه السلام و یارانش، از جانب استاندار کوفه مأموریت یافت که در کوفه اعلام حکومت نظامی کند و همه مردم را در مسجد اعظم کوفه جمع نماید و شهر را کاملاً در کنترل شرطه و مأموران خود قرار دهد. جارچی حکومت، در بالای مأذنه یا پشت بام مسجد فریاد می زد: *أیما رجل من العرب و الموالی أدر کناه فی رحله اللیل فقد برئت ذمه، إئتوا المسجد الأعظم؛ هر کس از عرب و غیر عرب را امشب در حرکت و بیرون رفتن بیایم، ذمه او بری می شود (خون و مال او هدر است) به مسجد اعظم بیایید.* (۲) اهالی کوفه با این که در بیعت حضرت زید بن علی علیه‌السلام بودند، امّا با ترس وحشت فوج فوج به طرف مسجد اعظم رفتند و نمی دانستند چه خواهد شد و زید علیه السلام کجاست. بعضی هم احتمال می دادند ممکن است صحن مسجد و بازار، میدان جنگ گردد و بالاخره آنان بتوانند به یاری زید علیه السلام بروند.

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۹۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۹۶؛ قیام زید بن علی علیه‌السلام، ص ۱۸۲.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۱۳۶.

ص: ۱۳۴

اما یوسف بن عمر برای حکم بن صلت پیام داد که مردم را در مسجد محاصره کن و درهای مسجد و بازار را ببند و از خانه هایشان برای آنان غذا ببر تا اینکه کسی نتواند از چنگک ما فرار کند و به زید علیه السلام پیوندد. از طرفی مأموران خانه به خانه به جستجوی زید علیه السلام پرداختند، اما اثری از وی نیافتند. آنان گمان می کردند زید علیه السلام در خانه معاویه بن اسحاق فرزند زید بن حارثه یکی از یاران وفادارش باشد، اما این خانه را هم گشتند و زید علیه السلام را نیافتند. زیرا آن شب زید علیه السلام و یارانش از شهر خارج شده بودند و در بیابان به سر می بردند. آن شب، شبی سرد و وحشتناکی بود، شبی که اهریمنان حکومت شام، شهر را محاصره کرده و مردم را در مسجد زندانی نموده اند، و قصدشان این بود که زید علیه السلام و یاران فداکارش را دستگیر نمایند. زید علیه السلام وعده معدودی از رزمندگان باوفایش در بیابان آتش افروختند و در کنار آتش آن شب را تا به صبح بیدار ماندند. و این آتش، خود، آمادگی برای نبرد بود. (۱) اما از آن چهل هزار نفری که با زید علیه السلام بیعت کرده بودند، تنها دویست و هجده نفر به زید ملحق شدند و خود را برافردای، فردای روز جنگ، روز سرنوشت و بالاخره، روز شهادت آماده می کردند. زید گفت: پس کو آن کسانی که با ما بیعت کردند؟! گفتند: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را مردم در مسجد زندانی کرده اند. زید با حالت تأسف و ناراحتی فرمود: لا وَاللَّهِ مَا هَذَا لِمَنْ بَايَعَنَا بِعُدْرٍ؛ نه، به خدا سوگند این برای آنان که با ما بیعت کردند عذر نمی شود. (۲) یاران زید علیه السلام شب چهارشنبه را تا به صبح بیدار ماندند و خود را آماده کردند که

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۸۶؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۳۱؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۸۶.

۲- مقاتل الطالبیین، ص ۱۳۷؛ زید الشهید، ص ۱۴۳.

ص: ۱۳۵

شهر را محاصره کنند. هوا کم کم داشت روشن می شد، و سیاهی دامن خود را از روی زمین جمع می کرد. در اولین لحظات صبح، زید علیه السلام به قاسم بن کثیر حضرمی و مردی دیگر به نام صدام، دستور داد به طرف شهر بروند و فریادشان را به شعار «یا منصور امت» بلند کنند و مردم را به جهاد دعوت نمایند. این دو، اسب خود را به حرکت در آوردند و فریادشان به شعار انقلاب بلند بود. در آن حال که آنان مردم را به نبرد علیه دستگاه حکومت دعوت می کردند، به گروهی از دشمن به سرکردگی جعفر بن عیّاس برخورد کردند. محلّ برخورد آنان بیابان عبدالقیس بود. زد و خورد شدیدی بین آنان در گرفت و در نتیجه آن مرد همراه قاسم (که سعید بن خثیم از وی به صدام یاد کرده است) کشته شد و قاسم دستگیر گشت و او را نزد یوسف بن عمر بردند. در مقابل سؤالات یوسف ساکت بود. یوسف، دستور داد گردن او را زدند، و وی اولین شهید روز نبرد بود. پس از رسیدن خبر تأسّف انگیز شهادت قاسم، زید علیه السلام فرمانده انقلاب آل محمّد صلی الله علیه و آله به یاران سلحشورش دستور داد، آماده نبرد شوند و پرچم های خود را به اهتزاز در آورند. فریاد الله اکبر در خارج از شهر کوفه به گوش می رسید و مردانی مصمّم و با اراده در راه خدا به جنگ با دشمنان حق می آمدند. زید بن علی علیه السلام پرچم خود را به اهتزاز در آورد و مردم را به کمک خویش دعوت می کرد. پس از آنکه یوسف بن عمر والی عراق، کاملاً از اوضاع کوفه با خبر گشت و دانست که یاران زید علیه السلام هر لحظه ممکن است با یک حمله برق آسا کوفه را تسخیر کنند و عمّال اموی را در آن جا قتل عام نمایند، تصمیم گرفت همان صبح چهارشنبه که انقلابیون در نزدیک شهر سنگربندی کرده اند، لشکریان خود را برای نبرد آماده سازد و به سوی کوفه حرکت دهد.

ص: ۱۳۶

زید علیه السلام، محلی را در کوفه به نام جبانه سالم (۱) مقرّ فرماندهی خود قرار داد و از آنجا دسته دسته مردان مسلّح و شجاع خود را به میدان جنگ گسیل می داشت. رزمندگان اسلام در نزدیکی شهر به جمعی از سپاه دشمن به سرکردگی عمرو بن عبدالرحمن، که رئیس نیروی انتظامی شهر کوفه بود، برخورد کردند. زد و خورد شدیدی بین آنان در گرفت. «نصر» این افسر شجاع زید علیه السلام و یارانش با حمله ای برق آسا، فرمانده گروه دشمن، عمرو بن عبدالرحمن را از پای در آورند. با وجودی که تعداد سربازان و افراد دشمن بیشتر بود، با مرگ فرمانده، لشکر آنان متلاشی شد، و عدّه زیادی از آنان کشته شدند و عدّه ای فرار را برقرار ترجیح دادند. (۲) جنگ در شهر کوفه به شدّت ادامه داشت. زید بن علی علیه‌السلام مانند شیری غُرّان و نهنگی خروشان از یمین و یسار به لشکر دشمن حمله ور شد، و سوار و مرکبش را چنان به خاک هلاکت می کشاند که ارتش شام دچار وحشت شده و مجبور به فرار شد. زید علیه السلام فرمانده سلحشور هاشمی با کمک نصر بن خزیمه، و معاویه بن اسحق، این دو افسر نمونه و فداکار، تصمیم گرفتند با عدّه ای از رزمندگان به هر قیمتی که شد خود را به مسجد برسانند، از این رو فرمان حمله به مسجد از طرف زید علیه السلام صادر شد، تا بلکه سد محاصره دشمن شکسته شود. در این موقعیت عیب‌الله بن عباس کندی، رئیس لشکر دشمن، با عدّه زیادی از سربازان خود مأموریت حفظ مسجد و محاصره مردم را به عهده داشتند و دشمن خوب به این موضوع واقف بود و می دانست که اگر کوچک ترین کوتاهی و سستی ای در این امر کنند، یاران زید علیه السلام با یک حمله برق آسا طرفداران خود را از مسجد خارج ساخته و وارد معرکه می نمایند. به همین منظور قسمت اعظم نیروی خود را در

۱- انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۳.

۲- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۹۶؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۳۸.

ص: ۱۳۷

اطراف مسجد و بازار کوفه متمرکز کرد. با وجود این، سپاه زید علیه السلام حمله خود را به اطراف مسجد آغاز کرد، به طوری که فرمانده ارتش دشمن به عقب نشینی مجبور شد و مجاهدان توانستند خود را به مسجد برسانند. در این هنگام زید علیه السلام و یارانش به دیوار و در مسجد نزدیک شده بودند و فریاد آنان کاملاً به گوش محاصره شدگان می رسید، نصر فریاد زد: ای اهل مسجد از خواری و ذلت به عزت درآید؛ خارج شوید به سوی دین و دنیا، همانا شما الآن نه دنیا دارید و نه دین. ندای این قهرمان دلیر به گوش مسجدیان رسید، اما اکثر آن بزدلان ترسو و پست فطرتان بی حمیت به این ندای آزادی و شرافت پاسخی ندادند. (۱) در همین هنگام لشکری تازه نفس از طرف یوسف به سوی مسجد آمد و آنان با جمعیت دیگری از سربازان که اطراف مسجد را قرق کرده بود با هم به جنگ با زید علیه السلام پرداختند. جنگ شدیدی در اطراف مسجد و بازاری که جلو مسجد قرار داشت، در گرفت و آخر الامر سپاه زید علیه السلام با وارد آوردن تلفاتی بر آنان توانست به قسمت دیگر شهر عقب نشینی کند و خزانه شهر کوفه را به تصرف خود درآورند. به شهادت تمام مورخان، روز چهارشنبه، روز اول نبرد، نیروی آزادبخش زید علیه السلام پیروزیهای چشمگیری به دست آورده و تلفات سنگینی را بر دشمن وارد کردند که شمار آن را بالغ بر دو هزار نفر نوشته اند. (۲) سپیده روز پنج شنبه، دوم صفر ۱۲۱ هـ ق از افق سرزد و میدانها و کوچه های شهر کوفه برای نبردی سهمگین و وحشتناک مهیا می شد. از طرفی جنگ در روز دوم به مراتب از روز اول سخت تر و بی رحمانه تر ادامه

۱- أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۲؛ مقاتل الطالبین، ص ۱۳۸؛ ثوره زید بن علی علیهما السلام، ص ۱۲۰؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۲؛ زید الشهید، ص ۱۸۹.

۲- مقاتل الطالبین، ص ۱۳۹؛ وقایع الأيام، ص ۱۰۱ ۱۰۳؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۲۰۳.

پیدا کرد. در این برخورد شدید عده‌ای از لشکریان دشمن به هلاکت رسیدند، اما در عوض، انقلابیون افسری رشید و لایق و شجاعی را چون نصر بن خزیمه از دست دادند. آری در لحظات نخستین جنگ بود که مردی از سپاهیان دشمن به نام نائل بن فروه با شمشیر ضربه‌ای سخت بر ران این مبارز دلیر وارد کرد. نصر در همان حال به او حمله ور شد و آن مرد شامی را به درک واصل کرد، اما چند لحظه بعد این پهلوان سلحشور چشمان مقدس خود را از دنیا فروبست و به صف شهیدان راه حق و عدالت و آزادی پیوست. مرگ این افسر فداکار در روحیه فرمانده انقلاب، زید علیه السلام اثر گذاشت و او را در تصمیم خویش مبنی بر ادامه نبرد جدی تر ساخت. در این لحظات، زید علیه السلام چون طوفانی سهمگین خود را به قلب دشمن زد و چنان فریاد و ناله و ضجه از آنان بلند شده بود که گوش را به درد می آورد. مردم شاهد نبرد دلیرانه و جانبازی مردی بزرگ از خاندان محمد صلی الله علیه و آله بودند. در آن روز زید علیه السلام منتهای سعی و کوشش خود را در نبرد با دشمن به کار برد و خود و یاران دلیرش کوفه را به خاک و خون کشیدند، و فریاد الله اکبر و «یا منصور امت» آنان گوش فلک را کر کرده بود. در این گیر و دار و حملات شدید زید علیه السلام و یارانش، به شهادت تاریخ، فرمانده سپاه دشمن در مقابل یاران باوفای زید تاب نیاورد و فرار کرد. سپاه شام در پیش از ظهر روز پنجشنبه با قهرمانی زید علیه السلام و یارانش از هم متلاشی شد، و جمع زیادی از دشمن به هلاکت رسیدند. پیش از ظهر روز دوم نبرد دلیران از خود گذشته با از دست دادن یک افسر رشید، خود را برای دفاع و تهاجم مهیا می ساختند و زید بن علی علیه‌السلام این قهرمان نمونه، افراد خود را برای مقابله با حملات دشمن در صفوف منظم قرار می داد و برای نبرد در بعد از ظهر پنجشنبه آماده می کرد. از آن طرف یوسف بن عمر لشکری مجهز به رهبری عباس بن سعید مهیا ساخت تا به سپاه انقلاب حمله ور شوند.

ص: ۱۳۹

زید بن علی علیه السلام تصمیم گرفت با یاران مبارزش جلوی حمله دشمن را بگیرد و قبل از آنکه به آنها فرصت حمله دهد، خود به آنان هجوم برند. زید علیه السلام فرمان حمله به سپاه دشمن را صادر کرد. پرچمدار نیروی انقلاب «عبدالصمد بن ابی مالک بن مسرح» بود او با رشادتی بی نظیر لشکریان دشمن را متواری ساخت و فریاد ناله و ضججه آنان به آسمان برخاست. در این جنگ هم مردان انقلاب پیروز شدند، اما دشمن گروهی از مردان تیرانداز را که مهارت خاصی داشتند مأمور ساختند تا به زید علیه السلام و یاران او تیراندازی کنند و آنان را قتل عام نمایند. با وجود اینکه عصر پنج شنبه، رزمندگان خسته و مبارز حال عجیبی داشتند، پی در پی رسیدن قوای تازه نفس دشمن و معدود بودن افراد آنان تا اندازه‌ای عرصه را بر آنان تنگ کرده بود. چون نیروی دشمن بر اوضاع مسلط گشت، ضربه ناگوار دیگری بر پیکر نهضت وارد شد و آن، شهادت افسری رشید و فداکار چون معاویه بن اسحاق بن زید بن حارثه انصاری بود. وی از مردان دلیر و کاردان و فداکار جبهه انقلاب بود. با شهادت وی قلب فرمانده انقلاب و هم‌زمان او از این حادثه ناگوار سخت متألم گردید. زید علیه السلام با وجود زخمهایی که بر بدن مقدّسش وارد شده بود، سرسختانه به نبرد ادامه می‌داد و یاران وی هم با کمال رشادت می‌جنگیدند. هر لحظه که می‌گذشت سوارانی از دشمن به هلاکت می‌رسیدند، اما آثار خستگی و کوفتگی در چهره همه نمایان بود و الحق آنان فداکارانی بی نظیر در تاریخ بشریت به حساب می‌آیند. در عصر روز پنج شنبه، دومین روز جنگ، خورشید شاهد دلاوری و رشادت و جهاد زید علیه السلام و یاران فداکارش بود. جنگ به اوج شدت خود رسیده بود. عده‌ای از یاران شجاع و افسران لایق زید علیه السلام به شهادت رسیدند و نهضت، سخت برای درهم کوبیدن دشمن تلاش می‌کرد.

ص: ۱۴۰

در آن ساعت از عصر بود که ناگهان مردم دیدند زید علیه السلام و یارانش به طرز عجیب و حیرت آوری خود را به قلب سپاه دشمن زدند. در این میان زید علیه السلام چون تند باد شدید در صف مقدّم جبهه جلوتر از یاران پیش می رفت و تیرهای دشمن چون باران به سوی او می بارید. درست هنگام غروب آفتاب بود که ناگهان تیری به طرف چپ پیشانی مقدّس زید علیه السلام اصابت کرد و شدّت آن به حدّی بود که تا انتها در جبهه نورانی او فرو رفت. (۱) آری، با غروب آفتاب، عمر این قهرمان نمونه و بی نظیر از فرزندان حسین علیه السلام هم غروب کرد و این تیر کار خود را کرد. دیگر قهرمان نتوانست به جنگ ادامه دهد و شاید آن تیر تا مغز او کارگر شده بود. وعده حق فرا رسید و آن همه پیشگویی های رسا در شهادت زید علیه السلام از ناحیه جدّش پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام جامه عمل به خود پوشید. توصیف این لحظات جانگداز بسیار سخت است. اصحاب زید علیه السلام که شاهد این صحنه جانخراش بودند، دیدند که بدن مقدّس قهرمان رشید ناگهان از اسب به زمین افتاد. یاران زید علیه السلام اطراف او را گرفتند و به هر نحوی بود او را از روی زمین بلند کردند و در حالی که هنوز نیمه رمقی در پیکر این پهلوان فضیلت بود، او را به منزلی بردند. سرانجام حضرت زید بن علی علیهما السلام در روز جمعه سنه ۱۲۱ ق که در آن وقت ۴۲ سال داشت، به شهادت رسید. (۲) علل شکست ظاهری قیام زید علیه السلام را می توان موارد زیر دانست: ۱. وجود ارتش عظیم شام در عراق. ۲. نقش جاسوسان و عوامل نفوذی. ۳. خیانت مردم کوفه.

-
- ۱- أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۳؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۴۱ ۱۴۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۸۷؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۱۰؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۲۱۱.
 - ۲- طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۴۰.

کرامات و اشعاری در مرتبه حضرت زید علیه السلام

اشاره

از طرفی با به شهادت رسیدن حضرت زید علیه السلام . ارکان دستگاه اموی به لرزه درآمد . حکومت اموی بعد از سوزاندن جسد مبارک زید علیه السلام ، نتوانست بیش از هفت روز به حکومت غاصبانه خود ادامه دهد . (۱) نتایج قیام زید علیه السلام را می توان چنین برشمرد: ۱ . قیام زید علیه السلام و شهادت آن حضرت اثر مهمی در زوال ملک بنی امیه داشت . ۲ . قیام زید علیه السلام با شهادت او تمام نشد ، و انقلابیون به رهبری فرزند رشیدش یحیی ، پرچم شورش و قیام بر ضد حکومت اموی را به دست گرفتند . ۳ . در ادامه قیام زید علیه السلام و فرزند او ، قیامهای دیگری بر علیه دستگاه اموی و عباسی صورت گرفت که همه نشأت از قیام زید علیه السلام بودند و عبارت اند از: الف . قیام سیاه جامگان خراسان به فرماندهی ابو مسلم خراسانی . ب . قیام نفس زکیه . ج . قیام ابراهیم بن عبدالله . د . قیام محمد بن ابراهیم طباطبا . ه . نهضت ابوالسرایا . و . قیام در طالقان . ز . قیام یحیی بن عمر در کوفه . ح . قیام صاحب زنج . ت . تشکیل حکومت علوی در طبرستان .

کرامات و اشعاری در مرتبه حضرت زید علیه السلام اعمال اموی که پس از جنگ بر کوفه مسلط شده بودند ، شدیداً در جستجوی جسد زید علیه السلام بودند . یاران وفادار زید علیه السلام همراه فرزندش یحیی به این نتیجه رسیدند که بدن

۱- بحار الأنوار ، ج ۴۶ ، ص ۱۹۱؛ تفسیر عیاشی ، ص ۳۲۵؛ البرهان ، بحرانی ، ج ۱ ، ص ۴۷۸؛ اثبات الهداه ، ج ۵ ، ص ۴۳۶؛ قیام زید بن علی علیهما السلام ، ص ۲۷۶ .

ص: ۱۴۲

را در کنار جوی آبی دفن نمایند و بعد از آن آب را از روی آن عبور دهند، تا دشمن به هیچ وجه متوجه بدن نگردد. (۱) موقعی که اصحاب زید علیه السلام بدن را دفن می کردند، همراه آنان جاسوسی از دشمن ناظر جریان بود. وی به طمع جایزه صبح زود نزد حکم بن صلت رئیس شرطه شهر کوفه و معاون یوسف بن عمر رفت و دفن بدن را گزارش داد و دشمن را به محل قبر راهنمایی کرد. یوسف بن عمر، دستور داد یکی از نزدیکانش به نام خراش بن حوشب با دیگری قبر را نبش کردند و جسد مقدّس را بیرون آوردند. حجاج بن قاسم آن نازنین بدن را با طنابی روی شتر بسته به دارالعماره برد. آنگاه یوسف بن عمر دستور داد سر مقدّس زید علیه السلام را از بدن جدا ساختند و آن را برای هشام بن عبدالملک به شام فرستاد. آنگاه بدن مقدّس قهرمان انقلاب آل محمد صلی الله علیه و آله را با بدن چند تن دیگر از افسران رشید سپاه زید علیه السلام، در کنار کوفه به دار آویختند. یوسف بن عمر، چند نفر نگهبان را کنار دار گماشت تا شبانه روز مراقب بدن باشند، مبادا کسی شبانه آن را برباید و دفن کند. یکی از نگهبانان چوبه دار می گوید: من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در عالم خواب دیدم، او کنار چوبه دار که بدن زید علیه السلام بالای آن آویزان بود، ایستاده بود، و با حالت تعجب می فرمود: آیا بعد از من این طور با فرزندم رفتار می کنید؟! آنگاه خطاب به جسد زید علیه السلام کرد و گفت: ای زید تو را کشتند. خداوند آنها را به دار زند. (۲) جریر بن حازم گوید: در عالم خواب سول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم، او به چوبه دار که جسد مقدّس زید علیه السلام

۱- مقاتل الطالین، ص ۱۴۲؛ انساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۳.

۲- مقاتل الطالین، ص ۱۴۴.

ص: ۱۴۳

کرامت ۱

کرامت ۲

بالای آن تکیه زده بود و به مردم می گفت: «أَهْكَذَا تَفْعَلُونَ بِوَلَدِي»؛ آیا این طور با فرزند من عمل می کنید؟! این قبیل خوابها و دیگر کراماتی که از بدن مقدس فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت زید بن علی علیهما السلام دیده شد، مردم را با مقام معنوی او آشنا کرد و لذا به او با اعتقاد خاصی می نگریستند. به طوری که مأموران جرأت نمی کردند مردم را از زیارت جسد زید علیه السلام منع کنند، از این رو مردم کوفه شبها کنار چوبه دار زید علیه السلام می رفتند و به عبادت و راز و نیاز با خداوند عالمیان می پرداختند. (۱) در مدّت چهار سالی که بدن مقدس زید علیه السلام بر بالای چوبه دار بود، مردم از آن بدن مطهر کراماتی را مشاهده نمودند که ذیلاً به آن اشاره می شود:

کرامت دشمنان موقعی که بدن زید علیه السلام را به دار زدند، با کمال تعجب متوجه شدند، بدن رو به قبله بر می گردد و هر چه آن را برمی گردانند، باز رو به قبله برمی گشت. آری، او در زمان حیات خویش همیشه رویش به درگاه حق بود، بعد از شهادت هم جسد مقدسش به سوی قبله بر می گشت. (۲)

کرامت ۲ حکم بن عیّاس کلبی شاعر اموی (حکیم الأعمور) از دشمنان زید علیه السلام بود. او هنگامی که خبر شهادت زید علیه السلام و به دار زدن او را شنید، بسیار خوشحال شد و چند بیت شعر که حاکی از عداوت وی با خاندان رسالت و محبتش به اجداد خبیث اموی خویش بود، سرود. وی در مقام سرزنش اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و مفاخره، این شعر کفرآمیز را می گوید: *صَلَبْنَا لَكُمْ زَيْدًا عَلَيَّ جِدْعٍ نَخْلَهُوْكُمْ نَرَّ مَهْدِيًّا عَلَيَّ الْجِدْعِ يُصَلَّبُ وَقِسْتُمْ بِعُثْمَانَ عَلَيْنَا سَفَاهَهُوْ عُثْمَانُ خَيْرٌ مِنِّي وَأَطَيْبٌ مَا زَيْدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ* را بر شاخ درخت خرما به دار زدیم، و ندیدیم که مهدی را بردار کشند. شما از روی نادانی علی علیه السلام را با عثمان مقایسه کردید، و حال آنکه عثمان از علی علیه السلام پاکتر و بهتر است. (۳) موقعی که امام صادق علیه السلام شنید، این شاعر اموی این طور گفته، سخت منقلب گشت. امام در حالی که دستهایش را در حالی که از شدت ناراحتی می لرزید، به آسمان بلند کرد و عرض نمود: پروردگارا، اگر گوینده این دو شعر دروغگو است، درندگان خود را بر وی مسلط کن. دعای امام مستجاب شد. موقعی که این شاعر بی ایمان عازم کوفه بود، در بین راه شیری به او حمله ور شد و وی را از پای درآورد. هنگامی که این خبر را به امام صادق علیه السلام رساندند، امام به سجده افتاد و گفت: *الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْجَزَ وَعْدَهُ؛* سپاس خدایی را که به وعده خود وفا کرد. (۴)

۱- منهاج السنه، ج ۱، ص ۸؛ تهذیب، ابن عساکر، ج ۶، ص ۲۳؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۲۲۱.

۲- قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۲۲۶.

۳- الغدير، ج ۳، ص ۷۵.

۴- مناقب، ج ۳، ص ۳۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۹۲.

ص: ۱۴۴

کرامت ۳

کرامت ۳ در کتاب امالی شیخ صدوق رحمه الله نقل شده است: مردی از « بلنجر » که نام شهری بود ، به کوفه آمد و موقعی بدن زید علیه السلام را بالای دار دید ، با کمال بی شرمی گفت: *أَلَا تَرَوْنَ إِلَى هَذَا الْفَاسِقِ ابْنِ الْفَاسِقِ كَيْفَ قَتَلَهُ اللَّهُ؟* آیا این فاسق فرزند فاسق را نمی بینید که چگونه خداوند او را کشت نمود؟ *إِنَّمَا طَوَّلِي نَكْشِيدَ كَمَا فِي عَيْنَيْهِ أَوْ أَمَاسِي* پدیدار شد که از هر دو چشم نابینا گشت . در همین بین یکی از اهالی کوفه که شاهد ماجرا بود گفت: *إِحْذَرُوا أَنْ تَتَعَرَّضُوا لِأَهْلِ بَيْتِ إِلَّا بِخَيْرٍ؛* بترسید از اینکه به اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله

ص: ۱۴۵

کرامت ۴

کرامت ۵

تعرض کنید مگر به خیر و خوبی. (۱)

کرامت ۴ در کتاب الحقائق الوردیه آمده است: دو نفر از طایفه «صبّه» به کُناسه کوفه آمدند. آن دو دستِ همدیگر را گرفته بودند و هنگامی که مقابل چوبه دار رسیدند. ایستادند. یکی از آنان دست خود را به چوبه دار زد و این آیه شریفه را خواند: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تَقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ»؛ کیفر کسانی که با خدا و رسول او صلی الله علیه و آله می‌جنگند و باعث فساد در روی زمین می‌شوند، این است که کشته شوند، این است که کشته شوند یا به دار آویخته شوند و یا دستها و پاهایشان برخلاف هم قطع گردد. (۲) این مرد همین که خواست دست خود را از چوبه دار بردارد، درد شدیدی دست او را فراگرفت و گویند مرض آلکه، خوره یا سرطان بود که به تمام بدن او سرایت کرد و جابه جا مُرد. (۳)

کرامت ۵ در کتاب زید الشهید آمده است: هنگامی که بدن مطهر زید علیه السلام با وضع رقت باری روی چوبه دار برهنه آویزان بود، عنکبوت‌ها با تارهای خود روی عورت او را می‌پوشاندند و هرگاه دشمنان آن تارها را بر طرف می‌کردند مجدداً عنکبوت‌ها روی آن تار می‌تنیدند. (۴)

۱- امالی، ص ۱۸۲؛ زید الشهید، ص ۱۶۰؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۲۲۷.

۲- سوره مائده، آیه ۳۳.

۳- الحقائق الوردیه، ج ۱، ص ۱۰۲؛ زید الشهید، ص ۱۶۱.

۴- زید الشهید، ص ۱۶۰؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۲۲۸.

ص: ۱۴۶

کرامت ۶

کرامت ۷

کرامت ۸

کرامت ۹

کرامت ۶ موقعی که بدن زید علیه السلام برهنه بالای دار بود، قسمتی از پوست شکم او به نحو خاصی عورتین او را پوشانده بود. شاید این پیشامد بعد از آن بود که دشمن تارهای عنکبوت را از موضع بدن جدا کرده بودند. (۱)

کرامت ۷ در کتاب الحدائق الوردیه آمده است: شخصی به نام عزرمه، که از طایفه اسدی بود، در کنار چوبه دار با چند تن از بستگان خود نشسته بود و با کمال بی شرمی و جسارت به بدن مقدس زید علیه السلام سنگ ریزه پرتاب می کرد. وی هر روز این کار را تکرار می کرد. سماعیل بن یسع عامری می گوید: به خدا سوگند، عزرمه را وقت مرگش دیدم؛ چشمهایش به طور وحشتناکی از حدقه بیرون آمده بود، گویا دو شیشه سبز بودند. (۲)

کرامت ۸ زنی از کنار چوبه دار رد شد. چون بدن حضرت زید بن علی علیه السلام را برهنه دید، قسمتی از روپوش خود را به طرف بدن او انداخت، آن پارچه به اذن خدا به بدن زید علیه السلام ملحق شد و آن را پوشاند. (۳)

کرامت ۹ مردی به نام شیب بن غرقد گوید: پس از مراجعت از سفر مکه به کوفه آمدم. با هم سفران خود به کُناسه کوفه رسیدیم. شب هنگام بود. به چوبه دار که بدن زید بن علی علیهما السلام بالای آن بود نزدیک

۱- قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۲۲۷؛ زید الشهید، ص ۱۶۰.

۲- قیام زید بن علی علیه السلام، ص ۲۲۸؛ زید الشهید، ص ۱۶۱؛ الحدائق الوردیه، ج ۱، ص ۱۴۹.

۳- قاموس الرجال، ج ۲، ص ۲۷۴؛ زید الشهید، ص ۱۶۰ ۱۶۱.

ص: ۱۴۷

کرامت ۱۰

کرامت ۱۱

شدیم . بوی بسیار معطری به مشام می رسید . به دوستان گفتم: بوی دار آویختگان چنین است . ناگهان صدایی ، که گوینده آن رانمی دیدم ، بلند شد که می گفت: «هكذا توجه رائحه اولاد الأنبياء الذين يقصون بالحق و به يعدلون؛ بلی ، بوی فرزندان پیامبران که قدم به راه حق و عدالت نهادند ، این چنین است . (۱)

کرامت ۱۰ شخصی دست خود را روی چوبه دار زید علیه السلام گذاشت و گفت: این است کیفر فاسق فرزند فاسق «نعوذ بالله» . برای این جسارت خداوند تبارک و تعالی آنها انگشتهای دست او را که روی چوبه دار بود به کف دستش فروبرد . (۲)

کرامت ۱۱ پس از آتش زدن بدن حضرت زید بن علی علیهما السلام هنگامی که خاکستر آن را روی آب فرات ریختند . دیدند که خاکستر همانند هاله ای از نور می درخشد . آری ، این است مقام مردان خدا؛ آنان که مرگ و زندگی شان ، عظمت و حیات است . درود خدا به روان پاک آنان باد! . (۳) زید بن علی علیهما السلام در راه دفاع از مبادی اسلام و کیان دین و نجات مسلمانان قیام کرد و در این راه مقدس به شهادت رسید . یکی از دوستان امام ششم به نام حمزه بن حران می گوید: روزی خدمت مولایم امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم . حضرت از من پرسید: ای حمزه از کجا می آیی؟

۱- . زید الشهید ، ص ۱۶۱؛ قیام زید بن علی علیهما السلام ، ص ۲۲۸ .

۲- . الحدائق الوردیه ، ج ۱ ، ص ۱۵۲؛ زید الشهید ، ص ۱۶۱ .

۳- . زید الشهید ، ص ۱۶۱ .

ص: ۱۴۸

عرض کردم: از کوفه . امام تا نام کوفه را شنید به شدت گریه کرد ، به طوری که محاسن مبارکش از اشک چشمش خیس شد . موقعی که من این حالت غیر منتظره را از حضرت مشاهده کردم ، از روی تعجب عرض کردم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله چه مطلبی شما را چنین به گریه انداخت؟ امام با حالتی حزن انگیز و چشمان پر از اشک فرمود: «ذَكَرْتُ عَمِّي زَيْدًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَا صُنِعَ بِهِ فَتَكَيْتُ؛ به یاد عمومیم زید علیه السلام ، و آنچه بر سر او آوردند افتادم ، گریه ام گرفت» . (۱) هنگامی که امام ششم شیعیان برای زید علیه السلام چنین متأثر باشد ، دیگر یاد آن رادمرد و منتقم آل محمّد صلی الله علیه و آله از دل هیچ مسلمان آزاده و معتقدی بیرون نمی رود و باید هم چنین باشد . «وَكَانَ اسْتِشْهَادِهِ مَصْدَرٌ وَحِيٍّ لِلشُّعْرَاءِ؛ شهادت زید علیه السلام ، الهام بخش سرایندگان آزاده بوده است» . لذا شعرا و سخن سرایان معتقد ، ذوق سلیم خود را در راه هدف و بیداری مسلمانان و تجلیل از رهبران فداکار و انقلابیون آزاده به کار گرفتند . شعرای متعهد آن عصر اشعار و سخنانی محرّک ، جانسوز و انقلابی در رثای زید علیه السلام سرودند که ما در این مختصر بعضی از آنان را یاد آور می شویم . ۱ . مرثیه فضل بن عباس بن عبدالرحمن ، در عزای زید علیه السلام ؛ از جمله کسانی که در مرثیه زید بن علی علیهما السلام اشعاری سروده ، جناب فضل بن عباس بن عبدالرحمن بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب است که در این باره چنین گفته است: أَلَا يَا عَيْنُ لَا تَرَقِي وَجُودَ يَبْدَمِعِكَ لَيْسَ ذَا حِينَ الْجُمُودِ غَدَاةَ ابْنِ النَّبِيِّ أَبُو حُسَيْنٍ صَدِّقِي بِالْكَنَاسَةِ فَوْقَ عُودٍ يُظَلُّ عَلَى عَمُودِهِمْ وَ يُمَسِّبِنَفْسِي أَعْظَمَ فَوْقَ الْعُمُودِ تَعَدَّى الْكَافِرُ الْجَبَّارُ فِيهِ فَأَخْرَجَهُ مِنَ الْقَبْرِ اللَّحِيدِ فَظَلُّوا يَنْبُشُونَ أَبَا حُسَيْنٍ خَضِيبًا بَيْنَهُمْ بَدَمٍ جَسِيدٍ فَطَالَ بِهِ تَلْعُبُهُمْ عُتُوًا وَمَا قَدَرُوا عَلَى الرُّوحِ الصَّعِيدِ فَكَمْ مِنْ وَالِدٍ لِأَبِي حُسَيْنٍ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَوْ عَمِّ شَهِيدٍ وَمِنْ أَبْنَاءِ أَعْمَامٍ سَيَلَقِيهِمْ أَوْلَى بَثِّ عِنْدَ الْوُرُودِ دَعَاةً مَعَشَرَ نَكَنُوا أَبَاهُ حُسَيْنًا بَعْدَ تَوْكِيدِ الْعُهُودِ فَسَارَ إِلَيْهِمْ حَتَّى أَتَاهُمْ فَمَا أَرَعُوا عَلَى تِلْكَ الْعُقُودِ وَكَيْفَ تَضُنُّ بِالْعِبْرَاتِ عَيْنِي وَتَطْمَعُ بَعْدَ زَيْدٍ فِي الْهُجُودِ وَكَيْفَ لَهَا الرُّقَادُ وَلَمْ تُرَائِي جِيَادَ الْحَيْلِ تَعْدُو بِالسُّودِ تَجْمَعُ لِلْقَبَائِلِ مِنْ مَعْدَوٍ مِنْ قَحْطَانَ فِي خَلْقِ الْحَدِيدِ كَتَابَ كُلَّمَا أَرَدَتْ قَتِيلَاتِنَا دَتَ أَنْ إِلَى الْأَعْدَاءِ عُودِي بِأَيْدِيهِمْ صَيَفَاتِحُ مُرَهَفَاتِ صَوَارِمٍ أُخْلِصَتْ مِنْ عَهْدِهِ هُودٍ بِهَا نَسَقِي النُّفُوسَ إِذَا التَّقِينَاوْ نَقْتُلُ كُلَّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ نَقْضِي حَاجَةَ مِنْ آلِ حَرْبٍ مَرَوَانَ اللَّعِينِ بَنِي الْعَنِيدِ وَ تَحَكُّمُ فِي بَنِي الْحَكَمِ الْعَوَالِيونَ جَعَلَهُمْ بِهَا مِثْلَ الْحَصِيدِ وَ نَزَلُ بِالْمَعِيطِينَ حَرْبًا عُمَارَهُ مِنْهُمْ وَ بَنُو الْوَلِيدِ وَ إِنْ تُمَكِّنُ صُرُوفَ الدَّهْرِ مِنْكُمْو مَا يَأْتِي مِنَ الْأَمْرِ الْجَدِيدِ نُجَازِيكُمْ بِمَا أَوْلَيْتُمْو نَاقِصَا أَوْ نَزِيدُ عَلَيَّ الْمَزِيدِ وَ نَتْرُكُكُمْ بِأَرْضِ الشَّامِ صَرَعِيو شَتَّى مِنْ قَتِيلٍ أَوْ طَرِيدٍ تَنُوُّ بِكُمْ خَوَامِعُهَا وَ طَلَسُو ضَارِي الطَّيْرِ مِنْ بُقْعٍ وَ سَوْدٍ وَ لَسْتُ بِأَيْسٍ مِنْ أَنْ تَصِيرُوا خَنَازِيرًا وَ أَشْبَاهَ الْقُرُودِ (۲)

۱- امالی صدوق ، ص ۳۹۲؛ بحار الأنوار ، ج ۴۶ ، ص ۱۷۲؛ امالی طوسی ، ص ۲۷۷ .

۲- مقاتل الطالبین ، ص ۱۴۹ ۱۵۲؛ أعيان الشيعة ، ج ۳ ، ص ۱۲۸؛ لروض النصير ، ج ۱ ، ص ۸۷؛ زید الشهيد ، ص ۲۰۴؛ قیام زید بن علی علیهما السلام ، ص ۲۵۲ ۲۵۴ .

ص: ۱۴۹

۱. ای دیده، اشک بیار و آب دیده خود را هدیه فرست، و خشک مشو که اینک وقت خشک شدن نیست. ۲. بامداد فرزند پیامبر، ابوالحسین زید علیه السلام، در کُناسه کوفه به فراز چوبه دار رفت. ۳. بالای دار صبح و شام بر او می گذرد، و به جانم قسم که شخصیت بزرگی بالای دار است. ۴. کافر ستمگر درباره او کار از حد گذرانید، و او را از قبر بیرون آورد. ۵. قبرش را شکافتند و جسد مقدس ابا حسین را، که به خون آغشته و رنگین بود برون آوردند. ۶. زمانی دراز از روی سرکشی آن جسد نازنین بازیچه دست خویش قرار دادند، ولی به روح مقدس او دسترسی نداشتند. ۷. مقام شهادت برای زید علیه السلام تازگی نداشت چه بسیار پدران، و عموهایی که از آن جناب به شهادت نایل گشته بودند. ۸. و چه عموزدگان محترمی داشت، که هنگام ورود او به بهشت از آن جناب دیدار کنند. ۹. همان مردمی که با پدرش حسین علیه السلام پس از آن همه محکم کاری در عهد، پیمان شکنی کردند او را دعوت نموده و با او بیعت نمودند. ۱۰. پس وی به سوی همان مردم رهسپار گردید و آنها به عهد خویش وفا نکردند. ۱۱. چگونه ممکن است دیده از ریختن اشک خودداری کند و بخل ورزد و چگونه پس از زید علیه السلام طمع خفتن کند. ۱۲. چسان ممکن است به خواب رود با این که هنوز روز انتقام را ندیده است، که اسبان تک رو و سبکخیز شیران را در افکنند؟ ۱۳. و هم صفوف فشرده قبیله مُعد و قحطان را در حلقه های زره های محکم دیدار نکرد؟ ۱۴. سپاهبانی که هرگاه کشته ای بر زمین افکنند فریاد زنند: به سوی دشمنان باز خواهیم گشت. ۱۵. شمشیرهای پهن و تیزی در دست دارند که از عهد هود علیه السلام به دستشان رسیده است. ۱۶. بدان شمشیرها در روز جنگ جانها را سیراب می کنیم و هر سرکش معاندی را می کشیم. ۱۷. و انتقام خویش را از خاندان ابو سفیان و مروان دشمن زادگان خود باز می گیریم. ۱۸. و در فرزندان حکم (مروانیان) که بر ما بزرگی گرفته اند، حکم کنیم و آنها را با این شمشیرها دور کرده،

ص: ۱۵۰

پراکنده سازیم . ۱۹ . و به جنگ دو دسته از فرزندان اَبی معیط ، یعنی فرزندان عماره و ولید برویم . ۲۰ . و چنانچه دگرگونیهی روزگار ما را فرصت دهد ، و هر روز چیز تازه ای پیش نیاید . ۲۱ . بلا درنگ ما کیفر این سرگردانیهیها را به شما خواهیم داد و شما را قصاص خواهیم کرد و بلکه بیش از قصاص از شما انتقام خواهیم گرفت . ۲۲ . لاشه کشته و اجساد بی جانِ تان را در سرزمین شام بر زمین خواهیم افکند . ۲۳ . تا طعمه گرگان و کفتارانِ بیابان و پرندگانِ گوشتخوار و سیاهرنگ گردد . ۲۴ . و من ناامید نیستم از این که شما به صورت خوکها و میمونها درآیید . ۲ . مرثیه ابو ثمیله اَبی اَیّار ، در رثای زید علیه السلام ؛ اَبَا الْحَسَنِ أَعَارَ فَقَدَكَ لَوْعَهْمَن يَلِقُ مَا لَقِيَتْ مِنْهَا يَكْمَدُ فَعْدَا السَّهَادِ وَ لَوْ سَوَاكَ رَمَتْ بِهَوِّ كَذَاكَ مِنْ يَلِقُ الْمَيِّتِةَ يَبْعَدُ وَ نَقُولُ لَا تَبْعَدُ وَ بَعْدَكَ دَاؤُنَاوُ كَذَاكَ مِنْ يَلِقُ الْمَيِّتِةَ يَبْعَدُ كُنْتَ الْمُؤْمَلُ لِلْعِظَائِمِ وَ النَّهْيَتْرَجِي لِأَمْرِ الْأَمَّةِ الْمَتَاوُدِ فَقَتَلْتَ حِينَ رَضِيَتْ كُلُّ مَنَاضِلُوصَعْدَتْ فِي الْعِلْيَاءِ كُلِّ مَصْعَدٍ فَطَلَبَتْ غَايَةَ سَابِقِينَ فَلَنْتَهَا بِاللَّهِ فِي سِيرِ كَرِيمِ الْمَوْرِدِ وَ أَبِي الْهَيْكِ أَنْ تَمُوتَ وَ لَمْ تَسْرِفِيهِمْ بِسِيرَةٍ صَادِقٍ مُسْتَنْجِدٍ وَالْقَتْلُ فِي ذَاتِ الْأَلَةِ سَجِيهَمَنْكُمْ وَ أَحْرَى بِالْفِعْلِ الْأَمْجِدِ وَالنَّاسِ قَدْ أَمْنُوا وَ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ بَيْنِ مَقْتُولٍ وَ بَيْنِ مُشْرَدٍ نُضِبُّ إِذَا أُلْقِيَ الظَّلَامُ سَتُورَهُرْقَدِ الْحَمَامُ وَ لِيْلَهُمْ لَمْ يَرْقُدِ يَا لَيْتَ شِعْرِي وَ الخُطُوبُ كَثِيرٌ هَاسِبَابُ مَوْرِدِهَا وَ مَا لَمْ يُوْرِدِ مَا حُجَّه الْمَسْتَبْشِرِينَ بِقَتْلِهِبِالْأَمْسِ وَ أَوْ مَا عَذَرَ أَهْلَ الْمَسْجِدِ ۱ . ای اَبَا الْحَسَنِ ، (کنیه زید علیه السلام است) اندوه فقدان تو در دلم آتشی افروخته ، و هر که مانند من به مصیبت فقدان تو دچار شود ، به سختی اندوهناک گردد .

ص: ۱۵۱

۲. شب محنت و بیداری فرارسید و اگر جز تو هدف تیر این بلاها بود هرگز سهاد و بیداری فرا نمی رسد و حاصر نمی گشت . ۳ .
از ما دور مشو که دوری تو درد ما است ، آری چنان است ، هر که با مرگ ملاقات کرد دور خواهد گشت . ۴ . تو مایه امید ما در
کارهای سخت و بزرگ بودی ، و به خصوص در کارهای سنگین و دشوار امت ، چشم امید ما به تو بود . ۵ . کشته گشتی هنگامی
که به مناصله و دفاع تن در دادی و به مرتبه والا قدم برداشتی و تمام مراحل بزرگی را طی کردی . ۶ . تو هدف و سرانجام پیشینیان
را خواستار بودی و به خدا قسم بدان رسیدی در روش و طریقی که سرمنزلش گرامی بود . ۷ . خدایت نخواست که بمیری و در
میان مردم به سیره مردی راستگو و شجاع رفتار نکرده باشی . ۸ . أسفا! که مردم همگی در آسایش به سر می برند ، ولی خاندان
محمد صلی الله علیه و آله یا کشته و یا آواره هستند . ۹ . آن بزرگانی که چون تاریکی شب پرده های خویش را برافکنند مرغاب به
خواب روند ، ولی شب اینان را خواب نباشد . ۱۰ . ای کاشمن اسباب و علل این همه پیش آمدهای ناگوار را می دانستم که چگونه
در می رسد و چسان در نمی رسد . ۱۱ . عذر این مردمانی که در قتل زید علیه السلام به هم مژده می دهند (در فردای قیامت)
چیست ، یا عذر اهل مسجد (که در مسجد ماندند و به یاری او نشتافتند) چه خواهد بود . ۳ . اشعار یحیی ، فرزند زید ، در سوگ
پدر؛ خَلیلی عَنی بِالْمَدینةِ بِلِغَابِنی هاشم اهل النهی و التجارب فحتمی متی مروان یقتل منکمخیارکم والدّهر جم العجائب و حتّی متی
ترضون بالخرق منهمو کنتم اباه الخسف عند التّحارب لکلّ قتیل معشر یطلبونهو لیس لزید بالعراقین طالب (۱)

۱- قیام زید بن علی علیه السلام ، ص ۲۵۵ .

ص: ۱۵۲

۱. ای دوست من ، پیام مرا در مدینه به بنی هاشم آن مردان با خرد و تجربه ، برسان . ۲. [به بنی هاشم بگو] تا کی بنی مروان از خوبان شما را بکشند و روزگار پرشگفت است . ۳. تا کی با بدرفتاری و عهد شکنی آنان تن در دهید و حال آنکه شما آزاد مردمان در کارزارید . ۴. برای هر شهیدی خونخواهی است ، اما برای زید علیه السلام در عراق و حجاز خونخواهی نیست . ۴. در تحفه الراغب (۱) این دو بیت در مرثیه زید علیه السلام آمده است: مصیبه زید أنها لعظیمها إذا ذکرت یوما نسیت المصائب قتیلا نیشا بارزا فوق جذعه بوجته یلقى الظبا و القواظبا ۱ . مصیبت و اندوه از دست رفتن زید علیه السلام بسیاری بزرگ است . موقعی که به یاد آن افتی ، دیگر مصائب را فراموش کنی . ۲. آن کشته ای است که قبرش را نیش کردند و دارش زدند و در پیشانی او اثر زخم تیر بود .

۱- تحفه الراغب ، شافعی ، ص ۳۱ .

ذکر چند روایت از حضرت زید بن علی علیهما السلام

ذکر چند روایت از حضرت زید بن علی علیهما السلام مهم ترین و معتبرترین کتب روایی ما که در احکام و فروع به عنوان مدرک و سند از آن استفاده می شود چهار کتاب است . در این کتابها تمام مسائل و احکام اسلام به شکل روایت و حدیث از پیشوایان معصوم ما ، پیامبر خدا و ائمه اطهار علیهما السلام رسیده است و فقها و بزرگان دین برای استنباط شرایع اسلام بعد از قرآن این چهار کتاب را بیشتر از سایر آثار شیعه مورد استفاده و استناد قرار می دهند . یکی از بارزترین چهره های درخشان در میان روایت این احادیث در کتب اربعه ، حضرت زید بن علی بن الحسین علیهم السلام می باشد که ما ذیلاً تعدادی از احادیث منقوله از حضرتش را نقل نموده و تقدیم شما خوانندگان گرامی می نمایم .

حدَّثنا علی بن الحسین بن محمّد ، عن هرون بن موسی ، عن أحمد بن محمّد بن مخزوم ، عن عبد الله بن محمّد البلوی ، عن محمّد بن بکر ، عن ابراهیم بن عبد الله بن

ص: ۱۵۴

العلاء، عن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام، فی حدیث قال: منّا المصطفی و المرتضی، و منّا یكون المهدي قائم هذه الأمة، قلت هل عهد إليکم نبیکم، متى یقوم قائمکم؟ قال: إنک لن تلحقه، و إنّ الامر یلیه سته من الأوصیاء بعد هذا، ثم یعجل الله خروج قائمنا فیملئها قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، قلت: یا ابن رسول الله ألسنت صاحب هذا الامر؟ قال: انا من العتره، فعدت فعاد الی، فقلت: هذا الذی تقوله عنک أو عن رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال: و لو كنت اعلم الغیب لأستکثرت من الخیر، لا ولكن عهد عهده الینا رسول الله صلی الله علیه و آله؛

عبدالله بن العلاء حدیثی از زید علیه السلام فرزند بزرگوار حضرت علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده است که فرمود: مصطفی و مرتضی از ما است، و مهدی قائم این امت از ما است. عرض کردم: آیا پیغمبرتان به شما سفارش کرده که در چه زمان قائم شما قیام می کند؟ فرمود: تو به او نخواهی رسید، و این امر امامت را شش نفر از اوصیای بعد از او عهده دار می شوند، و بعد از آن خداوند در خروج قائم ما شتاب می کند، و زمین را پر از عدل و داد می نماید، چنانچه از ستم و بی دادگری پر شده باشد. روای گوید: به زید علیه السلام عرض کردم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا تو صاحب این امر نیستی؟ فرمود: من از عترتم، دو مرتبه این سؤال را کردم، همین جواب را به من داد. عرض کردم: این که تو می فرمایی از ناحیه خودت می فرمایی یا از رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟ فرمود: اگر غیب و نهان می دانستم (برای خویش) خیر زیاد می کردم، ولی این سفارشی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما فرموده است.

همین خبر با اسانید دیگری نیز روایت شده و احادیث دیگری از زید بن علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده اند که حاکی از آن است که زید علیه السلام خودش را امام نمی دانسته، بلکه به امامت پدران و برادرش علیهم السلام اقرار داشته است. (۱)

حدّثنا ابوالمفضّل، عن محمّد بن علی الأنزلی، عن الحسن بن محمّد العرنی عن یحیی بن یعلی الأسلمی، عن عمر بن موسی الوجیهی، عن زید بن علی علیهم السلام عن جابر بن عبد الله الأنصاری فی حدیث أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال له یوما: یا جابر اذا

۱- اثبات الهداه، ج ۲، ص ۵۶۳ ۵۶۴.

ص: ۱۵۵

ادرکت ولدی الباقر، فاقرأه منی السلام، أمیا أنه إسمی و أشبه النَّیاس بی، علمه علمی و حکمه حکمی، سبعة من ولده امناء معصومون أئمه أبرار و السابع مهديهم الذي يملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً ثم تلا رسول الله صلى الله عليه و آله: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا و أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَعَلَّ الْخَيْرَاتِ و أَقَامَ الصَّلَاةَ و إِيْتَاءَ الزَّكَاةَ» (۱).

زید علیه السلام می فرماید که برای ما حدیث کرده اند از جابر بن عبدالله انصاری در حدیثی که سول خدا صلی الله علیه و آله روزی به وی فرمود: ای جابر، هنگامی که فرزندم باقر را درک کردی از جانب من سلامش برسان؛ آگاه باش او همانم من و شبیه ترین مردم به من است. علم او علم من، و حکم او حکم من است. هفت نفر از اولادش امینهای معصوم، و امامهای نیکوکار می باشند و هفتمی مهدی ایشان است که زمین را از عدل و داد پر می کند چنانچه از ستم و بیدادگری پر شده. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله (این آیه را) تلاوت فرمود: و ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما راهنمایی می کنند و به ایشان انجام دادن کارهای خیر و به پاداشتن نماز و دادن زکوه را وحی کردیم. (۲)

حدَّثني الحسين بن محمّد الخزاعي، عن أحمد بن محمّد بن سعيد، عن جعفر بن علي الكندي، عن ابراهيم بن محمّد بن ميمون، عن المسعودي، عن أبي علي الفراهي، عن أبي خالد الواسطي، عن زيد بن علي، عن أبيه الحسين عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله يا حسين انت الإمام بن الإمام تسعه من ولدك أمناء معصومون و التاسع مهديهم، فطوبى لمن أحبهم و الويل لمن أبغضهم.

روایت شده از زید و او از پدرش امام زین العابدین علیه السلام و او از پدرش امام حسین علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای حسین، تو امام و فرزند امامی. نه نفر از اولاد تو امینهای معصوم اند، و نهمی مهدی ایشان است. پس خوشا حال کسی که ایشان را دوست بدارد و وای بر آنکه دشمنشان داشته باشد. (۳)

۱- سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۲- اثبات الهداه، ج ۲، ص ۵۶۴.

۳- اثبات الهداه، ج ۲، ص ۵۶۵.

حسین بن زید علیه السلام ، جدّ ششم امامزاده طاهر علیه السلام

حدّثنا محمّد بن جعفر التمیمی ، عن محمّد بن القاسم المحاربی ، عن هشام بن یونس ، عن القاسم بن خلیفه ، عن یحیی بن زید ، قال: سألت أبا عن الأئمّه فقال: الاثمه اثنا عشر أربعة من الماضیین و ثمانیه من الباقین ، قلت: فسّمهم یا أبا قال: أمّا الماضون فعلى بن أبی طالب و الحسن و الحسین و علی بن الحسین علیهم السلام ، و بعده عی ابنه و بعده محمّد ابنه ، و بعده علی ابنه ، و بعده الحسن ابنه ، و بعده الحجّه المهدی ، قلت: یا أبا فلست منهم؟ قال: لا ولکنّی من العتره ، قلت: فمن أين عرفت أسامیهم؟ قال: عهد معهود إلینا من رسول الله صلی الله علیه و آله .

برای ما حدیث کرده اند از یحیی پسر حضرت زید علیه السلام که گفت: از پدرم پرسیدم که امام ها چند نفرند؟ فرمود: امام ها دوازده نفرند . چهار نفر از گذشتگان و هشت نفر از باقی ماندگان . عرض کردم: ای پدر! نامشان را بیان فرما . فرمود: اما گذشتگان ، علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین علیهم السلام و از باقی ماندگان ، برادرم محمّد باقر و فرزندش جعفر صادق و بعد از او فرزندش علی و بعد از او فرزندش حسن و پس از وی حجّت مهدی است . عرض کردم: ای پدر ، تو از ایشان نیستی؟ فرمود: نه ، ولی من از عترتم . عرض کردم از کجا اسامی شان را دانستی؟ فرمود: سفارشی است که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما سپرده شده است . (۱)

حسین بن زید علیه السلام ، جدّ ششم امامزاده طاهر علیه السلام دومین فرزند حضرت زید بن علی علیهما السلام ، حسین است . وی مکّنی به ابو عبدالله و ابو عاتقه و ملقب به ذوالدمعه یا ذو العبره می باشد . حسین بن زید علیهما السلام شخصیتی والا و دانشمندی بزرگوار بود که علوم فراوانی را از امام صادق علیه السلام کسب کرد . او دارای کتابی است و در علم انساب نیز مهارت داشت: در زهد و عبادت کوشا و مردی ثقه و پرهیزکار و جلیل القدر و بزرگ خاندان زید

تاریخ ولادت و کنیه حسین بن زید علیه السلام

شهید علیه السلام بود. در میان بنی هاشم نیز مردی زباندار و دانا و دارای موقعیت خاص بوده است. اعقاب و اولاد حضرت زید علیه السلام نوعاً از مجاهدان و انقلابی‌ها بودند. حضرت حسین بن زید بن علی علیه السلام، جدّ ششم امامزاده طاهر علیه السلام که در شهر ری مدفون می‌باشد نیز از این امتیاز برخوردار بوده و از کسانی بود که با محمد و ابراهیم پسران عبدالله محض بن حسن بن حسن علیهم السلام خروج کرد و سپس برای مدّتی طولانی متواری گشت و چون او را تعقیب نکردند و اطمینان یافت که دستگیر نخواهد شد، خود را ظاهر ساخت. (۱) نگارنده سعی دارد در این مختصر شمه‌ای از حالات این سید جلیل القدر که جدّ ششم امامزاده طاهر علیه السلام شهر ری می‌باشد، تقدیم خوانندگان عزیز نماید تا بتواند چهره کامل تری از امامزاده طاهر علیه السلام و اجداد انقلابی آن حضرت در اذهان عمومی، ارائه دهد و مشمول شفاعت جدّش امام زین العابدین علیه السلام قرار گیرد.

تاریخ ولادت و کنیه حسین بن زید علیه السلام مورد تاریخ تولّد حضرت حسین بن زید علیه السلام اختلاف زیادی است، ولی مشهور و اتفاق اکثر علما این است که وی در شام و در سنه ۱۱۴ یا ۱۱۵ به دنیا آمده و در سنه ۱۹۰ یا ۱۹۱ در سن ۷۶ سالگی در مدینه طیبه در گذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. (۲) همچنان که از گفتار صاحب کتاب عمده الطالب (۳) فهمیده می‌شود، حسین بن

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۳۵۸.

۲- أعيان الشيعة، ج ۶، ص ۲۳؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۲۳؛ زید الشّهِيد عليه السلام، ص ۱۹۱؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۳۹۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۹، ص ۱۸۶؛ المنتظم، ج ۴، ص ۱۴۱؛ شاگردان مکتب ائمه، ج ۲، ص ۴۳.

۳- عمده الطالب، ص ۲۶۰؛ أعيان الشيعة، ج ۶، ص ۲۳؛ طبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۲۵؛ سر السلسله العلویّه، ص ۶۲؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۷۳؛ لباب الانساب، ج ۱، ص ۴۱۰؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۲۳.

چرا حسین بن زید علیهما السلام به ذوالدمعه ملقب شد؟

زید علیهما السلام هنگامی که پدر بزرگوارش به شهادت رسید ، هفت سال بیشتر نداشت و کتب تاریخ مادرش را اُم ولد دانسته اند . مرحوم علامه سید محسن امین رحمه الله در کتاب اعیان الشیعه (۱) به نقل از ابن عنبه ، در باره کنیه حسین بن زید علیهما السلام می نویسد که آن حضرت مکتبی به ابو عبدالله بود و پدر بزرگوارش حضرت زید بن علی علیهما السلامی نویسد که آن حضرت مکتبی به ابو عبدالله بود و پدر بزرگوارش حضرت زید بن علی علیهما السلام به جهت دوست داشتن جدّ مظلومش ابا عبدالله الحسین علیه السلام ، این کنیه را برای فرزند دلبندهش برگزیده است . عدّه دیگر از مورّخان و علمای انساب کنیه آن حضرت را «ابو عاتقه» ذکر کرده اند و علامه نوری رحمه الله در کتاب نجم الثاقب وی را به ابا عاتکه مکتبی دانسته است . (۲)

چرا حسین بن زید علیهما السلام به ذوالدمعه ملقب شد؟ اکثر مورّخان دو لقب ، که هر دو به یک معنا می باشد ، برای حسین بن زید علیه السلام جدّ ششم امامزاده طاهر علیه السلام نوشته اند که «ذوالدمعه» و «ذوالعبره» می باشد . دو کلمه دمع و عبر ، هر دو به معنای اشک ریختن است و حسین را صاحب اشک می گفتند . در اینکه چرا حسین را ذوالدمعه و یا ذوالعبره ملقب ساخته اند ، مورّخان دلایلی ذکر کرده اند: ۱ . حسین بن زید علیهما السلام را از آن جهت ملقب به صاحب اشک شد که برای پدرش زید و برادرش یحیی بسیار می گریست و آن قدر گریه کرد که چشمانش آسیب دید در اواخر عمر نابینا شد و در این زمینه یحیی پسرش روایت می کند که: مادرم به پدرم گفت: «ما أكثر بکاءک؛ چرا این قدر گریه می کنی؟» پدرم پاسخ داد: «و هل ترک السهمان والنّار سرورا؛ آیا دو تیر و آتش ، شادی و

۱- اعیان الشیعه ، ج ۶ ، ص ۲۴؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۳۵۸؛ رجال نجاشی ، ص ۵۲ .

۲- بحر الأنساب ، ص ۱۶۲؛ عمده الطالب ، ص ۲۶۰؛ زید الشهید ، ص ۱۹۱ .

حسین بن زید علیهما السلام از نظر علمای رجال

سروری برای من باقی گذاشته است؟!» (۱) صاحب کتاب أعیان الشیعه احتمال داده که منظور از تیر، آن دو تیری باشد که به پیشانی پدر و برادرش یحیی اصابت کرده است. و منظور از آتش یا آتش جهنم، یا آتشی که پدرش را با آن سوزاندند باشد. ۲. شاید علت ملقب شدن وی به ذوالدمعه به جهت گریه در تهجد و نماز شب بود. ۳. برخی دیگر گفته اند که علت ملقب شدن حسین بن زید علیهما السلام به ذوالدمعه به جهت کثرت گریه اش در هنگام تهجد و نماز پنجگانه بود. (۲) عقیده نگارنده این است که چون روایت پسر حسین بن زید علیهما السلام، جناب یحیی بن حسین بن زید علیهم السلام اشاره به سهم و نار دارد، لذا می توان احتمال اول را که اکثر مورخان پذیرفته اند، ترجیح داد؛ گرچه بکا و گریه اش، بیشتر هنگام نماز شب و نمازهای واجب بود.

حسین بن زید علیهما السلام از نظر علمای رجال حسین بن زید علیه السلام در سال ۱۱۴ ق به دنیا آمد و در سن هفت سالگی پدر بزرگوارش را از دست داد. کنیه اش ابو عبدالله و لقبش ذوالعبره و ذوالدمعه بود. هنگامی که پدرش، زید، به شهادت رسید غبار یتیمی بر سرش نشست، امام صادق علیه السلام سرپرستی او را به عهده گرفت و به خوبی تربیت کرد، و به او علم و دانش و حکمت آموخت. از این رو، اکثر علمای رجال، حسین بن زید علیهما السلام را جزء اصحاب امام صادق علیه السلام دانسته اند.

- ۱- أعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۴؛ مقاتل الطالیین، ص ۳۵۸ ۳۵۹؛ عمده الطالب، ص ۲۶۰؛ زید الشهید علیه السلام، ص ۱۹۱؛ ربع الابرار، ص ۱۵۱؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۲۳؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۴۵۴؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۳۹۱ ۳۹۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، پاورقی ص ۱۵۷؛ مقدمه صحیفه سجادیه، ص ۱۷؛ سراج الانساب، ص ۱۰۲؛ الشجره المبارکه، ص ۱۲۷؛ المجدی، ص ۱۵۹؛ منتخب التواریخ، ص ۳۰۸؛ الکنی والألقاب، ج ۲، ص ۲۵۰.
- ۲- احتمال ۲ و ۳ از کتاب أعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۴ نقل گردیده است.

ص: ۱۶۰

شیخ الطائفه طوسی رحمه الله در کتاب رجال خود (۱) در شماره ۲۱۹۸، حسین بن زید علیهما السلام را از اصحاب امام صادق علیه السلام برشمرده است. علامه حلی رحمه الله هم در کتاب خلاصه الأقوال (۲) می نویسد: الحسين بن زید بن علی بن الحسن علیهم السلام، ابو عبدالله، یلقب ذالدمعه، كان أبو عبدالله عليه السلام تبناه و رباه و زوجته بنت الأرقط، روى عن أبي عبدالله عليه السلام و أبي الحسن عليه السلام، و كتابه مختلف الروايه؛ حسين بن زید علیهما السلام، مكنتی به ابو عبدالله و ملقب به ذوالدمعه شد. امام صادق علیه السلام وی را فرزند خود خواند و او را بزرگ کرده و ختر ارقط را به حباله نکاحش درآورده است حسین بن زید علیهما السلام از امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده است. مطلب فوق را اکثر علمای رجال (۳) نوشته و حسین را ثقه دانسته اند. شیخ عیّاس قمی رحمه الله می نویسد: و كان ورعا و استفاد من أبي عبدالله الصادق عليه السلام علما كثيرا و أدبا جما و نال بسببه خير شاملاً. نسابه قرن هفتم هجری، مرحوم عزالدین اسماعیل بن الحسین الدیاجی المروزی در کتاب الفخری (۴) درباره حسین ذوالدمعه چنین می گوید: الحسين بن زید، ذوالعبره او الذمعه العالم المحدث الناسك مات و له ۷۶ سنه و كان رجل بنی هاشم لسانا و بیانا و نفسا و جمالاً. در کتاب المجدی (۵) هم نوشته شده است: فأصاب الحسين بن زید عن الصادق عليهم السلام علما كثيرا و كان الحسين ورعا.

۱- رجال طوسی، ص ۱۸۲.

۲- خلاصه الاقوال، ص ۱۱۸.

۳- الكنى واللقاب، ج ۲، ص ۲۵۰؛ رجال نجاشی، ص ۱۱۵؛ منتهی المقال، ج ۳، ص ۳۹؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۴۵۴؛ جامع الروات، ج ۱، ص ۲۴۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۸۶۹.

۴- الفخری فی أنساب الطالبین، ص ۳۸؛ أعيان الشيعة، ج ۶، ص ۲۵.

۵- المجدی فی أنساب الطالبین، ص ۱۵۹.

حسین ، تربیت شده امام صادق علیه السلام

و صاحب غایه الإختصار (۱) درباره حسین ذوالدمعه می گوید: من أعظمهم و كان سيّداً جليلاً و شيخاً أهله و كريم قومه و كان من رجال بني هاشم لساناً و بيانا و علماً و فضلاً و زهداً و احاطه بالنسب؛ حسين بن زيد عليهما السلام آقا و بزرگوار و محترم و دانای خاندانش و بخشنده قومش بود . وی از نظر زبان ، بیان ، علم پارسایی ، فضل و احاطه بر علم دودمان و انساب از رجال بنی هاشم به حساب می آمد . مرحوم علامه سید محسن امین رحمه الله در أعيان الشيعة در شرح حال جدّ خود که به حسین بن زيد عليهما السلام می رسد ، می نویسد: إنّه كان عالماً ، ورث علماً جمّاً من ابن عمّه الإمام جعفر الصادق عليه السلام ، محدّثاً ، مؤلّفاً ، نسّابه ، زاهداً ، عابداً ، خاشعاً ، ثقة ، ورعاً ، جليلاً و شيخاً أهله و كريم قومه و من رجال بني هاشم لساناً و بيانا و علماً و فضلاً و نفساً و جملاً و زهداً و إحاطه بالنسب؛ حسين ذوالدمعه ، مردی دانشمند بود که علوم بسیاری را از پسر عمویش امام جعفر صادق علیه السلام به ارث برد . او شخصی محدّث ، مؤلّف ، نسّابه ، پارسا ، عابد ، خاشع ، مورد اطمینان ، خدا ترس ، بزرگوار ، دانای خاندان و بخشنده و سخی قوم بود . و در زبان ، بیان ، علم ، فضل ، سلامت نفس ، زیبایی ، پارسایی و احاطه بر علم انساب و از رجال بنی هاشم بود . (۲)

حسین ، تربیت شده امام صادق علیه السلام هفت سال از عمر حسین بن زيد عليهما السلام نگذشته بود که غبار یتیمی بر سرش نشست ، و پدرش به شهادت رسید . پس از شهادت زيد بن علی عليهما السلام ، امام صادق عليهما السلام حسین را تحت تکفل خود گرفت و او را فرزند خود خواند و بزرگش نمود و به خوبی تربیت کرد ، و به او علم و دانش و حکمت آموخت . او در سایه لطف امام زندگی می کرد و تا اینکه بزرگ شد و حضرت امام صادق علیه السلام ، امّ کلثوم دختر محمّد الأرقط بن عبدالله الباهر بن علی بن الحسين بن

۱- .غایه الإختصار ، ص ۱۲ .

۲- .أعيان الشيعة ، ج ۶ ، ص ۲۴ .

حسین و قیام علیه ستمگران

علی بن ابی طالب علیهم السلام را برایش تزویج کرد. حضور حسین بن زید در محضر امام صادق علیه السلام باعث شد که علوم بسیاری از امام صادق علیه السلام کسب نماید. اصحاب تراجم نوشته اند: تبناه و رباه الصادق علیه السلام فأرثه علما جمًا و کان زاهدا؛ امام صادق علیه السلام، حسین را فرزند خود خواند و او را پرورش داد و علم فراوانی به او آموخت و او مردی زاهد و دیندار بود. از آن جا که حسین بن زید علیهما السلام، در دامان ولایت و امامت بزرگ شد و از محضرش کسب علم و معرفت نموده، لذا از روایات بزرگ و صاحب کتاب گردید. نجاشی و شیخ طوسی رحمه الله این مطلب را در کتبشان عنوان کرده و می نویسند: انّ له کتابا سمّیت بالاصُول. نظر صاحب أعیان الشیعه این است که موضوع کتاب، مجموع احادیث منقول از ائمه معصومین علیهم السلام بود. (۱)

حسین و قیام علیه ستمگران هنگامی که محمد بن عبدالله محض، معروف به نفس زکیه و برادرش ابراهیم، علیه دستگاه و حکومت جائر و غاصب عباسی قیام نمودند، جمعی از بنی هاشم و از جمله آنها حسین بن زید علیهما السلام و برادرش عیسی به حمایت از محمد و ابراهیم، علیه ستمگران و دولت غاصب عباسی در قیام شرکت کردند و به جنگ با عمال و سرسپردگان منصور دوانیقی، اولین خلیفه عباسی پرداختند. محمد در سال ۱۴۵ ق به کمک یاران خود، مدینه طیبه را از دست عمال منصور

۱- ر. ک: أعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۴؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۷۳؛ طبقات الکبری، ص ۳۲۵؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۵۸؛ لباب الأنساب، ج ۱، ص ۴۱۰؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۲۳ ۱۲۴؛ الکنی والألقاب، ج ۲، ص ۲۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۵۷؛ المجدی، ص ۱۵۹؛ منتخب التواریخ، ص ۳۰۸؛ زید الشهید، ص ۱۹۱؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۳۹۱ ۳۹۲؛ شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۴؛ عمده الطالب، ص ۲۶۰؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۴۵۵.

ص: ۱۶۳

خارج کرد و خود بر آن استیلا یافت. پس از استقرار، برادران و فرزندان خود را به جهت تبلیغ به اطراف و اکناف فرستاد، و ابراهیم نیز بصره را متصرف شد، اما آخر الامر هر دو برادر در جنگ با دشمن به شهادت رسیدند و حسین ذوالدمعه خود را از معرکه نجات داد و به خانه امام صادق علیه السلام پناهنده شد. بعضی مورخان نوشته اند: حسین بن زید علیهما السلام برای مدتی طولانی متواری گشت و چون او را تعقیب نکردند و اطمینان یافت که دستگیر نخواهد شد، خود را ظاهر ساخت. برادرش محمد بن زید علیهما السلام مورد محبت منصور عباسی قرار گرفته بود، وی را نزد خویش برد، لذا محمد به وسیله نامه برادرش حسین ذوالدمعه را از جانب منصور تأمین می داد. موقعی که از طرف منصور آسوده خاطر شد، علنا در مدینه آشکار شد، ولی با کسی تماس نگرفت و تا از کسی کاملاً اطمینان پیدا نمی کرد، او را به خانه خویش راه نمی داد. علی مقانعی، به سند خود از حسین بن زید علیهما السلام روایت کرده است که گفت: در نهضت محمد بن عبدالله، چهار تن از نوادگان امام حسین بن علی علیه السلام خروج کردند که من و برادرم عیسی از فرزندان زید بن علی علیهما السلام و موسی و عبدالله فرزندان امام جعفر بن محمد علیهما السلام و دیم. (۱) حسین بن زید علیهما السلام گوید: روزی گذار من به عبدالله بن حسن، که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواند، افتاد و چون مرا دید با دستش اشاره به من کرد. من به نزدش رفتم. همین که نمازش تمام شد رو به من کرد و گفت: ای برادرزاده، چون تو خود الآن صاحب اختیار و آزادی، دلم خواست تا پندی به تو دهم شاید خداوند تو را بدان سود بخشد. فرزندم، به راستی که خداوند تو را در جایی و مقامی قرار داده که کسی جز تو در آن مقام و جایگاه نیست و تو اینک در

۱- أعيان الشيعة، ج ۶، ص ۲۵؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۴۵۵؛ زید الشهيد علیه السلام، ص ۱۹۲؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۵۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۹۶؛ تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۲۵۸.

اختلا در تاریخ وفات و محل دفن حسین بن زید علیهما السلام

سین جوانی هستی و مردم دیده های خود را به تو دوخته اند؛ خوبی و بدی هم به سویت شتابانند، پس اگر کاری کنی شباهت به رفتار گذشتگان داشته باشد. معلوم است که خیر و خوبی به تو روی آورده و اگر کاری مخالف آنها انجام دهی، به خدا سوگند بدی و شرّی است که به سویت شتافته است، و همانا تو پدرانی پشت سرگذارده ای که نظیری در مقام و مرتبه نداشتند و نزدیک ترین پدارنت زید بن علی علیهما السلام است که من نه در میان خودمان و نه در میان دیگران، همانندش را ندیدم. و هرچه بالا روی به فضیلت و برتری بر خود کنی، چون علی بن الحسین و حسین بن علی و علی بن ابی طالب علیهم السلام. (۱)

اختلا در تاریخ وفات و محل دفن حسین بن زید علیهما السلام این است که وی در سال ۱۱۴ یا ۱۱۵ هجری در شام متولد شد و در سنه ۱۹۰ یا ۱۹۱ در سن ۷۶ سالگی در مدینه وفات یافت. (۲) اما عده ای از مورخان در این مسأله اختلاف کرده اند که ذیلاً به آن اشاره و مختار خود را بیان خواهیم نمود. ۱. ابن عنبه در کتاب عمده الطالب می نویسد: اما الحسین ذی العبره و یکنی ابا عبدالله و أمه ام ولد، و عمی فی آخر عمره، فزوج ابنته من المهدي محمد بن منصور العباسی و مات سنه ۱۳۵ هق و قیل سنه ۱۴۰؛ حسین ملقب به ذوالعبره و مکئی به ابا عبدالله. مادرش ام ولد بود و وی در آخر عمرش بر اثر گریه های زیاد کور شد. یکی از دخترانش را به مهدی عباسی تزویج نمود تا این که در سال ۱۳۵ یا ۱۴۰ وفات یافت. (۳) همین قول را جماعت دیگری از مورخین پذیرفته اند که در پاورقی به آن اشاره می شود. (۴)

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۳۵۹؛ قیام زید بن علی علیهما السلام، ص ۳۹۳.

۲- أعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۶؛ زید الشهید علیه السلام، ص ۱۹۷.

۳- عمده الطالب، ص ۲۳۲.

۴- سرالسلسله العلویّه، ص ۶۲؛ الأصبلی، ص ۲۴۸؛ الشجره المبارکه، ج ۱۲۸.

ص: ۱۶۵

۲. در کتاب تهذیب التهذیب می نویسد: قرأت بخط الذهبی أنه توفی فی حدود ۱۹۰ و له أكثر من ۸۰ سنة؛ حسین بن زید علیه السلام در حدود سال ۱۹۰ هجری وفات یافت و بالغ بر هشتاد سال عمر کرد. (۱) بنابراین اگر حسین ذی الدمه هنگام وفات خویش هشتاد ساله بود، پس او در سنه ۱۱۴ به دنیا آمده و در سال ۱۹۴ ه ق یا بیشتر وفات یافته است. اما از آن جایی که اکثر مورخان وفات وی را در سن ۷۶ سالگی نوشته اند، و شهادت پدر بزرگوارش حضرت زید علیه السلام به اجماع همه مورخان در سنه ۱۲۱ ق بود، و حسین هنگام شهادت پدر بزرگوار خود، هفت ساله بود، لذا می توان تولد آن حضرت را در سنه ۱۱۴ ق و وفات او را در سنه ۱۹۰ ق دانست. برای اثبات قول فوق، و ابطال اقوال دیگر، مرحوم علامه سید محسن امین رحمه الله می نویسد: در کتاب عمده الطالب به نقل از بحر الأنساب آمده است که وی در سنه ۱۳۵ وفات یافته و سید تاج الدین بن زهره در کتاب غایه الإختصار نوشته که حسین در سنه ۱۳۴ و ابن عنبه گفته که وی در سنه ۱۴۰ وفات یافته است. میرزا حسین نوری رحمه الله در کتاب نجم الثاقب می نویسد: که وی در سنه ۱۲۵ وفات یافته و در خاتمه مستدرکات، قائل شده که وفات حسین در سنه ۱۳۵ بوده که این خود دلالت بر بطلان این اقوال دارد، زیرا اگر وفات پدر حسین، یعنی حضرت زید علیه السلام را در حدود سنه ۱۲۰ ق، و وفات خود حسین را در سنه ۱۳۵ یا ۱۲۵ یا ۱۴۵ بدانیم، دچار مشکل می شویم، چون به اتفاق جمیع مورخین وی هنگام شهادت پدر خود، هفت سال داشته و اگر هنگام وفاتش را با یکی از تواریخ فوق محسوب کنیم، وی حدود ۲۰ یا ۱۹ یا ۱۰ یا ۳۰ سال بیشتر نخواهد داشت، و حال آنکه به اجماع مورخان سن آن بزرگوار در حال وفات ۷۶ سال بود و این خود اقوال چهارگانه بالا را باطل می نماید. (۲)

۱- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰۵؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۷۶؛ التحف شرح الزلف، ص ۱۳۹؛ أعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۶.

۲- أعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۴.

ص: ۱۶۶

دلایل دیگری که می توان براساس آنها وفات حسین ذوالدمعه را در سنه ۱۹۰ ق دانست ، از قرار زیر می باشد: الف . اکثر مورخان نوشته اند که حسین ذوالدمعه ، دختر خود را به حباله نکاح مهدی عباسی در آورد و مهدی خود ، در سن ۴۳ سالگی و در سال ۱۶۹ ق وفات یافت و تولد او در سنه ۱۲۷ ق بود . پس اگر حسین در سال ۱۳۵ ق وفات یافته باشد و ازدواج دخترش با مهدی هم در همان سال باشد ، می بایست سنّ مهدی عباسی در حین ازدواج ۹ یا ۱۰ سال باشد که این بعید است . ب . برادر حسین ذوالدمعه ، یحیی ، بزرگ ترین فرزندان زید علیه السلام بوده و شهادت یحیی در سنه ۱۲۵ ه ق و عمرش ۱۸ سال بوده است . پس اگر مرگ حسین را در سال ۱۳۵ ه ق در سن ۷۶ سالگی بدانیم ، هر آینه سنّش در زمان شهادت برادر ۶۶ سال می شود ، پس چگونه می توان ادعا نمود که حسین از یحیی کوچک تر است! لذا معلوم می گردد که وفات حسین در سنه ۱۹۰ هجری می باشد . ج . وانگهی اگر قائل شویم که سنّ حسین بن زید ۷۶ سال بود و در سال ۱۵۳ وفات یافت ، لازم می آید که وی نوزده سال از پدر خود بزرگ تر باشد ، زیرا حضرت زید علیه السلام در سنه ۱۲۱ ق و در سن ۴۳ سالگی به شهادت نایل گشته است . د . حسین ذوالدمعه از امام کاظم علیه السلام روایت می کند ، و امام علیه السلام در سنه ۱۲۹ ق متولد شده است ، اگر وفات حسین سنه ۱۳۵ ق باشد ، در این هنگام امام شش ساله بود که حسین از آن حضرت روایت می کرد و این بعید است . پس با دلایل فوق معلوم می شود که حسین در سنه ۱۹۰ وفات یافته است . درباره مکان رحلت وی نیز میان مورخان اختلاف است و بعضی از مورخان محل رحلت ایشان را مدینه و پاره ای بصره نوشته اند .

ص: ۱۶۷

تألیفات حسین بن زید الشہید علیہ السلام

علاّمہ سید محسن امین رحمہ اللہ در أعیان الشیعہ (۱) می نویسد: کَانَ یسکن المدینہ المنورہ کما یدلّ علیہ قول الشیخ (۲) ، اَنّہ مدنی؛ وی در مدینہ منورہ ساکن بود ، کما این کہ سخن شیخ طوسی رحمہ اللہ بر این دلالت می کند کہ او مدنی است . گفتار اَبی فرج اصفہانی مبنی بر اینکہ وی در منزل امام جعفر صادق علیہ السلام در مدینہ بزرگ شد و بعد از قتل محمّد بن ابراہیم از مخفی گاہ خود بیرون آمد ، دلالت می کند کہ حسین بن زید علیہ السلام تا آخر عمر در مدینہ بوده است . (۳) ذہبی گفته است کہ وی ساکن کوفہ بود و قبری کہ در حوالی حلّہ است ، از آن حسین می باشد . برای توجیہ این قول باید گفت: هنگامی کہ محمّد بن ابراہیم بہ قتل رسید ، وی در کوفہ مخفی شد و بعدہا خود در مدینہ ظاہر شد و عاقبت بہ کوفہ مراجعت نمود و در همان جا وفات یافت . مرحوم ابوالفرج اصفہانی ورودش را بہ مدینہ ثبت نموده ، اما بہ خروجش از مدینہ بہ کوفہ اشارہ نموده است . ۴

تألیفات حسین بن زید الشہید علیہ السلامحسین بن زید علیہ السلام ، از علما ، محدّثین و زہاد زمان خود بود و می توان گفت کہ توصیف علاّمہ سید محمّد امین رحمہ اللہ دربارہ او بہترین توصیف است: اَنّہ کان عالماً ، ورث علماجمّاً من ابن عمّہ الامام جعفر الصادق علیہ السلام ، محدثاً ، مؤلفاً ، نسابہ ، زاہدا ، عابدا ، خاشعاً ، ثقہ ، ورعاً ، جلیلاً ، شیخ اہلہ و کریم قومہ ، من رجال بنی ہاشم لساناً ، و بیاناً و علماً و فضلاً و نفساً و جمالاً و زہداً و إحاطہ بالنسب؛ یعنی حسین ذولدمعہ ، مردی دانشمند بود کہ علوم بسیاری را از پسر عموی خود امام جعفر صادق علیہ السلام بہ ارث برد . او شخصی محدّث ، مؤلف ، نسابہ ، پارسا ، عابد ، خاشع ، مورد اطمینان ، خدا ترس و بزرگوار دانای خاندان و بخشندہ و سخی

۱- .أعیان الشیعہ ، ج ۶ ، ص ۲۵ .

۲- .رجال شیخ طوسی رحمہ اللہ ، ص ۱۸۲ .

۳- .مقاتل الطالیین ، ص ۳۵۹ .

تعداد فرزندان حسین ذوالدمعه و اعقاب وی

قوم خود بود و در زبان، بیان، علم، فضل، سلامت نفس، زیبایی، پارسایی و احاطه بر علم انساب، از رجال بنی هاشم بود. (۱)

تمایل او به فرقه زیدیه هیچ اصلی ندارد، بلکه خود زیدیه به جهت قیام حسین بن زید علیه السلام بر علیه دستگاه غاصب عباسی، وی را به عنوان یکی از ائمه خود محسوب می کنند. (۲) اکثر علمای امامیه قائلند که حسین ذوالدمعه یکی از چهارصد مصنفی هستند که از امام جعفر الصادق علیه السلام روایت می کردند و هر کدام جداگانه کتابی نوشتند و نام آن را الاصول (۳) نهادند.

نجاشی در رجال (۴)، در همین زمینه می نویسد: انّ له کتاب، و کتابه مختلف الروایه. شیخ طوسی رحمه الله هم در کتاب الفهرست (۵) خود می نویسد: الحسین بن زید علیه السلام، له کتاب، رواه حمید بن ابراهیم بن سلیمان عن الحسین بن زید علیه السلام. علی الظاهر، کتاب حسین ذوالدمعه باید مجموعه احادیث مروی از امام جعفر صادق علیه السلام باشد. اما اینکه وی در علم انساب هم تألیفی داشته یا نه، سندی وجود ندارد، مگر عبارت «احاطه بالنسب» که در توصیف او آمده است. لذا تنها تألیف وی، همان کتاب الاصول در روایات منقول از امام جعفر صادق ۷ می باشد.

تعداد فرزندان حسین ذوالدمعه و اعقاب ویدر باره فرزندان حسین بن زید علیهما السلام میان علما اختلاف است که ذیلاً به آن اشاره می نماییم: أبو نصر بخاری در کتاب سر السلسله العلویه (۶) تعداد فرزندان حسین ذوالدمعه را

- ۱- همان، ص ۲۴.
- ۲- التحف شرح الزلف، ص ۱۳۸.
- ۳- همان، ص ۲۵.
- ۴- رجال نجاشی، ص ۵۲.
- ۵- فهرست، شیخ طوسی رحمه الله، ص ۱۰۸.
- ۶- سر السلسله العلویه، ص ۶۱؛ تهذیب الأنساب، ص ۱۹۰.

ص: ۱۶۹

هفت تن برشمرده که نسابه نیمه قرن چهارم، مرحوم أبو جعفر شیخ الشریف العیبدلی هم از این قول را پذیرفته است که آن اسامی به شرح زیر می باشد. ۱. عبدالله، ۲. قاسم، ۳. یحیی، که مادر این سه تن خدیجه بنت عمر الأشرف بن علی بن الحسین السجاد علیه السلام بوده و هر سه هم نسل داشته اند. ۴. علی الأصغر، ۵. حسین، ۶. اسحاق، ۷. محمّد. نسابه قرن پنجم هجری، ابوالحسن علی بن محمّد بن علی بن محمّد العلوی العمری در کتاب المجدی (۱) تعداد فرزندان حسین ذوالدمعه را ۲۷ تن بر می شمارد که نه تن آن مؤنث و هجده تن آن ذکور می باشد. اسامی دختران عبارت اند از: ۱. میمونه، ۲. علی الأكبر، ۳. علی، ۴. حسین، ۵. زید، ۶. ابراهیم، ۷. محمّد، ۸. عقبه، ۹. یحیی الأصغر، ۱۰. احمد، ۱۱. اسحاق، ۱۲. قاسم، ۱۳. حسن، ۱۴. محمّد الأصغر، ۱۵. عبدالله، ۱۶. جعفر الاکبر، ۱۷. عمر، ۱۸. جعفر. مرحوم علامه سید محسن امین رحمه الله هم این قول را در کتاب أعیان الشیعه (۲) ذکر کرده است، اما اقوال مشهور میان علمای انساب به شرح زیر است: ۱. عیبدلی در تهذیب الانساب (۳) هفت فرزند برای حسین بن زید ذکر کرد، که قبلاً اشاره شد. ۲. عُمری در المجدی (۴) می نویسد: فأما الجعفران و عمر و محمّد الأصغر و أحمد و یحیی الأصغر و زید و ابراهیم و عقبه، فهم تسعه لم نذكر لهم عقباً؛ اما از نه تن از فرزندان حسین بن زید که نام دو تن از آنان جعفر و بقیه عمر، محمّد اصغر، احمد، یحیی اصغر، زید، ابراهیم و عقبه می باشند، فرزندی ذکر نشده است.

۱- المجدی، ص ۱۶۰؛ أعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۶؛ زید الشهد علیه السلام، ص ۱۹۶.

۲- أعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۶؛ زید الشهد علیه السلام، ص ۱۹۶.

۳- تهذیب الأنساب، ص ۱۹۰.

۴- المجدی، ص ۱۵۹، ۱۶۰.

ص: ۱۷۰

ذکر سه روایت از حسین بن زید بن علی علیهما السلام

نتیجه سخن فوق این است که ادامه نسل حسین از فرزندان دیگرش است . ۳ . نَسَباً به قرن ششم ، مرحوم بیهقی در کتاب لباب الأنساب (۱) تعداد فرزندان معقّب از حسین بن زید علیه السلام را شش تن به اسامی یحیی ، علی ، قاسم ، محمد ، اسحاق و عبدالله دانسته است . ۴ . نَسَباً به قرن هفتم ، مروزی الأزورقانی در کتاب الفخری (۲) باقی مانده از نسل حسین ذوالدمعه را تنها از سه فرزند او به اسامی حسین و یحیی و علی ، دانسته است . همین قول را امام فخر رازی در کتاب الشجره المبارکه (۳) و ابن طقطقی در کتاب الأصبلی (۴) و ابن عنبه در کتاب عمدہ الطالب (۵) و سیّد عبدالرحمن کیای گیلانی از علمای انساب قرن دهم هجری در کتاب سراج الأنساب (۶) برگزیده است . لذا برای تقریب و توجیه این اختلافات ، باید گفت: اعقاب حسین ذوالدمعه هفت تن بوده و تا قرن ششم هم ادامه داشته است ، اما از ابتدای قرن هفتم ، اعقاب و نسل حسین بن زید علیه السلام فقط از سه تن آنها به اسامی حسین و یحیی و علی ادامه پیدا کرده و مابقی منقرض گشته اند که علما متعرض آن نشده اند ، لذا متفقا نسل آن حضرت را از سه فرزند مذکور بیان داشتند .

ذکر سه روایت از حسین بن زید بن علی علیهما السلام عهده گرفتن سرپرستی حسین بن زید از سوی امام صادق علیه السلام و حضور حسین در محضر امام صادق علیه السلام و کسب معرفت و استماع روایت از حضرتش ، سبب شد که حسین بن زید کتابی را که مجموع روایات شنیده شده از پدر و جدّ و پسر عمویش امام جعفر صادق علیه السلام بود ، جمع آوری و تألیف نماید ، لذا ما در این کتاب سه روایت را

۱- لباب الأنساب ، ج ۲ ، ص ۵۴۲ ۵۴۳ .

۲- الفخری ، ص ۳۹ .

۳- الشجره المبارکه ، ص ۱۲۷ ۱۲۸ .

۴- الأصبلی ، ص ۲۴۸ .

۵- عمدہ الطالب ، ص ۲۳۲ .

۶- سراج الأنساب ، ص ۱۰۲ .

ص: ۱۷۱

از حسین ذوالدمعه به شما خوانندگان عزیز تقدیم می کنیم:

حدّثنا حمزه بن محمّد بن أحمد بن جعفر بن محمّد بن زید بن علی بن الحسن بن علی بن محمد بن سعید الکوفی مولى بنی هاشم قال: أخبرنى القاسم بن محمّد بن حمّاد ، قال: حدّثنا غياث بن ابراهيم ، قال: حدّثنا حسين بن زید بن علی ، عن جعفر بن محمّد ، عن أبيه ، عن آبائه ، عن علی بن علی بن علیهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله أبشروا ثلاث مرات إنّما مثل امتی کمثل غيث لا يدرى أوله خير أم آخره ، إنّما مثل امتی کمثل حديقه أطعم منها فوج عاماً ، ثم أطعم منها فوج عاماً ، لعل آخرها فوجا يكون أعرضها بحرا و أعمقها طولا و ضرعا ، و أحسنها جنّي ، و كيف تهلك أمّه أنا أوّلها و اثنا عشر من بعدى من السعداء و أولى الألباب و المسيح عيسى بن مريم آخرها ، ولكن يهلك من بين ذلك نتج الهرج ليسوا منى و لست منهم . (۱)

حسین بن زید علیهما السلام از پدر و اجدادش از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مژده باد شما را سه مرتبه حضرت تکرار نمود همانا مثل امت من ، مثل بارانی است که روشن نیست آغازش نیکوتر است یا انجامش . همانا مثل امت من ، مثل باغی است که به سالی گروهی از آن خوردند ، سپس گروهی دیگر در سالی ، شاید آخر آن گروهی پهناتر و ژرف تر باشد از جهت طول و فرع و نیکوتر از حیث چیدن ، و چگونه نابود گردد امتی که من پیشرو آن هستم و دوازده تن پس از من از نیکبختان صاحبان خرد و عیسی بن مريم آخر آن هستند ، اما میان آن اول و آخر ، زادگان هرج و مرج نابود گردند و ایشان از من نیستند و من از ایشان نیستم .

محمّد بن علی بن الحسن بن باسناده عن شعيب بن واقد ، عن الحسين بن زید ، عن الصادق جعفر بن محمّد ، عن آبائه علیهم السلام قال: و نهی رسول الله صلى الله عليه وآله عن السواك فى الحمام؛

حسین بن زید علیهما السلام از امام صادق و آن حضرت هم از آبا و اجدادش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسواک زدن در حمام را نهی کرد . (۲)

۱- .خصال ، شیخ صدوق رحمه الله ، ج ۲ ، ص ۴۷۵ ، روایت ۳۹؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام ، ج ۱ ، ص ۵۲ ، ح ۱۸ .

۲- .وسائل الشیعه ، ج ۲ ، ب ، ۱۱ ، ص ۲۵ ، ح ۱۳۷۷ .

ص: ۱۷۲

یحیی بن حسین ذوالدمعه ، جد پنجم امامزاده طاهر علیه السلام

محمّد بن علی بن الحسین باسناده عن شعيب بن واقد ، عن الحسين بن زيد ، عن الصيادق ، عن آبائه عليهم السلام في حديث المناهي قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ما زال جبرئيل يوصيني بالسواك حتى ظننت أنه سيجعله فريضه؛

حسین بن زید علیه السلام از آبای گرامی اش علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که آن حضرت فرمود: هر موقع جبرئیل بر من وارد می شد به مسواک کردن مرا وصیت می نمود ، تا جایی که گمان بردم به زودی آن را از فرائض قرار خواهد داد . (۱)

یحیی بن حسین ذوالدمعه ، جد پنجم امامزاده طاهر علیه السلام شرح حال یحیی بن حسین بن زید علیه السلام اطلاع دقیقی در منابع و مآخذ موجود نیست ، جز این که پاره ای از مورخان و علمای رجال و انساب در عدد فرزندان و تاریخ وفات وی بحث نموده اند . مؤلف الاصلی در باره یحیی بن حسین می گوید: کان سیداً جلیلاً شیخاً أهله (۲) ، محدثاً (۳) ، و کان له نباهه (۴) ، حسن (۵) ، و وجه آل ابی طالب علیه السلام . کنیه وی ابوالحسین (۶) و از اصحاب امام کاظم علیه السلام می باشد و در وثاقت و امانت وی همین بس که یکی از شهود وصیت امام موسی کاظم علیه السلام به پسرش امام علی الرضا علیه السلام قرار گرفته است . (۷)

۱- وسائل الشیعه ، ج ۲ ، ب ، ۱ ، ص ۹ ، ح ۱۳۱۹ .

۲- الاصلی فی أنساب الطالبیین ، ص ۲۴۹ .

۳- تاریخ بغداد ، ج ۱۴ ، ص ۱۸۹؛ أعیان الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۲۸۹؛ دائره المعارف الشیعه العامه ، ج ۱۸ ، ص ۴۷۹؛ الشجره المبارکه ، ص ۱۲۸؛ التحف شرح الزلف ، ص ۱۳۹ .

۴- أعیان الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۲۸۹؛ المجدی ، ص ۱۶۶ .

۵- دائره المعارف الشیعه العامه ، ج ۱۸ ، ص ۴۷۹ .

۶- الاصلی ، ص ۲۴۹؛ ریاض الأنساب ، ج ۲ ، ص ۲۳؛ المجدی ، ص ۱۶۶ .

۷- رجال شیخ طوسی رحمه الله ، ص ۱۶۰؛ أعیان الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۲۸۹ .

ص: ۱۷۳

یحیی بن حسین از نظر علمای رجال

مادر وی ، خدیجه دختر عمر بن امام زین العابدین علیه السلام (۱) یا خدیجه دختر امام محمد باقر علیه السلام می باشد (۲) که به احتمال قوی اولی صحیح باشد . در مورد مادر یحیی نوشته اند که او خاتونی فاضله و محدّثه بود . علامه مجلسی رحمه الله در بحارالانوار (۳) از وی حدیثی را نقل می نماید که خدیجه گفت: من شنیدم از عمم امام محمّد باقر علیه السلام که فرمود: إنّما تحتاج المرأة فی المآتم إلى النوح لتسهیل دمعتها ، و لا ینبغی أن تقول هجوا ، فإذا جاء الیل فلا ینبغی أن تؤذی الملائکه بالنوح . زن در مصیبت و مجلس ماتم ، نیازمند به نوحه گری است ، تا اشکش فرو ریزد ، ولی البته باید از سخن لغو و بیهوده خودداری نماید و چون شب فرار رسید ، دیگر با نوحه و زاری باعث اذیت ملائکه نشود . (۴) خدیجه همچنان از عبدالله بن ابراهیم بن محمد الجعفری ، در مورد به اسارت بردن سادات حسنی از مدینه به بغداد روایت کرده است که در منابع زیر موجود می باشد . (۵)

یحیی بن حسین از نظر علمای رجال یحیی سیدی جلیل و راوی حدیث بود و از پدر خود ، حسین ذوالدمعه ، و عموهای خود ، عیسی و محمد ، فرزندان زید شهید علیه السلام و از امام کاظم علیه السلام و از امام رضا علیه السلام و از اسماعیل و احمد بن کاظم علیهم السلام روایت می کرد . جماعتی از جمله ، علی بن حفص بن عمر العبسی ، علی بن محمد بن عیسی البزاز ، از یحیی روایت کرده اند . ۶

- ۱- أعیان الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۲۸۹ .
- ۲- بحارالأنوار ، ج ۱۱ ، ص ۱۸۳؛ ریاحین الشریعه ، ج ۴ ، ص ۱۹۶؛ أعلام النساء ، ص ۳۲۶ .
- ۳- الکافی ، ج ۱ ، ص ۳۵۸ ، ح ۱۷ .
- ۴- جامع الروات ، ج ۲ ، ص ۴۵۷؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۷۷؛ أعیان الشیعه ، ج ۶ ، ص ۳۱۲؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۲۳ ، ص ۱۸۹؛ أعلام النساء ، محمد الحسّون ، ص ۳۲۶؛ ریاحین الشریعه ، ج ۴ ، ص ۱۹۶ .
- ۵- أعیان الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۲۸۹؛ تاریخ بغداد ، ج ۱۴ ، ص ۱۸۹؛ دائره المعارف الشیعه ، ج ۱۸ ، ص ۴۸۰ .

تاریخ وفات ، محل دفن و تعداد فرزندان یحیی بن حسین

در مورد مذهب یحیی بن حسین و اینکه آیا او مؤلف کتاب انساب آل ابی طالب است ، میان علمای رجال اختلاف است . اکثر علمای رجال ، یحیی را از اصحاب امام کاظم علیه السلام برشمرده و قائل بر این هستند که وی مذهب «واقفیه» داشته است . (۱) اما علامه سید محسن امین رحمه الله در کتاب اعیان الشیعه (۲) ، شدیداً با این قول مقابله کرده و می نویسد: بعید است که وی مذهب واقفیه داشته باشد؛ زیرا مرحوم کلینی رحمه الله در باب نصّ بر امامت امیر رضا علیه السلام روایت می کند که امام کاظم علیه السلام به هنگام وصیت یحیی را یکی از شهود خود قرار داد ، لذا بعید است که امام کاظم علیه السلام چنین شخصی را که بر مذهب واقفیه بوده ، از شهود وصیت خود قرار دهد . در اینکه آیا یحیی بن حسین ، مؤلف کتاب انساب آل ابی طالب علیه السلام بود هم میان علما اختلاف است . مرحوم آیه الله العظمی خویی قدس سرهمی فرماید که: به تحقیق یحیی بن حسن بن جعفر با یحیی بن حسین اشتباه شده ، و یحیی چنین تألیفی نداشته است . (۳)

تاریخ وفات ، محل دفن و تعداد فرزندان یحیی بن حسین خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد می نویسد: یحیی در بغداد ساکن بود ، و در روز چهارشنبه ، ربیع الآخر سال ۲۰۷ وفات یافت ، و وی را در مقابر قریش در کاظمین دفن نمودند و مأمون عباسی بر جنازه وی نماز خواند . (۴)

- ۱- رجال شیخ طوسی رحمه الله ، ص ۳۴۷؛ خلاصه الاقوال ، علامه حلی رحمه الله ، ص ۴۱۶؛ منتهی المقال ، ج ۷ ، ص ۱۷؛ معجم الرجال الحدیث ، ج ۲۰ ، ص ۴۴ ۴۵ .
- ۲- اعیان الشیعه ، ج ۱۰ ، ص ۲۸۹ .
- ۳- معجم الرجال الحدیث ، ج ۲۰ ، ص ۴۳ ۴۵ .
- ۴- تاریخ بغداد ، ج ۱۴ ، ص ۱۸۹؛ موسوعه العتبات المقدسه ، ج ۱۰ ، ص ۱۳؛ ریاض الأنساب ، ج ۲ ، ص ۲۴ .

ص: ۱۷۵

مرحوم سید محسن امین رحمه الله می نویسد: توفی بغداد سنه ۲۰۹ او ۲۱۰ و صلی علیه المأمون ، و کان له نباهه ، و خرج المأمون فی جنازته ماشیا . (۱) بعضی از مورخان وفات یحیی را در سنه ۲۲۰ ق (۲) و عدّه دیگر در سنه ۲۳۷ ق (۳) نوشته اند که علی التحقیق ، دو قول اخیر خطا می باشد ؛ زیرا به اجماع مورخان مأمون بر جنازه یحیی بن حسین نماز خوانده و خود مأمون در سنه ۲۱۸ وفات یافته است . معقول نیست که قائل به وفات یحیی در سنه ۲۲۰ یا ۲۳۷ باشیم . بالجمله می توان احتمال داد که یحیی در سنه ۲۰۹ ق در بغداد وفات یافته است ؛ زیرا اکثر مورخان این قول را پذیرفتند . در پانزده فرسنگی مشهد مقدس ، و در یک کیلومتری از قریه میامی ، آرامگاهی با صولت در دامنه کوهی نور افشانی می کند که به مزار یحیی بن حسین شهرت پیدا کرده است . جناب آقای کاظم مدیر شانه چی سنگ نبشته قبر را خود خوانده و در کتابش به نام مزارات خراسان می نویسد که بر روی قبر نوشته شده بود: امامزده بر حق یحیی بن حسین ذوالدمعه بن زید الشهید بن الامام زین العابدین بن الحسین الشهید بن علی بن ابی طالب کرم الله وجهه ... ذی العقده سنه سبع و ثلاثین و تسعمائه (۹۳۷) به سعی و اهتمام الملك الحمید امیر مبارز الدوله و الدینا و الدین شیخ أبو سعید مدالله تعالی معالیه ... (۴) از آنجایی که گزارشات خطیب بغدادی ، و نقل سید محسن امین رحمه الله از واقعیات مسلم تاریخ است و جمع کثیری از مورخان و علمای انساب آن را تأیید می نمایند .

- ۱- أعيان الشيعة ، ج ۱۰ ، ص ۲۸۹؛ منتهی الآمال ، ج ۲ ، ص ۱۲۳؛ عمده الطالب ، ص ۲۳۲ .
- ۲- الأصيلی ، ص ۲۴۹؛ الفخری ، ص ۳۹؛ لباب الانساب ، ج ۲ ، ص ۵۴۳؛ المجدی ، ص ۱۶۶ .
- ۳- دائره المعارف ، ج ۱۸ ، ص ۴۷۹ .
- ۴- مزارات خراسان ، ص ۲۲ .

تعداد فرزندان عیسی بن یحیی ، جدّ چهارم امامزاده طاهر علیه السلام

لذا موضوعی برای مزار یحیی بن حسین ذوالدمعه در خراسان باقی نخواهد ماند . بلکه نگارنده احتمال می دهد که میامی مرقد یحیی بن یحیی بن حسین بن زید علیه السلام یا یحیی الاصغر بن حسین بن زید علیه السلام باشد . والله العالم . اما در مورد تعداد فرزندان یحیی بن حسین بن زید علیه السلام اختلافی نیست ، و نسابه قرن پنجم ، عمری تعداد فرزندان یحیی را ۲۸ تن اعم از مدگر و مؤنث برشمرده است . (۱) علمای انساب ، در اینکه از چند فرزند یحیی ، نسلی مانده است ، اختلاف کرده اند . شماری از مورخان برای هفت و بعضی برای هشت فرزند ذکور یحیی بن حسین ، تداوم نسل ذکر کرده اند ، آن هم با اختلاف اسامی که عبارت اند از: قاسم (۲) ، حسن زاهد ، حمزه ، محمّد الأصغر ، عیسی ، یحیی ، عمر و احمد (۳)

تعداد فرزندان عیسی بن یحیی ، جدّ چهارم امامزاده طاهر علیه السلام از زندگانی و تاریخ تولد و وفات عیسی بن یحیی بن حسین بن زید علیه السلام ، جدّ چهارم امامزاده طاهر علیه السلام ، اطلاع دقیقی در دست نیست ، جز اینکه در کتاب سرالسلسله العلویه (۴) آمده است که مادر وی ام ولد بود و همه علمای انساب متفق اند که نسل این سید جلیل از هفت فرزند او به اسامی زیر بوده است:

۱. ابوالعبّاس احمد ، ۲. ابوالحسن علی ، که مادر این دو تن ام کلثوم ، دختر زید بن عیسی بن زید علیه السلام بوده است . (۵)

-
- ۱- .المجدی ، ص ۱۶۶؛ سرالسلسله العلویه ، ص ۶۲؛ تهذیب الانساب ، ص ۱۹۰؛ الشجره المبارکه ، ص ۱۲۸؛ الفخری ، ص ۳۹ .
 - ۲- .بنا به قول ، ریاض الأنساب ، ج ۲ ، ص ۲۴؛ الفصول الفخریه ، ص ۱۵۲؛ سراج الأنساب ، ص ۱۰۲؛ الفخری ، ص ۳۹ .
 - ۳- .تهذیب الأنساب ، ص ۱۹۰؛ لباب الأنساب ، ج ۲ ، ص ۵۴۳؛ الأصبلی ، ص ۲۴۹ .
 - ۴- .سر السلسله العلویه ، ص ۶۴ .
 - ۵- .الفخری ، ص ۴۳ .

تعداد فرزندان حسین بن عیسی، جدّ سوّم امامزاده طاهر علیه السلام

۳. احمد ، ۴. محمّد الأعلم ابو جعفر ، ۵. حسین الأحوال ، ۶. یحیی ابن مریم ، ۷. وزید ابوالطیب . (۱) لازم به ذکر است بعضی مورّخان ، فرزندان عیسی بن زید علیه السلام را با عیسی بن یحیی بن حسین بن زید علیه السلام ، اشتباه گرفته و فرزندان عیسی بن زید علیه السلام را به عیسی بن یحیی نسبت داده اند . یکی از نوادگان عیسی بن یحیی ، ابو زید عیسی بن محمّد بن أحمد بن عیسی بن یحیی بن الحسین بن زید علیه السلام ، از علمای بزرگ زیدیّه و فقیه متکلم ، ساکن در شهر ری بود که در سنه ۳۲۶ وفات یافت و فرزندی از خود به جای نگذاشت؛ لذا پسر برادرش ، زید بن الحسین بن احمد بن عیسی بن یحیی ، از وی ارث برده است . دیگر از احفاد عیسی بن یحیی ، ابو طاهر الوارث محمّد بن الحسن بن زید بن الحسن بن أحمد بن عیسی بن یحیی بن الحسین بن زید علیه السلام می باشد ، که مادرش فاطمه ، دختر أحمد بن جعفر بن محمّد بن عبدالله بن محمّد بن الحسن بن الحسین بن سجّاد علیه السلام بوده است . (۲)

تعداد فرزندان حسین بن عیسی ، جدّ سوّم امامزاده طاهر علیه السلام از حالات حسین بن عیسی ، اطلاع دقیقی در دست نیست ، جز اینکه علمای انساب لقب او را «احول» دانسته و ادامه نسل حسین بن عیسی را تنها از یک پسر ، به نام «حسن مجتهد» ذکر کرده اند . باید متذکر شد که اجداد امامزاده طاهر علیه السلام ، غالباً از علما ، فقها ، قضات و نقبای بلاد بوده اند . در این میان ، حسن مجتهد ، جدّ سوم امامزاده طاهر علیه السلام نیز از این قاعده

-
- ۱- تهذیب الأنساب ، ص ۱۹۳؛ سراج الأنساب ، ص ۱۰۳؛ ریاض الأنساب ، ج ۲ ، ص ۲۷؛ الفصول الفخریّه ، ص ۱۵۴؛ الأویلی ، ص ۲۶۷؛ الفخری ، ص ۴۳؛ سرّ السلسله العلویّه ، ص ۶۳ .
 - ۲- سرّ السلسله العلویّه ، ص ۶۳ .

تعداد فرزندان حسن بن حسین ، جدّ دوم امامزاده طاهر علیه السلام

مستثنا نبود . علمای انساب درباره او گفته اند که کنیه او ابو محمّد المطهر و قاضی شهر حلب و دمشق بود . (۱) در اینکه چرا حسن مجتهد را مکّنی به ابو محمّد المطهر نموده اند ، فخر رازی در کتاب الشجره المبارکه می نویسد: إنّما قبل مطهرا لآنه ولد مختونا؛ از آن جهت وی را مطهر ملقب ساخته اند که ختنه شده ، متولّد شد . (۲) متأسفانه از تاریخ تولّد و وفات و حالات این سید جلیل القدر ، حسن بن حسین بن عیسی ، اطلاع دقیقی در دست نیست ، و نگارنده احتمال می دهد که وی در اوایل قرن چهارم می زیسته است .

تعداد فرزندان حسن بن حسین ، جدّ دوم امامزاده طاهر علیه السلام محالات این امامزادگان کمتر در کتب تاریخ و انساب ثبت شده است ، لذا نگارنده با این که تتبع فراوان نوده است ، متأسفانه به مطلب زیادی دست نیافته و فقط در چند کتاب انساب از تعداد فرزندان حسن بن حسین ، جدّ دوم امامزاده طاهر علیه السلام سخن به میان آمده ، که نشانه علم و فقاقت و تقوایر این خاندان بوده است . امام فخر رازی در کتاب الشجره المبارکه (۳) می نویسد: اما الحسین الأحوال بن عیسی ، فعقبه من رجل واحد؛ الحسن المتهجد عقبه محمّد ، ابو عبدالله الطالح الناسک العالم و أحمد ، ابو الحسن النقیب بمشهد الکوفه؛ نسل حسین بن عیسی از حسین مجتهد است و نسل حسن مجتهد از دو پسر او است: یکی محمّد ، مکّنی به ابو عبدالله که از علما و فقها بوده (وی جدّ اول ، امامزاده طاهر علیه السلام شهر ری می باشد) و دیگری احمد ، مکّنی به ابوالحسن که نقیب

۱- الفخری ، ص ۴۴؛ الشجره المبارکه ، ص ۱۳۳؛ الأصبلی ، ص ۲۶۹ .

۲- الشجره المبارکه ، ص ۱۳۳ .

۳- الشجره المبارکه ، ص ۱۳۳؛ المجدی ، ص ۱۸۰ .

ص: ۱۷۹

پدر و جدّ اوّل امامزاده طاهر علیه السلام**ذکر سه کرامت از امامزاده طاهر علیه السلام****کرامت ۱**

شهر کوفه بوده است . اما ابن طقطقی در کتاب خود (۱) اضافه می کند که: لهم اعقاب بالری و دمشق و بغداد؛ اعقاب و فرزندان حسن بن حسین در شهرهای ری و دمشق و بغداد پراکنده می باشند .

پدر و جدّ اوّل امامزاده طاهر علیه السلامدر مورد جدّ اوّل امامزاده طاهر علیه السلام باید گفت که نام او محمّد و مکّنی به ابا عبدالله و از علما ، فقها و عرفای زمان خود بود . به ظن قوی ، وی از مهاجران به شهر ری می باشد و فرزند و نوه اش امامزاده طاهر علیه السلام در همین شهر ری سکنا داشته و از نقبا و علمای زمان خود محسوب می شدند . علمای انساب اعقاب محمّد ابو عبدالله ، جدّ اوّل امامزاده طاهر ، ملقب به مبرقع بود و ظاهرا از جمال و زیبایی فراوانی برخوردار بود که خدا به او ارزانی داده و برقع بر روی خود می افکند ، کما اینکه به موسی فرزند بلافضل امام جواد علیه السلام نیز مبرقع می گفته اند . از حالات محمّد بن محمد بن حسن ، پدر امامزاده طاهر علیه السلام هم اطلاع دقیقی در دست نیست ، جز اینکه نگارنده احتمال می دهد ، وی در نیمه نخست قرن چهارم ، همراه با فرزند خود امامزاده طاهر علیه السلام در شهر ری می زیست .

ذکر سه کرامت از امامزاده طاهر علیه السلام امامزاده طاهر علیه السلام با هشت واسطه به امام زین العابدین علیه السلام بر می گردد . او سیدی بزرگوار و جلیل القدر و دارای کرامت می باشد که ما در این جا سه کرامت از ایشان را نقل می کنیم:

کرامت ۱ مسعود میرزا معروف به ظلّ الشّطان فرزند اصرالدّین شاه قاجار ، که در اصفهان

ص: ۱۸۰

حکومت مستقلی داشت ، برای زیارت حضرت سلطان علی فرزند حضرت امام باقر علیه السلام ، برادر امام صادق علیه السلام و معروف به امامزاده قالی شوران یا مشهد اردهال که در هفت فرسنگی کاشان واقع است ، می رود و از تولیت آن درخواست می کند که راه و درِ سرداب را به او نشان دهد تا برود و بدن آن حضرت و یارانش را که به دست دشمنان دین و اهل بیت علیهم السلام شهید شدند ، زیارت کند . به ظلّ السّیطان می گویند: ما مکرّر شنیدیم که هر که به سرداب برود و بدنها را ببیند ، نابینا و کور می شود . او اصرار می کند و می گوید این حرفها خرافی است . چون با استبداد او روبه رو می شوند ، راه سرداب را به او نشان می دهند ، او متهورانه پایین رفته و مشاهده می کند که تابوتهایی روی هم قرار دارد . پس یکی از آنها را باز نموده و می بیند که ترو تازه است . ترس و وحشت بر او غالب می شود و تصمیم می گیرد از سرداب بیرون بیاید . اما چشمش جایی را نمی بیند . به هر زحمتی است از آن مکان بیرون می آید و به اصفهان می رود و اطبا را جهت مداوا احضار می نماید ، ولی همه آنها اظهار یأس می نمایند . به ناچار به تهران آمده و در آن جا هم نتیجه ای عایدش نمی شود ، لذا به فرانسه می رود . در فرانسه هم با وجود اطبایِ حاذق جواب ردّ می شنود . پس شبی در خواب می بیند که به شهر ری آمده و بعد از زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام به زیارت امامزاده طاهر علیه السلام ، که در آن وقت گنبد و حرم و ضریح این چنین نداشت مشرف شده ، و در گوشه ای محزون و غمگین می نشیند . در آن موقع احساس می کند که آقایی با او سخن می گوید: چرا که در این مکان با حال محزون نشسته ای؟ ظلّ السّیطان می گوید: من کورم ، منتظرم نوکرها بیایند و مرا ببرند . پس آن شخص دستی به چشم او کشیده و فرمود: چشمت می بیند و دیگر نیاز به کسی نداری ، برخیز و ما را هم فراموش مکن!

ص: ۱۸۱

کرامت ۲

در آن وقت قبر امامزاده طاهر علیه السلام در سردابی بود که هیچ کس به زیارتش مشرف نمی شد. چون ظلّ السلطان بیدار می شود و مشاهده می کند که به کرامت آن بزرگوار بینایی اش برگشته است، همان روز از فرانسه به تهران، که دارالخلافه بود، تلگرام می فرستد و به شهردار و فرماندار تهران، رضاقلیخان سراج الملک فرمان می دهد. فوراً مهندس و معمار برده و برای آن حضرت گنبد و حرم و ضریحی فولادین ترتیب دهد. (۱)

کرامت ۲ هنگامی که ظلّ السلطان دستور ساخت گنبد و ضریحی برای امامزاده طاهر داد، در هنگام تخریب بنای قدیمی، به قبر شریف رسیدند و آن را نبش کردند، دیدند جسد شریف آن بزرگوار پس از صدها سال ترو تازه و سالم است، گویی امروز به خاک سپرده شده است. قبر شریف تعمیر و حرم ساخته شد و بر صندوق قبر، ضریح فولادی بزرگی نهاده شد و گنبد کاشی بر آن بنیان گردید. در فرازی از زیارت نامه آن حضرت می خوانیم: لَقَدْ أَظْهَرَ اللَّهُ جَسَدَكَ الطَّيِّبَ، وَ بَدَنَكَ الطَّاهِرَ، بَعْدَ مُضَيِّ قُرُونٍ مُتَطَاوِلَةٍ وَ سَتِنِينَ مُتَكَاثِرَةٍ، بَعْدَ إِرتِحَالِكَ إِلَى جَوَارِ اللَّهِ؛ خداوند پیکر پاک و بدن پاکیزه ات را پس از گذشت قرنهای متمادی و سالیان فراوان از ارتحال تو به جوار حق تعالی، نمایان ساخت. (۲) ممکن است برخی تصور کنند که سالم ماندن جسد مربوط به خاک و هوای آن محل است و کرامتی برای صاحب جسد نیست. این تصور از حقیقت به دور است؛ چراکه: اولاً، در همه مواردی که پیکر بنده صالحی پس از صدها سال تروتازه پدیدار

۱- اختران فروزان ری و تهران، ص ۵۳ ۵۵؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام، رازی، ص ۱۳۳؛ کرامات صالحین، ص ۳۲۱؛ اجساد جاویدان، ص ۱۰۸ ۱۱۰.

۲- همان.

ص: ۱۸۲

شده، در چند متری آن صدها جسد در کمتر از یک سال متلاشی شده و در کمتر از ده سال به پورد مبدل شده است. ثانیاً، اگر در موردی خاک و یا هوا مؤثر باشد، از موضوع بحث ما خارج است. اگر جسدی در یخبندان سبیری، ترو تازه بماند، ربطی به کتاب ما ندارد، ما از جسدی سخن می‌گوییم که در زیر آفتاب پس از دهها و یا صدها سال ترو تازه مانده است. ثالثاً، قرآن کریم به موضوع تغییر نیافتن یک شیء در طول زمان اشاره می‌کند و آن را یکی از نشانه‌های قدرت خود می‌شمارد، چنانکه در مورد عزیز که صد سال پس از مردنش خداوند او را زنده کرد تا به او نشان دهد که مردگان را چگونه زنده می‌کند، می‌فرماید: **وَ أَنْظِرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ**؛ به خوراک و نوشیدنی ات بنگر که دگرگون نشده است. (۱) خداوند در این آیه شریفه با فاسد نشدن و تغییر نیافتن یک شیء در مدت صد سال، به قدرت خود استشهاد می‌کند. (۲) رابعاً، در بعضی احادیث، که خواهد آمد، نپوسیدن اجساد از کرامات انبیا و اولیا شمرده شده است. (۳) در احادیث دیگر سلامت جسد از عنایات پروردگار بر جهادگران، اذان‌گویان، دانشمندان، حاملان قرآن، جاروب‌کشان مساجد، دوستان اهل علم و دیگر طبقات شایسته اجتماع، به شمار آمده است. (۴) تغییر نیافتن اجساد مطهر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام جزء عقاید حتمی و مسلم ما می‌باشد و از برخی احادیث استفاده می‌شود که جسد هیچ پیامبری نمی‌پوسد، و اینک به دو نمونه از آن روایات بسنده می‌کنیم:

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۹.

۲- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۶۹؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۷۰؛ کشاف، ج ۱، ص ۳۰۷.

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۲۱؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۸۰.

۴- مستدرک وسائل، ج ۲، ۵۰؛ فضائل ابن شاذان، ص ۱۵۲.

ص: ۱۸۳

۱. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ لُحُومَنَا عَلَى الْأَرْضِ ، فَلَا يَطْعَمُ مِنْهَا شَيْئًا؛ (۱) خداوند گوشت‌های ما را بر زمین حرام کرده ، هرگز زمین چیزی از گوشت ما را نمی خورد . ۲. امام صادق علیه السلام می فرماید: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حَرَّمَ عِظَامَنَا عَلَى الْأَرْضِ وَ حَرَّمَ لُحُومَنَا عَلَى الدُّودِ أَنْ يَطْعَمَ مِنْهَا شَيْئًا؛ (۲) خداوند استخوان‌های ما را بر زمین و گوشت‌های ما را بر کرمها حرام کرده است . آنها هرگز چیزی از گوشت ما را نمی خورند . در حدیث معراج نکات ظریفی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که قسمتی از آن با موضوع مورد بحث ارتباط دارد ، و لذا فرازی را در این جا می آوریم: بر فرازِ درِ ششم بهشت نوشته شده: هر کس بخوهد قبرش وسیع باشد ، مساجد را بنیان نهد . هر کس بخوهد جسدش را کرمها نخورند ، مساجد را جارو بزند و مستمندان را بپوشاند . هر کس بخوهد جسدش در قبرش تروتازه بماند و هرگز نپوسد ، مساجد را با فرش بپوشاند . هر کس بخوهد جایگاهش را در بهشت ببیند در مساجد مأوی گزیند . (۳) سید بحر العلوم از کتاب زهر الزیاض ابن شدقم ، نقل کرده است که او پس از نقل داستان نبش قبر سید مرتضی علم الهدی به دست قضات روم ، و پدیدار شدن پیکر پاکش پس از پانصد سال به صورت تروتازه ، فرمود: گفته شده: زمین پیکر صالحان را تغییر نمی دهد . (۴) نتیجه آن است که همه این موارد ، علت تامه سالم ماندن جسد نیست ، بلکه مَعَدَّات هستند ، به این معنا که هر یک از این موارد ده گانه مقتضی آن هست که پیکر انسان در قبر نپوسد ، مگر اینکه شخص با اعمال ناشایست خود این اقتضا را از بین ببرد . (۵)

۱- بحار الانوار ، ج ۲۲ ، ص ۵۵۰ .

۲- من لا یحضره الفقیه ، ج ۱ ، ص ۱۲۱ .

۳- فضائل ابن شاذان ، ص ۱۵۳ .

۴- رجال ، سید بحر العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۱۱ .

۵- اجساد جاویدان ، ص ۲۱ ۱۵ .

ص: ۱۸۴

کرامت ۳

کرامت ۳ شهر ری از دیرباز اقامتگاه علما و مشاهیر بزرگ و تاریخ ساز بوده است. در سالهای آغازین عصر منحوس پهلوی، زمانی که رضاخان برای پیچیدن نسخه غرب، دستور العمل اشاعه بی حجابی را به اجرا گذاشته بود، موجی از اعتراض و خشم از طرف علما و مردم مسلمان به وجود آمد که منجر به سرکوب، شهادت یا تبعید تنی چند از علمای بزرگ گردید. مرحوم علامه حاج شیخ محمد تقی بافقی رحمه الله، از علما و مراجع بزرگوار است که در آن سالها به شهر ری تبعید شده و در آنجا زندگی پربرکت خود را سپری می کرد. مرحوم شیخ در سالهای تبعید همواره تحت نظر مأموران شهربانی بود، اما این محدودیتها هیچ گاه نتوانست مردم را از فیوضات و کرامات ایشان محروم کند. آنچه می خوانید از جمله همین کرامتها است که توسط مرحوم محمد اسماعیل، خادم ایشان نقل شده است. او از اهالی ورامین بود که سالهای تبعید در خدمت مرحوم شیخ محمد تقی بافقی رحمه الله بود. مرحوم محمد اسماعیل این ماجرا را بنا به دستور شیخ پس از وفات ایشان نقل کرده است: در مدتی که در خدمت آقا بودم، بر حسب یک عادت همیشگی نماز مغرب را در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام به جا می آوردم، سپس زیارتی کرده و به منزل باز می گشتم. یکی از همین شبها، وقتی از حرم به منزل آمدم، خدمت آقا رفتم تا اگر کاری دارند برایشان انجام بدهم، ایشان پرسیدند: محمد اسماعیل کجا بودی؟ گفتم آقا! حرم بودم، برای نماز و زیارت. فرمود: وقتی به زیارت می روی آیا امامزاده طاهر علیه السلام را هم زیارت می کنی یا نه؟

ص: ۱۸۵

عرض کردم: بله، همیشه از جلوی ایوان، سلامی عرض می‌کنم و حمد و سوره‌ای تلاوت می‌کنم. فرمود: چرا داخل نمی‌روی؟ عرض کردم: آقا از جلوی ایوان که مسافتی نیست. فرمود: این بار برو داخل حرم و امامزاده طاهر علیه السلام را زیارت کن. یادت نرود هنگام زیارت، سلام مرا هم خدمتشان برسان. شب دیگر، مطابق معمول به زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام رفتم. هنگام مراجعت، جلوی ایوان امامزاده طاهر علیه السلام سفارش حاج شیخ به یادم آمد. کفشهایم را درآوردم و به داخل رفتم. به جز خانمی که در گوشه حرم مشغول نماز بود، کسی دیگری نبود. جلوی ضریح ایستادم و حم و سوره‌ای قرائت کردم و زیارت نامه را خواندم. زیارتم که تمام شد. کنار ضریح رفتم و در قبل خود نجوا کردم که: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله، حاج شیخ هم سلام می‌رساند. به محض آنکه این صحبت در قلبم گذشت، شنیدم صدایی بلند و رسا از داخل ضریح فرمود: و علیک السلام، و علیک السلام، و علیک السلام. این صدا به شدت مرا متوحش کرد. بی اختیار دور ضریح گردیدم، اما، از صاحب صدا خبری نبود. با همان حالت اضطراب از حرم بیرون آمدم. وقتی به منزل رسیدم، بلافاصله خدمت آقا رفتم. ایشان که مرا دید پرسید: چه شده آقا اسماعیل؟ چرا رنگ پریده‌ای؟ جریان را برای ایشان نقل کردم. تبسمی کرد و فرمود: یادت باشد همیشه امامزاده طاهر علیه السلام را در داخل حرم زیارت کن و مطلب را تا من زنده ام به کسی مگو. (۱)

کیفیت زیارت امامزاده طاهر علیه السلام

کیفیت زیارت امامزاده طاهر علیه السلام منسب شریف امامزاده طاهر با هشت واسطه به امام زین العابدین علیه السلام می رسد ، و سلسله نسب وی ، در صفحات قبل مفضلاً بیان شد . مرحوم حاج ملا باقر نوری مازندرانی رحمه الله برای امامزاده طاهر ، زیارتی بیان کرده ، که بدین شرح است: **السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النُّورُ الْجَلِيُّ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الرَّكِي ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُؤْتَمَنُ الصَّفِيُّ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا يَابْنَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيِّ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الدَّاعِي النَّاصِحُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْهَادِي الصَّالِحُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلْفَ السَّلْفُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا صَاحِبَ الْأَصْلِ وَالشَّرَفِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُبَيِّنَ الْحِكْمِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ الْعَجَمِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الشَّمْسُ الزَّاهِرُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْقَمَرُ الْبَاهِرُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَامَةُ الْبَاهِرُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الطَّاهِرُ ابْنَ الطَّاهِرِ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الْأَوْحَدُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا طَاهِرَ بْنَ مُحَمَّدٍ أَشْهَدُ أَنَّ دَارَكَ دَارُ قَرَارٍ وَأَنَّكَ لَنَا خَيْرٌ جَارٍ بِكَ وَبِجَوَارِكَ وَصَاحِبِيكَ عَبْدَ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَحَمْرَةَ بْنَ مُوسَى ، أَتَقَرَّبُ إِلَى الْإِيْمَةِ وَأَتَوَسَّلُ بِهِمْ لِكَشْفِ الْعَمَّةِ ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا طَاهِرَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ عِيسَى بْنِ يَحْيَى بْنِ حُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أرواحنا و أرواح العالمين لكم الفداء و رحمته الله و بركاته**

زیارتنامه دیگر **السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّيِّدُ الطَّاهِرُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّنَدُ الطَّاهِرُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا التَّقِيُّ الرَّضِيُّ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُتَّقِيُّ الرَّضِيُّ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَابِدُ الصَّالِحُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الرَّاهِدُ الْفَاتِحُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَلِيلَ الْإِيْمَةِ الْمَعْصُومِينَ الْهَادِينَ الْمَهْدِينَ الْمَهْدِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلْفَ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ أَشْهَدُ أَنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا عَظِيمًا وَشَانًا رَفِيعًا لِأَنَّهُ تَعَالَى أَظْهَرَ جَسَدَكَ الطَّيِّبُ وَيَدْنَكَ الطَّاهِرُ ، بَعْدَ مُضِيِّ قُرُونٍ مُتَطَاوِلَةٍ وَسِتِّينَ مُتَكَثِرَةٍ ، مِنْ حِينِ إِرْتِحَالِكَ إِلَى جَوَارِ اللَّهِ لِيُبَيِّنَ قَدْرَكَ وَمَنْزِلَتَكَ وَمَنْزِلَةَ آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ وَأَجْدَادِكَ الْمَعْصُومِينَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَكُمْ مِنْ شِيَعَتِكُمُ الْمَعْصُومِينَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَكُمْ مِنْ شِيَعَتِكُمُ الْمُخْلِصِينَ إِرْغَامًا لِلجَاهِدِينَ**

بقعه امامزاده طاهر علیه السلام

اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ يَا طَاهِرِ بْنِ الْاِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِيْنَ وَ عَلٰی رُوْحِكَ وَ يَدِيْنِكَ عَلٰی الطَّاهِرِيْنَ مِنْ اَبَائِكَ وَ اَجْدَادِكَ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهَا

بقعه امامزاده طاهر علیه السلامبنای بقعه امامزاده طاهر علیه السلام در زمان ناصر الدین شاه قاجار و مظفر الدین شاه و به دستور ظلّ السلطان و به سعی رضاقلی خان ، معروف به سراج الملک در سال ۱۳۰۴ ق شروع و تا سال ۱۳۲۰ ق ادامه داشت . قبلاً اشاره شد بروز کرامتی از ناحیه این امامزاده اجب التعظیم موجب شد که این بنا به صورت بسیار عالی معماری و تزیین گردید . طول و عرض روضه مطهره ۶×۶ متر تقریبی می باشد که در وسط روضه مقدّسه هم ضریحی فولادی بر روی قبر امامزاده به چشم می خورد . بر دیوار روضه مطهر نقاشی و گچ بری وجود دارد و اشعاری نیز در مدح آن حضرت به چشم می خورد که بعضی از عبارتهای آن خوانا نبوده ، لذا از ذکر آن خودداری شده است . بر بالای روضه منوره ، گنبدی به ارتفاع پانزده متر به چشم می خورد که به دلیل فرسوده شدن کاشیهای آن ، آستان حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، به تعمیر آن اقدام نموده است .

ص: ۱۸۸

..

ص: ۱۸۹

امامزاده ابو عبدالله حسین ایض علیه السلام .

ص: ۱۹۰

..

ص: ۱۹۱

امامزاده عبدالله علیه السلام

اشاره

امامزاده عبدالله علیه السلام در ابتدای خیابان سه راه ورامین، بقعه و بارگاه باشکوهی وجود دارد که به نام بقعه امامزاده عبدالله شهرت یافته است. برخی مدفون این بقعه را عبدالله ایض دانسته و برخی دیگر آن را به ابو عبدالله حسین بن عبدالله ایض منسوب می‌دانند. در کتاب تاریخ قم آمده است: دیگر از امامزاده‌هایی که به قم آمدند، عبدالله بن عباس بن عبدالله الشهید بن حسن افطس بن علی الاصغر بن امام زین العابدین علیه السلام بود که از بصره به قم آمد و او با علی بن محمد علوی صاحب زنج در بصره بود و چون صاحب زنج را در بصره به قتل رسانیدند، عبدالله با برادرش حسن بن عباس از بصره گریختند و به قم آمدند و متوطن شدند. از عبدالله بن عباس در قم دو پسر به نام ابوالفضل العباس و ابو عبدالله حسین، ملقب به ایض و سه دختر به دنیا آمدند و ... از عباس بن عبدالله بن عباس بن عبدالله الشهید، ابو علی احمد به وجود آمد و اما ابو عبدالله حسین ایض بن عبدالله بن عباس از قم به ری رفت و اعقاب او در ری هستند. (۱) در کتاب النقص، مذکور است: السید ابو عبدالله الزاهد الحسین که در جنب سید عبدالعظیم مدفون است ... (۲)

۱- تاریخ قم، ص ۲۲۹.

۲- کتاب النقص، ص ۱۸۵، س ۱.

ص: ۱۹۲

محشی محترم آقای دکتر محدث ارموی در ذیل «ابو عبدالله» آورده اند: کذا فی النسخ؛ علامه فقید میرزا محمد خان قزوینی رحمه الله در حاشیه این مورد گفته: این باید همان امامزاده عبدالله باشد به احتمال قوی. در جای دیگر در کتاب النقض چنین آمده: ... اهل ری به زیارت سید عبدالعظیم روند، و به زیارت سید ابو عبدالله الابيض. (۱) در جنة النعیم از منتقله الطالبيه درج افتاده: ذکر من ورد الری من اولاد الحسن الافطس بن علی بن علی بالزری من نازله الکوفه و هو الشاعر ابو عبدالله الحسين بن عبدالله الاصغر الابيض بن عباس بن عبدالله ابن الحسن الافطس ... (۲) در حاشیه افزوده شده: از این بیان معلوم می شود ابو عبدالله شاعر پسر عبدالله ابيض که معروف به امامزاده عبدالله است در ری مدفون شد. (۳) در جنة النعیم در بیان احوال امامزاده عبدالله چنین آمده: نسب شریف وی آنچه در کتب انساب صحیحه دیده شده است: عبدالله ابيض بن عباس بن محمد بن عبدالله شهید بن حسن افطس بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، بر این قاعده پنج پشت نسب کریمه امامزاده عبدالله منتهی می شود به حضرت امام زین العابدین ... جماعتی از اهل تواریخ و ارباب سیر احوال وی را شرح داده اند، در ذیل کسانی که در ری مدفون اند ... مرحوم قاضی نورالله این بزرگوار را در کتاب مجالس المؤمنین یاد کرده است، و بخاری نسابه گفته است: در ری مزار کثیر الانوار ابو عبدالله حسین بن عبدالله ابيض است که در سال سیصد و نوزده به رحمت ایزدی پیوست و پسری نیز از حسین بن عبدالله ابيض در کتاب

-
- ۱- همان، ص ۶۴۳، س ۵. در این صفحه در متن سید عبدالله الابيض و نسخه بدل آن سید ابو عبدالله آمده، لکن محشی در کتاب نقض ص ۲۹ در فهرست نامها اشاره کرده که «در این صفحه به غلط عبدالله برای متن اختیار شده».
 - ۲- جنة النعیم، ص ۵۰۱، س ۲۵.
 - ۳- همان. حاشیه کتاب.

ص: ۱۹۳

انساب مذکور است موسوم به عبدالله ... خود عبدالله و فرزندش حسین و نواده اش عبدالله عالم و فاضل و محدث و شاعر خوش بیان و شیرین زبان بوده اند . (۱) در سبب ایض نامیدن آن حضرت در همین کتاب درج است: این بزرگوار (عبدالله) را ایض خواندند ، برای سفیدی بدن و رخسارش . (۲) گویا ظاهرا چون وی را ایض می خوانده اند ، این لقب را بر پسرش حسین و حتی بر نواده اش نیز اطلاق می کرده اند ، چنانکه در تاریخ قم آمده: ابو عبدالله الایض بن الحسین بن عبدالله به ری رفت و اعقاب او به ری اند . (۳) با توجه به مطالب مذکور در فوق این سؤال پیش می آید که آنکه در ری مدفون و مرقدش مزار است کیست؟ عبدالله ایض بن عباس است ، یا پسرش ابو عبدالله حسین ، و یا چنانکه در تاریخ قم است نواده عبدالله بن عباس؟ از عبارت منتقلیه الطالبیه چنین بر می آید که از اولاد حسن افضس ، ابو عبدالله حسین بن عبدالله به ری آمد نه پدر وی ، و در متن کتاب النقض نیز چنانکه گذشت ، در دو مورد نام ابو عبدالله مذکور افتاده است ، و محشی آن کتاب در ذیل مورد نخستین آورده: ابن مهنا در عمده الطالب ضمن بیان عقب عبدالله شهید بن الحسن الافطس گفته: امّیا العباس بن عبدالله الشهد فعبه قلیل ، منهم الایض الشاعر و هو ابو عبدالله الحسین بن عبدالله بن العباس المذكور ، و قال الشیخ ابوالحسن العمری: الایض هو عبدالله بن العباس ، و امّا ابو نصر البخاری فقال: انه الحسین بن عبدالله بن العباس و قال: مات بالرّی سنه تسع عشره و ثلاثمائه و قبره ظاهر یزار . (۴) اینکه صاحب جنّه النعیم اشاره به قول ارباب تایخ و سیر کرده ، متأسفانه نام آنها و یا کتابشان را ذکر ننموده است ، و قاضی نورالله نیز ظاهرا به کتاب النقض نظر داشته و از آنجا نقل کرده است .

۱- همان ، ص ۴۹۰ ، س ۶ به بعد .

۲- همان ، ص ۴۹۲ ، ص ۱۱ .

۳- تاریخ قم ، ص ۲۲۹ ، س ۱۵ .

۴- ص ۳۴۱ ۳۴۲ ، چاپ نجف ، و ص ۳۱۵ ۳۱۶ ، چاپ بمبئی (از محشی) .

پدران امامزاده ابو عبدالله حسین علیه السلام

علی بن امام زین العابدین علیه السلام

از جمع این سخنان چنین استنباط می شود که مرقد مشهور موجود را باید از آن ابو عبدالله حسین بن عبدالله بن عباس متوفی به سال ۳۱۹ دانست ، هر چند پسر یا پدر وی نیز در ری مدفون شده باشند .

پدران امامزاده ابو عبدالله حسین علیه السلام علی بن امام زین العابدین علیه السلام پدران حضرت امامزاده ابو عبدالله حسین بن عبدالله ایض ، همه از بزرگان سادات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و مشاهیر خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله می باشند . جدّ اعلایش ، حضرت علی بن الحسین علیهما السلام معروف به زین العابدین ، چهارمین امام شیعیان و ثمال الباقین و خلیفه الماضین آل رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و علوّ مقام و عظمت قدرش نزد خاصّه و عامّه و حتّی غیر مسلمانان مشهور است و محتاج به شرح احوال نیست . جدّ چهارم امامزاده ابو عبدالله حسین ، نامش علی الأصغر بود که کوچک ترین پسر امام چهارم حضرت سید الساجدین علیه السلام می باشد . (۱) از تاریخ تولّد و حالات علی الأصغر در کتب تاریخی و رجال سخنی به میان نیامده است و فقط به طور کلی نوشته اند که وی دارای قدر و منزلت ، فضایل و مقامات عالیّه بود . پدر بزرگوارش امام علی بن الحسین علیهما السلام از کثرت علاقه او را به نام برادر شهیدش علی الأصغر موسوم نمود . (۲) علی اصغر مکنّی به ابو الحسن ، مادرش أم ولدی بنام سندیه بود . از تاریخ وفات آن حضرت اطلاع دقیقی در دست نیست ، به جز اینکه اکثر مورّخان و علمای انساب

- ۱- ارشاد مفید ، ج ۲ ، ص ۸۶؛ بحار الأنوار ، ج ۴۶ ، ص ۱۶۶؛ کشف الغمه فی معرفد الأئمه ، ج ۲ ، ص ۲۸۴؛ تهذیب الأنساب ، ص ۲۵۲؛ منتخب التواریخ ، ص ۳۰۲؛ سراج الأنساب ، ص ۶۸ .
- ۲- ناسخ امام سجاد علیه السلام ، ج ۸ ، ص ۳۹۵؛ منتهی الآمال ، ج ۲ ، ص ۱۵۷؛ زندگانی حضرت عبدالعظیم علیه السلام ، اردستانی ، ص ۱۴۰ .

ص: ۱۹۵

حسن افطس

قائل شده اند که آن حضرت در سن سی سالگی وفات یافت . (۱) در همین رابطه مؤلف المشاهد العتره الطاهره (۲) به نقل از ابو نصر بخاری می نویسد: ینبع؛ بالفتح ثم السكون والباء الموحده مضمومه و عین مهمله بلفظ ینبع الماء (۳) ، توفی بها أبو الحسن علی الأصغر بن الامام علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام و قال أبی نصر بخاری فی سرّ الأنساب توفی ینبع و له قریب من ثلاثین سنه؛ علی بن علی بن الحسین علیهما السلام در ینبع وفات یافته و بنابه گفته أبی نصر بخاری وی قریب به سی سال داشته است . به هر حال این مطلب را علمای انساب در کتبشان قید نموده اند و اضافه کرده اند که نسل علی الأصغر بن امام زین العابدین علیه السلام فقط از یک فرزند او به نام حسن افطس باقی ماند . (۴) اینکه چرا حسن را افطس نامیده اند ، مؤلف کتاب جنّه النعیم (۵) می نویسد: افطس کسی را گویند که دماغش پهن باشد . پس معلوم گردید که علی الأصغر ، جدّ چهارم امامزاده أبو عبدالله حسین ، مادرش أم ولد به نام سنّیه بوده ، و وی نزدیک به سی سالگی در ینبع وفات یافت و نسل او از فرزندش حسن افطس می باشد .

حسن افطس حسن افطس ، فرزند علی اصغر بن امام زین العابدین علیه السلام ، جدّ سوم امامزاده أبو عبدالله

- ۱- أعیان الشیعه ، ج ۸ ، ص ۲۹۱؛ سرّ السلسله العلویّه ، ص ۷۶؛ عمدہ الطالب ، ص ۱۷۲؛ الفخری ، ص ۸۰؛ المجدی ، ص ۲۱۱؛ الشجره المبارکه ، ص ۷۳؛ سراج الأنساب ، ص ۱۵۹ .
- ۲- المشاهد العتره الطاهره ، ص ۲۹۰؛ الشجره المبارکه ، ص ۷۳ .
- ۳- معجم البلدان ، ج ۵ ، ص ۵۲۶ .
- ۴- سراج الأنساب ، ص ۱۵۹؛ الشجره المبارکه ، ص ۱۷۱؛ الفخری ، ص ۸۰؛ المجدی ، ص ۲۱۱ ۲۱۲؛ تهذیب الأنساب ، ص ۲۵۲؛ منتهی الآمال ، ج ۲ ، ص ۱۵۷؛ عمدہ الطالب ، ص ۳۱۰؛ أعیان الشیعه ، ج ۸ ، ص ۱۹۱؛ سرّ السلسله العلویّه ، ص ۷۸ .
- ۵- جنّه النعیم ، ص ۴۹۲ .

ص: ۱۹۶

حسین است . مادرش اُمّ ولد بود . قبل از آنکه حسن به دنیا بیاید ، پدرش دار دنیا را وداع گفت . (۱) درباره تاریخ تولد و وفات حسن افطس در کتب تاریخی و رجال و انساب و اسناد دیگر ، اطلاع دقیقی ثبت نشده است و صرفاً پاره ای از حالات وی اکتفا نموده اند که ذیلاً به آن اشاره می شود: حسن افطس هنگامی که در شکم مادر بود ، پدر بزرگوارش را از دست داد و تحت قیمومیت عموهای خود به رشد و بالندگی رسید و جوانی رشید و شجاع گشت . از آن جا که وی نوه امام ثائر ، حضرت سید الشهداء علیه السلام بود ، ذلت و خواری را مثل جدّ مظلومش بر خود عار و ننگ می دانست ، لذا با محمّد بن عبدالله بن الحسن المثنی ، معروف به نفس زکیه ، علیه دستگاه ظالم و غاصب اموی قیام نمود . گویند پرچمی سفید در دست داشت و در سپاه نفس زکیه از حیث شجاعت و بی باکی کسی مانند او پیدا نمی شد . وی به دلیل بلندی قامت ، به رمح آل اُبی طالب علیه السلام نامیده شد و حتی در جریان جهاد ، هنگامی که محمّد نفس زکیه رشادت و بی باکی حسن افطس را مشاهده کرد ، وصیت نمود که اگر من در جبهه جنگ شهید شدم ، حسن فرمانده ارتش گردد . هنگامی که محمّد نفس زکیه به شهادت رسید ، افراد او منهزم گشتند . در این میان حسن نیز مانند بقیه افراد شکست خورده متواری شد . از آن پس به طور مخفیانه زندگی می کرد ، تا اینکه امام جعفر صادق علیه السلام به دستور خلیفه وقت منصور دوانیقی به عراق هجرت نمود و نزد خلیفه رفت و به او فرمود: آیا می خواهی به رسول خدا صلی الله علیه و آله احسانی کرده باشی؟ منصور در جواب گفت: بلی یابن رسول الله صلی الله علیه و آله .

۱- الفصول الفخریّه ، ص ۱۸۷؛ انوار پراکنده ، ج ۱ ، ص ۵۰۲؛ المجدی ، ص ۲۱۲ .

ص: ۱۹۷

امام صادق علیه السلام فرمود: از سر تقصیرات حسن افسطس در گذر! منصور دوانیقی این تقاضای امام صادق علیه السلام را پذیرفت و حسن از مخفیگاه خود بیرون آمد. (۱) در کتب تاریخی و بعضی از مدارک دیگر آمده است که حسن افسطس با امام صادق علیه السلام برخوردی داشت، اما امام از او گذشت کرد و فرمود که: اختلاف نزدیکان با ما همانند اختلاف برادران یوسف علیه السلام با آن حضرت است؛ یعنی ما آن مسائل را به حساب نمی آوریم. لذا نباید جز از طریق احترام با سادات رفتار کرد، خصوصاً معلوم نیست این خبر، که ذکر خواهد شد، صحیح باشد؛ زیرا درباره حسن افسطس قدحی نرسیده است که بر صحت امر دلالت کند. اما آن داستان چنین است: از کنیز امام جعفر صادق علیه السلام به نام «سالمه» روایت شده است: هنگامی که امام علیه السلام مریض شد و خوف بر اتلاف نفس خویش داشت، فرزند خود امام موسی کاظم علیه السلام را صدا زد و فرمود: که هفتاد اشرفی و اجناس دیگر را به حسن افسطس بدهد. سالمه گوید: من نزدیک شدم و گفتم آیا شما به افسطس چیزی می دهید؟! مگر او نبود که در مسیرتان کمین نمود تا شما را بکشد! حضرت فرمود: ای سالمه، می خواهی من از آن اشخاصی باشم که خدای تعالی فرمود: «وَيَقَطُّونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُصَلَ» قطع می کنند و می برند چیزی را حق تعالی فرمان به پیوستن آن داده است. (۲)

-
- ۱- أعيان الشيعة، ج ۵، ص ۲۰۵ ۲۰۶؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۶۷؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۵۷؛ ناسخ امام سجاد علیه السلام، ج ۸، ص ۳۸۵؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۵۶؛ الفصول الفخریه، ص ۱۸۷؛ لباب الأنساب، ج ۱، ص ۲۳۰؛ جنة النعيم، ص ۴۹۱؛ سراج الأنساب، ص ۱۶۰؛ عمده الطالب، ص ۳۳۹؛ انوار پراکنده، ج ۱، ص ۵۰۲.
 - ۲- عمده الطالب، ص ۴۳۰؛ سُرّ السلسله العلویّه، ص ۷۷؛ الشجره المبارکه، ص ۱۷۱؛ أعيان الشيعة، ج ۵، ص ۲۰۵؛ جنة النعيم، ص ۴۹۱؛ انجم فروزان، ص ۱۷۷؛ شاگردان مکتب ائمه عليهم السلام، ج ۲، ص ۴۰۶ ۴۰۵.

داستان شهادت عبدالله الشهدید

درباره تعداد فرزندان حسن اُفطس در کتب انساب سخن بسیار گفته شده است؛ اما خوشبختانه همه علمای انساب در اینکه نسل وی از پنج پسر او به اسامی زیر می باشند، اتفاق نظر دارند: ۱. علی الحورّی، منسوب به حوره و آن قریه ای در اطراف فرات است. ۲. حسن ابو محمّد مکفوف، ۳. عبدالله الشهدید، ۴. حسین، ۵. عمر. (۱) چون بررسی حالات فرزندان حسن اُفطس از موضوع بحث خارج است، لذا به ذکر احوال عبدالله الشهدید، که جدّ دوم امامزاده عبدالله ری است. اکتفا می نمایم.

داستان شهادت عبدالله الشهدید کتابی که مستقلاً در خصوص زندگانی امامزادگان نوشته شده باشد، بسیار کم است، لذا از شرح حال این اختران فروزان و انوار پراکنده اطلاع دقیقی در دست نیست. در جای جای کشور پهناور جمهوری اسلامی ایران، بقاعی منسوب به اولاد و احفاد ائمه معصومین علیهم السلام و سادات عظام موجود است که متأسفانه غالباً از تاریخ تولّد، وفات علّت هجرت و شجره نامه مدفون آن بقعه و مدّت عمر و تعداد اولاد آنان اطلاعی در دست نیست، لذا سعی می نمایم اطلاعات مفید و حتّی المقدور شرح زندگانی آنان را از کتب معتبر جمع آوری و تقدیم شما خوانندگان گرامی نمایم. درباره تاریخ تولّد امامزاده عبدالله الشهدید در هیچ یک از کتب تاریخی و انساب سخن به میان نیامده و به طور کلی باید گفت: عبدالله پسر حسن اُفطس با دو واسطه، نسب شریفش به امام همام زین العابدین

۱- الشجره المبارکه، ص ۱۷۲؛ المجدی، ص ۲۱۳؛ سرّ السلسله العلویّه، ص ۷۸؛ الفخری، ص ۴۸۰؛ عمده الطالب، ص ۴۴۱؛ أعیان الشیعه، ج ۵، ص ۲۰۶؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۶۷؛ مستدرک سفینه، ج ۲، ص ۳۵۶؛ الفصول الفخریه، ص ۱۸۷؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۵۸؛ جنّه النعیم، ص ۴۹۰؛ ناسخ امام سجّاد علیه السلام، ج ۸، ص ۳۹۵، و ...

حضرت سجاد علیه السلام می‌رسد. افضسیون جماعت زیادی از سادات می‌باشند که شخصیت‌های بسیاری در میان آنها بوده‌اند. کنیه عبدالله، ابو محمد و مادرش امّ سعید دختر سعید بن محمد بن جبیر بن مطعم ابن عدی بن نوفل بن عبد مناف است. وی همان کسی است که در ابتدا خروج حسین، شهید فخر به هنگام اذان صبح با شمشیر کشیده، بالای مناره مسجد مدینه رفت و مؤذن را وا داشت تا «حیّ علی خیر العمل» را در اذان بگوید. عبدالله در واقعه فخر هم حضور داشته و با دو شمشیر جنگ می‌کرد. ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین می‌نویسد: بعضی از کسانی که در فخر حضور داشتند، گفته‌اند: هیچ کس به اندازه عبدالله بن اُفطس در این جنگ رنج نکشید و شجاعت به خرج نداد. حسین صاحب فخر او را به جانشینی خود معرفی کرد و فرمود: اگر برایم حادثه‌ای رخ داد، عبدالله بن اُفطس جانشین من است. در مورد داستان قتل عبدالله نوشته‌اند: هارون الرشید از ناحیه آل ابو طالب رحمه الله مخصوصاً آنهايي که در جامعه موقعیتی داشتند، مشوّش و ناراحت بود. روزی از فضل بن یحیی پرسید: آیا در خراسان نامی از فرزندان ابو طالب علیه السلام به گوش تو خورده است؟ گفت: نه به خدا! با کوششی که در این باره کرده‌ام، نام کسی از آنها را نشنیده‌ام، جز آنکه از مردی شنیدم که نام جایی را می‌برد و می‌گفت: «عبدالله بن حسن بن علی بن الحسین علیهم السلام به آن جا وارد می‌شود و بیش از این هم چیزی نگفت». هارون فوراً کسی را به مدینه فرستاد تا او را دستگیر ساخته به نزد وی آوردند. چون به دربار رسید، رو به او کرده گفت: شنیده‌ام تو زیدیه را جمع می‌کنی و آنها را به خروج و به یاری خود دعوت می‌کنی؟ عبدالله گفت: ای امیر المؤمنین، تو را به خدا سوگند می‌دهم که خون مرا به گردن

ص: ۲۰۰

نگیری؛ زیرا من از این طبقه نیستم و اصلاً نامی هم از من در میان آنها نیست، و به طور کلی آنان که این افکار را در سر دارند، رفتارشان مخالف با رفتار من است. من از جوانی در مدینه و بیابانهای آن نشو و نما کرده و روی پای خودم راه رفته ام، و کارم شکار مرغ قرقی است، و جز این فکر دیگری در سر نداشته ام. هارون گفت: راست می‌گویی ولی من تو را در خانه ای زندانی می‌کنم و مردی را هم بر تو می‌گمارم که مراقب کار تو باشد و اگر کسی هم بخواهد نزد تو بیاید، مانع نشود. عبدالله گفت: ای امیر المؤمنین، تو را به خدا سوگند می‌دهم که خون مرا به گردن نگیری؛ زیرا اگر مرا در خانه ای حبس کنی، من اختلال حواس پیدا خواهم کرد. هارون الرشید نپذیرفت و بالاخره او را در خانه ای زندانی کرد. عبدالله در پی فرصتی می‌گشت تا نامه ای بنویسد و کسی آن را به دست هارون برساند. بالاخره چنین فرصتی پیدا کرد و نامه ای سراسر فحش و دشنام نوشت و سر آن را مهر کرد و آن را برای هارون فرستاد. هارون وقتی نامه را قرائت کرد آن را به سوی افکند و گفت: سینه این جوان تنگ شد، که حاضر شده خود را به کشتن بدهد، ولی این کار او موجب نمی‌شود که او را به قتل برسانم. آنگاه جعفر برمکی را خواست و به او دستور داد تا عبدالله را به خانه خود ببرد و در زندانش توسعه بیشتری بدهد. اما در کتاب عمده الطالب جمله اضافه ای به این مضمون آمده است: هارون یک روز در حضور جعفر برمکی گفته بود: «اللهم اکفنیه علی ید ولی من اولیایی و اولیائک؛ خدایا به دست دوستی از دوستان من و اولیای خودت عبدالله را کفایت کن». از این رو، جعفر برمکی دستور داد تا در شب عید نوروز، سر عبدالله را از بدن جدا نمایند و روز عید، سر مطهر او را با تحفه های دیگر برای خلیفه هدیه فرستاد و سپس به تصور اینکه خلیفه از این عمل ظالمانه اش تحسین و تقدیر خواهد کرد. شخصاً به نزد هارون حاضر گشت و سرپوش را از روی طبق برچیده، هدایا را به خلیفه اظهار نمود.

ص: ۲۰۱

چون چشم هارون به سر بریده عبدالله افتاد ، چنان ناراحت شد که نتوانست خود را نگه دارد ، و با تندی به جعفر گفت: وای بر تو چرا چنین کردی؟ جعفر برمکی برای خودنمایی اظهار داشت: برای اینکه در چنین روزی خلیفه را مسرور و خوشحال سازم چیزی بهتر از اینکه سر دشمن تو و دشمن پدران تو را به هدیه آورم نیافتم . لذا سر عبدالله را که بزرگ ترین دشمن شما بود ، تقدیم می نمایم . از طرفی چون عبدالله آن نامه را به امیر المؤمنین نوشته بود و دست و زبانش را به کاری که نباید بگشاید گشود ، لذا من چنین کردم . هارون از دیدن آن سر مطهر و بیانات فریبنده و چاپلوسانه جعفر در غضب شد و با صدای بلند گفت: وای بر تو ، این کاری که تو انجام دادی (بدون دستور من به قتل رساند) بزرگ تر از کار او (نوشتن نامه فحش و ناسزا) بود! آنگاه دستور داد بدن عبدالله را غسل و کفن کرده و به خاک سپارند . این جریان گذشت تا وقتی که هارون تصمیم به نابودی برمکیان گرفت و مسرور (یاسر) را مأمور کشتن جعفر نمود و به او گفت: هنگامی که خواستی او را بکشی ، به او بگو این کشتن تو به جای عبدالله بن حسن عموزاده من است که او را بی اجازه من به قتل رساندی ، و مسرور نیز هنگام کشتن جعفر این جمله را به او گفت . (۱) باری ، عبدالله بدین ترتیب شهید شد ، و قبر وی هم در بغداد ، در سوق الطعام دارای بقعه و زیارتگاه می باشد . (۲)

-
- ۱- مقاتل الطالبیین ، ص ۴۵۹ ۴۶۱؛ بحار الأنوار ، ج ۴۸ ، ص ۱۶۲؛ أعيان الشیعه ، ج ۸ ، ص ۵۰؛ جَنِّه النعیم ، ص ۴۹۱؛ تتمه المنتهی ، ص ۲۳۹ ۲۴۰؛ منتهی الآمال ، ج ۲ ، ص ۱۶۸؛ عمده الطالب ، ص ۳۱۵؛ ناسخ امام سجاد علیه السلام ، ص ۳۹۶؛ الشجره المبارکه ، ص ۱۷۶ ۱۷۷؛ سراج الأنساب ، ص ۱۶۳؛ المجدی ، ص ۲۲۰؛ الفخری ، ص ۸۳؛ لباب الانساب ، ج ۱ ، ص ۲۳۰؛ انجم فروزان ، ص ۱۴۶؛ شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام ، ج ۲ ، ص ۴۰۳ ۴۰۵؛ انوار پراکنده ، ج ۱ ، ص ۵۶۴ .
 - ۲- عمده الطالب ، ص ۳۱۶؛ ناسخ امام سجاد علیه السلام ، ج ۸ ، ص ۳۹۶؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۴۶۱ .

دلیل هجرت عباس بن عبدالله

اما درباره اعقاب و نسل عبدالله الشهید در کتب انساب آمده که نسل آن حضرت از دو پسر به اسامی محمد و عباس بوده است .
 (۱) مرحوم شیخ عباس قمی در کتاب منتهی الآمال درباره محمد بن عبدالله الشهید می نویسد که: محمد ، امیری جلیل و شهیر بود که معتصم خلیفه او را به زهر کشته است . داستان شهادت محمد بن عبدالله الشهید را چنین نوشته اند: محمد برادر عباس بن عبدالله الشهید ، امیری جلیل و مورد احترام معتصم عباسی بوده ، معتصم روزی با علی بن عباس ، که از اولاد حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام شهید کربلا بود ، به ورزش وزنه برداری مشغول بودند و عمودی را هر کدام هشت بار بالا انداخته و می گرفتند . معتصم رو به محمد بن عبدالله الشهید کرد و گفت: آیا شما از این فن بهره ای دارید ، محمد عمود را گرفته و شانزده مرتبه به بالا انداخت و گرفت . چون این عمل از عهده پهلوانان دیگر آن روز خارج بود ، باعث خجالت معتصم شد و به روی خود نیاورد ، اما او را خوش نیامد و تأکید کرد که محمد هر چه زودتر به محل حکومت خارج بغداد برود و سپس آن جناب را با شربت زهرآلودی مسموم و شهید نمود . (۲)

دلیل هجرت عباس بن عبدالله بن حسین بن عبدالله بن عباس ، هم خود و هم پدراناش همواره با حاکمان ظالم و غاصبان حقوق اهل بیت علیهم السلام درگیر بودند و پیوسته به اسارت و زندان دشمنان اسلام در می آمدند و یا به شهادت می رسیدند و در اثر ظلم و فشار و اختناق دستگاه مخوف بنی عباس متواری شده ، و به ایران و شهر ری و قم و ... پناهنده می شدند . در این میان ، عباس بن عبدالله الشهید ، جدّ اول امامزاده ابو عبدالله حسین هم ، بعد

۱- .الشجره المبارکه ، ص ۱۷۷؛ سراج الأنساب ، ص ۱۶۳؛ منتخب التواریخ ، ص ۱۹۲ .

۲- .منتهی الآمال ، ج ۲ ، ص ۱۶۸ .

ص: ۲۰۳

محل دفن عبدالله الأبيض

از به شهادت رسیدن پدر بزرگوارش ، عبدالله ، ماندن در عراق را بر خود دشوار دید ، لذا عازم شهر قم که عش آل محمد صلی الله علیه و آله بود ، گشت . از تاریخ ورود و چگونگی زندگانی این سید جلیل القدر اطلاع دقیقی در دست نیست . تنها مؤلف تاریخ قم از احمد بن اسماعیل سمکه نحوی روایت کرده است: چون أبو مسلم محمد بن بحر اصفهانی والی و عامل قم شد ، در هر روز جمعه سوار بر اسب خود می شد و به زیارت رؤسای قم می رفت و حقوق ایشان را به جای می آورد . اتفاقاً در یک روز جمعه سوار بر اسب شد و من هم همراه او بودم که به زیارت عباس بن عبدالله الشهید علوی رفت و چون به در خانه او رسید ، دید که عباس در سرای خود نشسته و گرداگرد خود قفسه‌هایی از قمریان و مرغان را نهاده است . ابومسلم چون این بدید بر او سلام کرد و باز گردید و در بین راه به من گفت: تشبیه نمی کنم عباس را مگر به مردمانی که به در طاق بغداد می باشند . (۱) احتمالاً دلیل گفتار والی این بوده که چون عباس بن عبدالله الشهید ، سرگرم تفریح با قمریان بوده و توجهی به حاکم مبذول نداشت ، وی چنین گفتاری را ابراز نموده است . به اتفاق جمیع علمای انساب ، از یکی فرزند عباس بن عبدالله الشهید نسل باقی مانده است و آن هم عبدالله ابو محمّد الأبیض است . (۲) در همین رابطه شیخ عباس قمی در کتاب خود (۳) می نویسد: اما عباس بن عبدالله الشهید عقبش قلیل است و ...

محل دفن عبدالله الأبیض در تاریخ قم (۴) مسطور است که: یکی دیگر از امامزاده هایی که به قم آمدند ، عبدالله بن عباس بن عبدالله الشهید بن

۱- تاریخ قم ، ص ۲۲۴ .

۲- الشجره المبارکه ، ص ۱۷۷؛ تهذیب الأنساب ، ص ۲۵۵؛ عمدہ الطالب ، ص ۳۱۵؛ انجم فروزان ، ص ۱۶۵؛ سرّ السلسله العلویّه ، ص ۷۸؛ لباب الأنساب ، ج ۱ ، ص ۲۳۰ .

۳- منتهی الآمال ، ج ۲ ، ص ۱۶۸ .

۴- تاریخ قم ، ص ۲۲۶؛ انجم فروزان ، ص ۱۶۵ .

ص: ۲۰۴

حسن أفضس بن علی الأصغر بن امام زین العابدین علیه السلام بود که از بصره به قم آمد. او با علی بن محمد علوی صاحب زنج در بصره بود و چون صاحب زنج را در بصره به قتل رسانیدند. عبدالله با برادرش حسن بن عباس از بصره گریختند و به قم آمده و متوطن شدند. از عبدالله بن عباس در قم دو پسر به نامهای ابو الفضل عباس و أبو عبدالله حسین ملقب به أبيض و سه دختر به وجود آمدند. مؤلف تاریخ قم اضافه می کند که: روزی از روزها عباس بن عمرو غنوی، امیر قم، به صحبت عبدالله در آمد و عبدالله بن عباس برای او برنخواست و علاوه بر این، هر دو پای خود را دراز کرده گفت: ای امیر مرا معذور بدارید که به نفرس دچار هستم. چون عباس امیر قم از صحبت با عبدالله بیرون آمد. گفت: هیچ سلطانی مرا این چنین نترسانید که عبدالله مرا ترسانید. (۱) شکی نیست که جناب عبدالله أبيض در شهر قم رحل اقامت افکند و مؤید قول ما گفتار تاریخ قدیم قم بود، که اشاره شد. صاحب کتاب انوار المشعشعین در این خصوص می نویسد: به احتمال بسیار قوی، جناب امامزاده سید عبدالله أبيض در قم مدفون می باشد؛ زیرا مؤلف تاریخ قدیم قم فرمودند: «و اما أبو عبدالله حسین أبيض بن عبدالله از قم به ری رفت و اعقاب او در ری هستند». (۲) از آن جا که مؤلف تاریخ مذکور در مورد هجرت خود عبدالله أبيض صحبتی به میان نیاورده است و از طرفی هم بقعه ای در قم معروف به امامزاده عبدالله موجود است. می توان چنین استدلال نمود که سکوت مؤلف تاریخ قدیم قم بر عدم هجرت عبدالله أبيض به ری و دلایل دیگر که اشاره شد، خود اقوی دلیل بر مدفون بودن وی در شهر قم است.

۱- انجم فروزان، ص ۱۶۵.

۲- انوار المشعشعین، ج ۲، ص ۱۱۷؛ انجم فروزان، ص ۱۶۶.

زیارت نامه امامزاده ابو عبدالله حسین

مؤلف أنوار المشعشعین در مقام تضعیف قول کسانی که مدفون در ری را عبدالله ایض دانسته اند ، می نویسد: احتمال می رود أبو عبدالله حسین ایض کنیه او تدریجا بر اسم او غلبه یافته باشد و به مرور ایام در لفظ أبو عبدالله هم تخفیفی به وجود آمده و به جای أبو عبدالله حسین ایض ، عبدالله ایض گفته شده باشد . همان طوری که بیان شد ، از یک فرزند عباس بن عبدالله الشهید نسل باقی مانده و آن هم عبدالله أبو محمّد الأیض می باشد . اعقاب عبدالله هم از سه فرزند وی است که یکی از آنها أبو عبدالله حسین شاعر می باشد که در سنه ۳۱۹ ق ، در ری وفات یافت و نسل وی منقرض گشت؛ (۱) ولی عدّه ای از علمای انساب برای وی نسلی قایل شده اند و دیگری عباس ابوالفضل و علی هستند . (۲)

زیارت نامه امامزاده ابو عبدالله حسینکجوری مازندرانی در خصوص زیارت امامزاده أبو عبدالله حسین شهر ری می نویسد: خوب است مؤمنان آن حضرت را با الفاظ زیر زیارت کنند که آن زیارت نامه به شرح زیر است: السَّلَامُ عَلَیْكَ مِنَ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيِّ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ مِنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ حَبِيبَةِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ مِنَ الْحَسَنِ الزَّكِيِّ الْمُتَمَتِّحِينَ فِي بِلَادِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ مِنَ الْحَسَيْنِ الذَّبِيحِ الدَّلِيلِ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ ، السَّلَامُ عَلَیْكَ مِنْ جَدِّكَ الْمُخْلِيسِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ ، ثُمَّ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مِنْ أَبْنَاءِ الْمَعْصومِينَ عَلَیْكَ وَعَلَى أجدَادِكَ وَأَبَائِكَ الْمُقْتَفِينَ بِآثارِهِمْ كَمَا كُنْتَ مُقْتَفِيًا بِهِمْ ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ الْإِمَامِ وَالْمَدْفُونِ فِي هَذَا الْمَقَامِ وَالْمُحَدَّثِ الْعَلَامِ وَالسَّيِّدِ الصَّمَامِ . السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَيِّدُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ حُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْاَبِيضِ ، فَجَزَاكَ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ خَيْرًا

۱- . منتهی الآمال ، ج ۲ ، ص ۱۶۹ .

۲- . عمده الطالب ، ص ۳۱۵؛ الشجره المبارکه ، ص ۱۷۷؛ تهذیب الأنساب ، ص ۲۵۵ .

بقعه و بارگاه امامزاده أبو عبدالله حسین

جَزَاءٍ وَعَوَضٍ فَعَبَدْتَ اللَّهَ يَا عَبْدَ اللَّهِ حَتَّى آتَكَ الْيَقِينَ وَالْحَقَّكَ اللَّهُ بِأَبَائِكَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَّى يَا سَيِّدِي لَجِئْتُ بِكَ وَرَجَوْتُ مِنْكَ وَمِنْ مَصَاحِبِيكَ وَمُجَاوِرِيكَ أَنْ تَسْأَلُوا اللَّهَ مَغْفِرَتِي وَإِجَابَةَ دَعْوَتِي وَقَبُولَ زِيَارَتِي وَأَشْهَدُ أَنَّكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ شَفِيعِي وَوَسِيلَتِي فَيُدْنِيَايَ وَأَخْرَتِي وَأَنَّ هَذِهِ التَّرْبَةُ نَعِيمِي وَهَذِهِ الرِّوَضَةُ جَنَّتِي فَلَا تُرُدَّنِي مِنْ رَجَائِكَ وَلَا تَطْرُدْنِي عَنْ جَنَابِكَ وَأَقْبِلْ مَعْدِرَتِي وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

بقعه و بارگاه امامزاده أبو عبدالله حسین بقعه امامزاده عبدالله مشهور است ، در جانب شمالی شهر ری واقع است که به صورت زیبا و متناسبی ساخته شده است و به احتمال قوی تصوّر می رود ساختمان آن متعلق به قرون یازدهم هجری باشد . تزیینات و ایوان اصلی آن (در جانب شرقی حرم) توأم با بعضی تغییرات و تصرّفات ، توسط میرزا کاظم خان نظام الملک در سال ۱۲۷۴ ق ، صورت گرفته است . در سالهای اخیر از سوی اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان ری و تولیت بقعه مزبور ، تعمیرات بسیار عالی و دقیق ، مخصوصا داخل حرم مطهر انجام گردیده است که می توان آن را از بهترین نمونه های تعمیرات صحیح ابنیه تاریخی به شمار آورد . امامزاده أبو عبدالله حسین ، دارای بارگاه زیبا و حرم با صفایی که روحانیت خاصی دارد . نقاشی های جالب حرم مطهر ، و گنبد کاشی و ایوان بلند ، صحن وسیع ، و باغ بزرگ آن برای تشبّه غافلان و بیداری به خواب رفتگان بهترین موعظه و نصیحت است . بقعه آبادی است که در ابتدای شهر ری از طرف شمال واقع گردیده است و از جاده آسفالت به وسیله خیابانی مشجر و با صفا به محوطه وسیع و با نزهت آن می رسند . در داخل محوطه هم خیابان مشجری است که از مدخل صحن تا جلو ایوان امتداد دارد و بر خلاف بقعه بی بی زبیده (که ذکرش خواهد آمد) زوآر و توده مردم در سایه درختان نارون چتری و کنار نهر آب جاری می توانند ساعاتی بیاسایند ، چون از

ص: ۲۰۷

چندین سال پیش هم طبقات متوسط و خواص تهران، خوابگاه ابدی کسان خود را بیشتر در اراضی دلباز محوطه این بقعه انتخاب می‌کنند که موجبات آبادانی و رونق آن جا را بیش از پیش فراهم آورده است و خوشبختانه تعمیرات فوق العاده عالی و دل‌پسندی در سال ۱۳۲۹ در داخل حرم آن به عمل آمده که در خور تحسین می‌باشد. ازاره کاشی بقعه با نقاشی دیوار و مقرنس کاریها و رنگ آمیزی تمام داخل حرم به حد اعتلا شیوا و صحیح و با سلیقه انجام گرفته است و با جام های شیشه ای ضخیم روی قسمت دسترس دیوار نصب نموده اند تا لطمه نیند. بر خلاف تعمیراتی که مثلاً در مسجد امام تهران توأم با سلیقه و تفننهای ناروا اجرا می‌گردد، در حرم امامزاده عبدالله استادان نقاش، نهایت سلیقه و دقت را در انجام تعمیرات با پیروی از نسب اصلی و قدیمی بنا رعایت کرده اند که تماشای آن به راستی بیننده را خرسند می‌سازد. بنای اصلی بقعه از آثار دوره صفوی است که رواق بزرگی در مشرق حرم داشت و دری هم از رواق و در دیگری از حرم هر دو رو به جنوب باز می‌شد و مشرف به جاده ای بود که در ازمنه قدیم از ری به قزوین می‌رفت. فرزند میرزا آقا خان نوری صدراعظم، ایوان شرقی و رواق فعلی را به جای رواق قدیم ساخت. و مدخل اصلی بقعه را رو به مشرق باز نمود و گنبدی بزرگ به ارتفاع تقریبی چهارده متر بر فراز آن و ایوانی هم در جانب شمال حرم مطهر ترتیب داده است. در کتیبه کاشی خشتی ایوان بقعه، ۲۱ بیت شعر به خط نستعلیق و به خط محمد حسین شیرازی خوانده می‌شود که شامل مدح ناصرالدین شاه و بانی عمارت است و تاریخ آن ۱۲۷۴ ق، و سراینده اشعار «نثار» ذکر شده است. در خاتم بنا هم، به نام بانی فوق الذکر و دارای همان سال تاریخ است که اطراف آن ابیاتی از مرثیه های محتشم کاشانی با عاج به خط نستعلیق چنین نوشته شده است. (۱)

۱- آثار تاریخی تهران، ص ۱۶۲.

ص: ۲۰۸

بر روی لنگه راست در نوشته شده است: قبله ارباب حاجت مأمن اهل دعامدفن شهزاده عبدالله سبط مصطفی پنجمین فرزند از نسل امام چارمینسید سجاد فخر اولیاء زین العباد بطن در بطنش همه از اُمّهات طاهرات پشت در پشتش همه از اتقیا و از کیا زان ملقب شد به عبدالله ایض در عربیس که رخسار منیرش بوده پر نور و ضیا گمرهان جهل را خلق کریمش دستگیر سالکان راه را لطف عمیمش رهنما بارگاهش مستمندان را بود باب الکرماستانش در دمنندان را بود دار الشفا خفتگان خاک کویش ایمن از رنج و عذابتشنگان جوی وصلش زنده از آب بقا باب رحمت خانه امید هر کو نا امیدتھف حاجت ملجا و مأوای هر کو بی پنا سعی کن با جان که این جا مرده و این جا صفا پیش حاصبان حرم که مطلبی داری بگوزد ارباب کرم که حاجتی داری بیا مشکلی گر باشدت رو حلقه این درب گوتا که بینی زاده حیدر بود مشکل گشاه

ص: ۲۰۹

بر روی لنگه چپ در ، این اشعار مثبت کار و قلمزنی شده است: چون در این جا پا بنهادی ره اخلاص گیرکاندرین درگه جای تزویر و ریا پاک شو تا راه یابی در حریم قدس از جای ناپاکان نباشد هرگز این صحن و سرا شرمسار و منفعل باشد بروز رستخیزهرکه را نبود ولای اهل بیت مرتضی الغرض این گنبد و ایوان و خرگاه رفیعین رواق و غرفه و این صفا های با صفا این گلستان ارم وین بوستان پر نعماین هوای روح افزا وین فضای غمزا این همه اعمال نیک و این همه آثار خیرکز بزرگان نکوکاران بود باقی بجا سالها عباس دربان خادم این آستانجان فشانی کرد و تا محفوظ ماند این بنا مهدی دربان پس از فوت پدر در این مکانخدمت انسان کرده یک مرچبا از پی تعمیر ایوان و رواق و بارگاههمت از وی بوده و توفیق انجام از خدا دارم امید آنکه از لطف خداوندی شودهم پدر مشمول رحمت هم پسر حاجت روا از شما خوانندگان دارد فتوحی التماسکاندرین درگه نسازیدش فراموش از دعا

ص: ۲۱۰

همچنین بر در راست نوشته شده است: عبدالله ایض بن عباس بن محمد بن عبدالله الشهید بن حسن الأفتس ، و بر روی در چپ: ابن علی بن الحسین علیه السلام : این دری را که هست کھف امانکرد تعمیر مهدی دربان بر بالای در نوشته شده: این در خاتم را مرحوم میرزا کاظم خان نظام الملک در سنه ۱۲۷۶ ق ، وقف آستان مبارک امامزاده عبدالله نموده اند . داخل حرم و اطراف ضریح مطهر و بالجمله تمام دیوارهای حرم مطهر امامزاده أبو عبدالله حسین شهر ری ، با نقاشی های بسیار زیبا در زمینه لاجوردی و نقش کامل گل و بوته اسلیمی رنگارنگ . به دست آقای عباس طاهر و اسدالله آقا قاسم بهرنگی تحت نظارت رضا عباسی در سال ۱۳۶۷ ش ، به طرز باشکوهی نقاشی و تعمیر گشت . در همین راستا در سال ۱۳۶۸ ش ، از سوی اوقاف و امور خیریه شهر ری و مساعدت مردمی ، ضریحی بسیار زیبا و آبرومند از اصفهان ، که ساخت و قلمزنی آن به دست آقای سید مصطفی احدی و نجاری آن توسط حاج اکبر خوبشانی انجام شد ، نصب گردید . امیا اشعار اطراف ضریح مطهر به شرح زیر است: خورشید آسمان و زمین نور مشرقینپرونده کنار رسول خدا حسین کشتی شکست خورده طوفان کربلا در خاک خون طپیده به میدان کربلا گر چشم روزگار برادر زار می نگریستخون می گذشت سر از ایوان کربلا- باز این چه شورش است که در خلق عالمستباز این چه نوحه و چه عزا و ماتم است باز این چه رستخیز عظیم است کز زمینی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است این صبح تیره باز دمید از کجا و کز او کار جهان و خلق جهان درهم است گویا طلوع می کند از مغرب آفتابکاشوب تمامی در ذرات عالم است گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیستاین رستخیز عام که نامش محرم است درگاه قدس که جای ملال نیستسرهای قدسیان همه بر زانوی غم است جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است در پایان باید اضافه نمود که محوطه این بقعه به طور زیبا و باشکوهی مشجر شده است و قطعات زمین برای استفاده جهت دفن اموات اهالی و مؤمنان واگذار می شود ، که خود باعث رونق و آبادانی بقعه و اطراف آن گشته است .

ص: ۲۱۱

..

ص: ۲۱۲

..

ص: ۲۱۳

امامزاده هادی علیه السلام .

ص: ۲۱۴

..

ص: ۲۱۵

امامزاده هادی علیه السلام**اشاره**

امامزاده هادی علیه السلام کناره جاده قدیم شهر ری تهران، بالاتر از بقعه ابن بابویه، بنای آجری متناسبی از دوران صفوی وجود دارد که دارای نوشته قدیمی با کاشی معرق روی مقبره درون حرم است و حکایت از بنای بقعه مزبور به فرمان شاه طهماسب صفوی می‌نماید و نوشته‌های دیگر مورخ به ۱۲۸۶ ق، در پایین مشتمل بر نام امامزاده هادی و خواهرش حضرت زینب، نوادگان امام هفتم علیه السلام، مرقوم رفته است. این بقعه را به نام مسجد ماشاءالله هم می‌خوانند و در محوطه آن بسیاری از اهل ذوق و قریحه تهران مدفون هستند. بقعه معروف به امامزاده هادی یا مسجد ماشاءالله در کنار جاده قدیم شهر ری به تهران کمی شامل تر از ابن بابویه و پایین تر از باغ صفائیه واقع گردیده، آرامگاه اشخاص زبده ای که جنبه شاعرانه بیشتر به این مکان می‌دهد، در زیر درختان آن قرار دارد. بقعه اصلی به صورت چهارضلعی با آجر و به طرزی کاملاً ساده ساخته شده، ابعاد داخلی حرم تقریباً شش متر در شش متر است و برای اطلاع از نوشته‌های تاریخی آن فقط می‌توان در داخل ضریح چوبی از کاشیهای مرقد استفاده نموده؛ زیرا کتیبه‌های قدیمی در جای دیگر بقعه وجود ندارد. اطراف مرقد با خشتهای کاشی زمینه زرد دارای گل‌های بوته جقه ظریف عهد

ص: ۲۱۶

قاجاریه مزین گردیده ، سطح فوقانی مرقد کاشی معرق قدیمی است که به خط ثلث سفید رنگ بر زمینه لاجوردی مشتمل بر این عبارت می باشد: قد امر باحداث هذه العماره الرفيعه السلطان ابن السلطان المؤبد من عندالله ساعه (؟) الخیر والاحسان ابو المظفر شاه طهماسب بهادرخان خلد الله تعالی ملکه . کتیبه دیگری هم به خط نستعلیق ریز در بالای ضلع شرقی مرقد (طرف پایین پا) روی خشتهای کوچک کاشی مرقوم رفته است که حاوی این عبارات می باشد: این مرقد شریف حضرت امامزاده هادی ابن سراوین ابن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام با یک خواهرش حضرت زینب خاتون (کلمه خاتون را با واو معدوله اضافی نوشته است .) در اینجا مدفون و شهید می باشند و قاتل ایشان منصور دمشقی . ۱۲۸۶ . با مطالعه این دو کتبه معلوم می شود بنای موجود امامزاده طاهر از آثار زمان شاه طهماسب صفوی (۹۳۰ تا ۹۴۸ هجری) است ، ولی سال تاریخ ندارد و در سال ۱۲۸۶ که سال بیست و سوم پادشاهی اصرالدین شاه قاجار بوده است مرقد را تعمیر نموده ، بدنه های اطراف آن را با کاشیهای خشت هفت رنگ پوشانیده اند و تصوّر می رود مسجد بزرگ طرف مغرب بقعه که به نام مسجد ماشاءالله خوانده می شود نیز در همان سال متصل به حرم بقعه مزبور ساخته شده ، بنای کوچک قدیمی را از خارج وسیع و بزرگ نموده اند . (۱) نسب امامزاده هادی همچنان که اشاره شد ، هادی بن سرادین بن امام موسی کاظم علیه السلام نوشته شده ، مدرکی جز کتاب بحر الأنساب فاضل دربندی ندارد؛ زیرا مؤلف آن در کتاب مذکور بالغ بر سیصد فرزند با اسامی دروغ و مضحک برای امام موسی کاظم علیه السلام شمارش نموده که بسیار قبیح است . (۲)

۱- آثار تاریخ تهران ، ص ۱۶۳ ۱۶۵؛ بناهای آرامگاهی ، ص ۲۱۴؛ دائرة المعارف تشیع: ج ۱ ، ص ۴۷۷ .

۲- بحر الأنساب ، ص ۵۸ ۵۹ .

ص: ۲۱۷

خرافات و افسانه‌هایی که دربندی در کتاب بحر الأنساب آورده است، مورد انتقاد قرار گرفته است. مرحوم شیخ ذبیح الله محلاتی رحمه الله (۱)، مرحوم استاد حسین عمادزاده رحمه الله (۲)، شهید استاد مرتضی مطهری رحمه الله (۳)... از جمله ناقدان مطالب دربندی هستند. به هر حال، از جمله دروغهای دربندی در کتاب بحر الأنساب، فرزند ساختن به نام سرادین برای امام موسی کاظم علیه السلام و دفن فرزند وی به نام هادی در شهر ری است که به هیچ وجه اصلی ندارد؛ زیرا تاکنون هیچ یک از علمای انساب و مورخین برای امام موسی کاظم علیه السلام فرزندی به نام سرادین ذکر ننموده‌اند. از این رو شیخ ذبیح الله محلاتی رحمه الله فقط می‌نویسد: قبر امامزاده هادی در شهر ری نزدیک قبر ابن بابویه است. (۴) مرحوم حجه الاسلام شریف رازی نیز تحت عنوان مدفونین در مسجد ماشاءالله فقط به عکس بقعه امامزاده هادی اکتفا می‌کند و نامی از ایشان به جهت داشتن مشجر کزایی نمی‌آورد. (۵) نویسنده کتاب امامزادگان ری می‌نویسد: امامزاده هادی، هادی بن احمد (أبو القاسم) بن محمد (شهدائق أبو القاسم) بن حمزه بن أحمد بن عیبدالله بن محمد بن عبدالرحمن الشجری بن القاسم بن الحسن بن زید بن الإمام حسن علیه السلام است. به چند دلیل: اول؛ علامه نسابه ابن طباطبا، متوفای قرن پنجم می‌نویسد: «بالری، أبو القاسم محمد شهدائق بن حمزه بن...، عقبه أبو عبدالله جعفر الشعرانی درج و لا عقب له، و أبو القاسم أحمد». ۶.

۱- ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۲.

۲- حماسه حسینی، ج ۳، ص ۲۷۲.

۳- اختران تابناک، ج ۱، ص ۵۷۳.

۴- اختران فروزان ری و تهران، ص ۳۹۳.

۵- منتقله الطالبیه، ص ۱۵۶.

ص: ۲۱۸

یعنی ابو القاسم محمّد مشهور و ملقب به شهدائق در شهر ری بوده و از او دو فرزند باقی مانده که یکی جعفر شعرانی و دیگر ابوالقاسم احمد، پدر همین امامزاده هادی شهر ری می باشد. بنابراین معلوم گردید که پدر امامزاده هادی، احمد در شهر ری بوده، کما اینکه این مطلب را برخی از علمای انساب تأیید می نمایند من جمله ابن عنبه می نویسد: «محمّد الرازی الملقب به شهدائق بن حمزه بن احمد بن عبیدالله مذکور نسل در قزوین و ری دارد». علامه نسابه سید جعفر أعرجی (م ۱۳۳۲ ق) می نویسد: «و أما حمزه بن أحمد بن عبیدالله بن محمّد بن عبدالرحمن الشجری، فله عقب من إبنه السید أبی الحسن محمّد الرازی الملقب «شهدائق» یقال له عقب بالری و قزوین». (۱) ثانیاً؛ همچنان که اشاره شد، علمای انساب تداوم نسل احمد بن عبیدالله را در حمزه و او را ساکن شهر ری دانسته (۲) و اضافه می کند که فرزند او محمّد الرازی در شهر ری بوده و از او احمد به وجود آمده و کلاً نسل او در ری و قزوین بوده اند. ثالثاً؛ علامه نسابه عبیدلی (م ۴۳۵ ق)، می نویسد: «و أما محمّد بن حمزه بن أحمد، فبقیه ولده فی أبی القاسم أحمد بن محمّد وهم، علی المعروف به «ابن زیتونه» و هادی، زید، حمزه، مانکدیم و أبو الحسن محمّد». (۳) یعنی محمّد بن حمزه، بقیه نسل او از فرزندش احمد است که او دارای شش فرزند به اسامی علی، هادی، زید، حمزه، مانکدیم، أبو الحسن محمّد می باشد. (۴) بنابراین با توجه به تصریح علمای انساب، مبنی بر اینکه اعقاب احمد در شهر ری بوده اند، لذا به ظن قوی امامزاده هادی شهر ری از نسل همین احمد بن حمزه می باشد و نگارنده جزماً به این مهم اعتراف و صحت این ادعا را قبلاً ثابت نموده است. (۵)

۱- مناهل الضرب، ص ۱۴۲.

۲- لباب الأنساب، ج ۲، ص ۵۹۴؛ الفخری، ص ۱۵۱؛ الشجره المبارکه، ص ۵۶.

۳- تهذیب الأنساب، ص ۱۳۱.

۴- الفخری، ص ۱۵۲.

۵- امامزادگان ری، ج ۱، ص ۵۵۵-۵۵۶.

داستان عجیب از مسجد ماشاءالله

داستان عجیب از مسجد ماشاءالله همچنان که اشاره شد، در کنار امامزاده هادی، مسجد ماشاءالله که معروف به (مسجد آدم کش) است، وجود دارد. علامه نهاوندی در کتاب راحه الروح داستان مسجد آدم کش را نقل و اشاره کرده به گفتار مولوی که گوید: یک حکایت گوش کن ای نیک پیمسجدی بود در کنار شهر ری هر که در وی بی خبر چون کور رفته مسجدم چون اختران در گور رفت داستان آن مسجد به طور خلاصه این است که در نزدیکی ابن بابویه که امروز به مسجد ماشاءالله خوانند، مسجدی بود که معروف شده بود به (مسجد آدم کش) یعنی هر کس چه غریب و چه شهری، چه خودی و چه بیگانه، اگر شب در آن مسجد می ماند، فردا جنازه او را از آن مسجد بیرون می آوردند. و به این سبب کسی از مردم ری شب در آن بیتوته نمی کرد، ولی غربا چون مطلع از قصه نبودند، می رفتند و شب در آن می خوابیدند و صبح جنازه و مرده آنها را بر می داشتند. بالاخره جماعتی از مردم ری جمع شده و خواستند که آن مسجد را خراب کنند، دیگران نگذاشتند و گفتند خانه خداست و محل عبادت و مورد آسایش مسافری و غرباست، نباید آن را خراب کرد، بلکه بهتر این است که شب درش را بسته وقف کنید و یک تابلو هم نوشته و اعلام کنید که اگر کسی غریب است و خبر ندارد، شب در این مسجد نخوابد؛ زیرا هر کس شب در این جا خوابیده صبح جنازه اش را بیرون آورده اند و این چیزی است که مکرر به تجربه رسیده و از پدران خود هم شنیده ایم و بلکه خود ما هم دیده ایم. پس بر تخته ای نوشته و به در مسجد آویختند. اتفاقاً دو نفر غریب گذارشان به در آن مسجد افتاد و آن تابلو را دیده و خواندند. پس یکی از آنها که ظاهراً نامش

ص: ۲۲۰

ماشاءالله بود می گوید: من امشب در این مسجد می خوابم تا ببینم چه خبر است ، مسجد آدم کش یعنی چه؟! رفیقش او را ممانعت می کند و می گوید: با وجود این آگهی که دیده ای ، باز در این مسجد می روی و خودکشی می کنی . آن مرد قبول نکرد و گفت حتما من شب را در این مسجد می مانم . اگر مردم که تو خبر را به خانواده ام برسان و اگر زنده ماندم که نعم المطلوب و سرّی را کشف کرده ام . پس قفل را گشود و داخل مسجد شد و تا نزدیک نصف شب توقّف کرد خبر نشد . و چون شب از نصف گذشت ، ناگاه صدایی مهیب و وحشت زایی بلند شد ، آهای آمدم آهای آمدم ، گوش داد تا ببیند صدا از کدام طرف است ، باز همان صدا بلند شد ، آمدم ، آمدم ، آهای آمدم و هر لحظه صدا مهیب تر و هولناک تر بود . پس آن مرد برخاست و ایستاد و چوب دست خود را بلند کرد و گفت اگر مردی و راست می گویی ، بیا ، و چوب دست خود را به طرف صدا فرود آورد که به دیوار مسجد خورد و ناگهان دیوار شکافته شد و زر و طلای بسیاری به زمین ریخت و معلوم شد دفینه و گنجی در آن دیوار گذارده و طلسم کرده بودند که این صدا بلند می شود و آن طلسم به واسطه پر جراتی آن مرد شکست . پس طلاها را جمع کرد و صبح از آن مسجد صحیح و سالم با پول زیادی بیرون آمد و از آن همه پول ، املاک خرید و از ثروتمندان گردید و آن مسجد را تعمیر و به نام او مسجد ماشاءالله معروف گردید . (۱)

۱- اختران تابناک ، ج ۲ ، ص ۶۹ ، ۷۰؛ اختران فروزان ری و تهران ، ص ۳۹۴ ، ۳۹۵ .

ص: ۲۲۱

امامزاده ابوالحسن علیه السلام .

ص: ۲۲۲

..

ص: ۲۲۳

امامزاده ابوالحسن علیه السلام

اشاره

امامزاده ابوالحسن علیه السلامین امامزاده در یک کیلومتری جاده قم، در قسمت غربی زاویه مقدسه واقع و دارای باغ و گنبدی است که از دور نمایان است و آن در بیرون قلعه اندرمان از روستاهای ری است. نسب شریف این بزرگوار به سه واسطه به جناب امامزاده عظیم الشان و سید المحدثین و الرواه حضرت علی بن امام جعفر صادق مشهور به عریضی منتهی می شود؛ به این کیفیت: جناب ابوالحسن علی بن الحسین بن عیسی بن محمد بن علی العریضی بن الامام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام. گرچه تاریخ ورود این بزرگوار به ری و شرح احوالش کاملاً در دست نیست، ولی به طور مسلم و مقطوع از اجلائی سادات و معصوم زادگان است؛ زیرا کرامات بسیاری از مزار کثیر البرکاتش ظاهر شده است که بزرگ ترین شاهد و معرف برای شخصیت و جلالتش است. از مرحوم ملا-علی کنی منقول است که می فرمود من به ریاست و ثروت در تهران نرسیدم، مگر به مداومت بر زیارت آن بزرگوار. (۱) نیز مشابه آن از آخوند ملا محمد مجتهد اندرمانی که از مشاهیر علمای ری و مدرس مدرسه مروی و دارای مقام عظیم و صاحب نفوذ بود حکایت شده است که

۱- گنجینه دانشمندان، ج ۴، ص ۶۰۳.

کرامتی از امامزاده ابوالحسن

به ریاست دینی و دینوی نرسیدم، مگر به واسطه مداومت بر زیارت امامزاده ابوالحسن اندرمان ری. (۱) پدران این امامزاده همه از بزرگان سادات و امامزادگانند، بالاخص جد دوم آن حضرت جناب علی بن جعفر علیه السلام، صاحب کتاب مسائل علی بن جعفر که اکنون در دست فقهاست و آن هزار مسئله است که او از برادرش امام هفتم، موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کرده و آن حضرت جواب داده است. و جد دوم امامزاده ابوالحسن جناب علی بن جعفر عریضی بسیار جلیل القدر و عظیم الشأن است و بنابر عقیده جناب ملا محمد تقی مجلسی اول، پدر علامه محمد باقر مجلسی صاحب بحارالانوار قبرش در قم معروف و مشهور اکنون در جوار گلزار شهدای قم است؛ ولی مشهور و حق این است که قبر علی بن جعفر در عریض مدینه واقع است و این قبر متعلق به یکی از احفاد اوست، چنانکه در معجم القبور و وفیات الاعلام آمده است.

کرامتی از امامزاده ابوالحسن شیخ محمد شریف رازی می نویسد: در سال ۱۳۶۷ قمری که دولت سعودی پس از هفت سال تعطیلی حج برای شهادت حاج ابوطالب اردکانی یزدی حاضر شده بود که جبران کند آن حادثه را و حجاج ایرانی مشرف شوند و طالبین هم بسیار بودند. شوق مفروطی برای تشریف به حج و زیارت کعبه معظمه داشتم، در حالی که هیچ گونه وسیله هم از هزینه حج و گذرنامه و غیرهم نداشتم. پس با چند تن از دوستان روحانی در شب پنجشنبه از اوایل ذی قعدة ۱۳۶۷ ق، به زیارت آن بزرگوار رفته و ملتجی به آن حضرت شده و تا به صبح در حرم در کنار قبر شریفش بیتوته نموده و چون آن شب، آن محیط خالی از اغیار بود، بعد از نیمه شب تا

ص: ۲۲۵

طلوع فجر را توسل پیدا کرده ، گاهی به سینه زدن و گاهی به تضرع و گریستن از آن حضرت خواستار حاجت شدیم . در آن شب حاجتی جز فراهم شدن وسیله حج و توفیق زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع علیهم السلام و زیارت سایر مشاهد مشرف نداشتم و ضمناً درد پایی داشتم که دکتر علوی ، جراح معروف بیمارستان فیروزآبادی ، می خواست پایم را قطع کند و می گفت جز بریدن چاره ای ندارد؛ زیرا پی پایت سیاه شده ، پایت باید جراحی شود و هفتاد درصد از ساق بریده می شود و سی درصد اگر از ساق بریده نشود ، پایت کوتاه می شود . پس من شبانه از بیمارستان فرار کردم ، و در آن شب با پای لنگ دور ضریح این بزرگوار گشته و گریه نموده و آن حضرت را شفیع قرار دادم . و صبح پنجشنبه مراجعت نموده و هر یک از رفقا دنبال کار خود رفت و من هم در آن موقع که در شهر ری بودم به منزل خودم رفتم و انتظار فرج و نتیجه توسل را داشتم تا شب جمعه . بعد از آن شب در عالم خواب و رؤیا دیدم در مسجد وارد شدم که در آن وجود اقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جناب امیرالمؤمنین علی علیه السلام تشریف داشتند . سلام عرض کرده و اظهار ادب نمودم . پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله مفتخر به جوابم فرموده و به امیرالمؤمنین فرمودند من دعا می کنم برای موفقیت فلانی و شما آمین بگو . پس دست به دعا بلند نموده و دعا کردند و آن جناب هم آمین گفتند من از خوشحالی از خواب برخاسته و به دعا و توسل مشغول شدم و صبح روز جمعه هزینه و مخارج حج رسید و نیز وسایل دیگر و مشرف شدم و سفرم بیش از سه ماه و نیم طول کشید و پای لنگ هم به برکت باب باب الحوائج ، موسی بن جعفر علیه السلام در کاظمین شفا یافت . (۱)

بنای بقعه امامزاده ابوالحسن

بنای بقعه امامزاده ابوالحسن نزدیک شهر ری، قریه آبادی به نام «آب اندرمان» وجود دارد و توده مردم تهران، خصوصاً بانوان، معتقدند گل و لای آبی که در دو گودال کوچک این محل وجود دارد، درمان بسیار نافع و مؤثری جهت بیماریهای جلدی مانند کبیر و سودا و غیره است. اسم قریه هم ترکیبی از همین معنا بوده، می‌رساند که چنین خاصیتی از روزگاران دراز در آب دو گودال قریه مزبور سراغ داشته‌اند و همین امر موجب شده است که قریه را به نام آب اندرمان بخوانند و بدین ترتیب سفارش ماندن، اندر آب این قریه بنمایند. برای رفتن به قریه آب اندرمان، راه اتومبیل‌رویی از جاده آسفالته تهران به قم وجود دارد. و از قریه آب اندرمان، آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام با گنبد زرین آن مخصوصاً در ساعات بعد از ظهر و عصر منظره بسیار دلپسندی دارد. یکی از مصفاًترین و با روح‌ترین زیارتگاههای اهالی تهران که بقعه بسیار شیوا و زیبایی به نام امامزاده ابوالحسن باشد، در این قریه واقع شده است. هیئت خارجی بقعه و گنبد آن خیلی شباهت به بقعه امامزاده عبدالله علیه السلام دارد و در این مورد نیز تصوّر می‌رود معمار تعمیر هر دو بنا یک نفر بوده است، با این اختلاف که بقعه امامزاده عبدالله آباد و دایر و تعمیرات زیاد در آن به عمل آمده است، ولی بقعه امامزاده ابوالحسن علیه السلام ساده‌تر ساخته شده است و غیر از تعمیراتی که اخیراً در داخل حرم آن انجام گرفته، مدّت مدیدی است تعمیر اساسی در آن نکرده‌اند و کاشیهای گنبد آن احتیاج کامل به تعمیر دارد. لانه لک لکی که از سالیان دراز تاکنون در نوک گنبد آن قرار گرفته است، گواه متروک ماندن گنبد فیروزه فام این بقعه شیواست؛ اما در عوض، باغ و بوستان این بقعه مانند زمانهای پیشین در کمال صفا و نزهت نگهداری شده، درختان نارون چتری و ارغوان و زبان گنجشک و غیره محوطه این زیارتگاه را بسیار فرحناک ساخته است. مدخل بقعه از طرف شمال است و ایوانی شبیه ایوان امامزاده عبدالله علیه السلام دارد که دو

ص: ۲۲۷

جرز آجری ساده در طرفین آن واقع است . بر بالای دیوار ایوان کتیبه ای مشتمل بر هشت بیت اشعار مرثیه به خط نستعلیق گچ بری نموده اند که بیت اول آن بدین قرار است: گردون بسوخت ز آتش غم جان فاطمه (یا اباعبدالله) شرمی نکرد از دل سوزان فاطمه (یا ابا عبدالله) ابیات دیگر دنباله همین شعر بوده ، بیت هشتم که آخرین شعر کتیبه باشد به کلی ریخته و محو گشته است . از ایوان به رواقی می روند و از رواق داخل حرم بسیار نظیف و دلبازی می شوند که وسعت زیادی دارد (قریب هشت متر طول و هشت متر عرض) . بر روی دری که رواق را به حرم مربوط می سازد ، این کتیبه به خط ثلث بسیار شیوا به طور برجسته مرقوم گردیده است: وقف هذا الباب علی بقعه الشریفه امامزاده ابوالحسن بن امام جعفر صادق علیه السلام خواجه گودرز بن خواجه جمشید در زمان دولت سلطان عادل محمد شاه غازی . ضریح چوبی بسیار قشنگی که حقیقتاً در ساختن آن کمال استادی و ظرافت را به خرج داده اند ، به سبک معروف به خانه مربع خراطی دارد و خانه بندیهای مربع جبهه شمالی آن درشت تر از سه طرف دیگر است . طول ضریح ، مختصری کمتر از سه متر و عرض آن کمی بیش از دو متر و نیم می باشد . بهترین ضریح چوبی دوره قاجاریه در امامزاده های اطراف تهران همین ضریح است و می توان گفت که بعد از ضریح امامزاده اباذر در خارج شهر قزوین بهترین ضریح چوبی دوره قاجاریه ، همین ضریح امامزاده ابوالحسن علیه السلام است . مرقد کاشی فیروزه رنگ جدید در وسط ضریح پدیدار می باشد . بر روی یکی از زیارت نامه های نسب صاحب مرقد چنین ذکر شده است: ... السّلام علیک یا ابا الحسن یا علی بن حسین بن عیسی بن محمد بن علی المدفون بالعرّیض بن جعفر الصادق .

ص: ۲۲۸

از روی یادگاریهایی که بر ضریح نوشته اند و بستهای آن معلوم می شود ضریح مزبور در زمان ناصرالدین شاه ساخته شده است و پلاکی در بالای در ورودی ضریح دیده می شود که مهدی نام در ۱۳۱۶ شمسی آن را مانند اثری از نیاز و حاجت مندی خود در آنجا نصب کرده است. در نزدیک ایوان بقعه، مانند امامزاده عبدالله علیه السلام آب انباری است که زوآر از آن استفاده کرده اند. بر روی بست آهنی زنجیر در ورود به باغ بقعه از طرف خارج این نوشته به خط ساده با اغلاطی که عینا نقل می نماید خوانده می شود: وقف امامزاده ابوالحسن نمود حاجی حسن زنجیرساز. هر کس تمع کند، به لعنت خدا و رسول گرفتار شود ۷۵۲۱. کلمه طمع با «ت» نوشته شده و سال تاریخ ۱۲۵۷ را نیز از راست به چپ نگاشته اند که خالی از لطف نیست و این سال تاریخ وارونه تنها تاریخی است که در بقعه مزبور دیده می شود. روزهای جمعه و ایام متبرکه که عدّه زیادی زوآر و مردم معتقد با زن و فرزند و کسان خود از صفا و سایه باغ و درختان این بقعه استفاده می کنند. (۱)

۱- آثار تاریخی طهران، ص ۱۶۵ ۱۶۷.

ص: ۲۲۹

بی بی شهربانو .

ص: ۲۳۰

..

ص: ۲۳۱

بی بی شهربانو**اشاره**

بی بی شهربانودر شمال امین آباد ، به فاصله یک کیلومتر و نیم ، در دامنه جنوبی کوه ری (= کوه بی بی شهربانو) بر فراز صخره ای کوهستانی که از دامنه کوه پیش آمده ، بنایی با گنبد مینایی واقع است ، که هنگام تابش آفتاب ، تلؤلؤ و درخشندگی جالب و زیبایی آن از فاصله های دور ، نظر هر بیننده را به سوی خود می کشد . این بنا را مردم محل ، آرامگاه بی بی شهربانو دختر یزدگرد سوم و زوجه حضرت امام حسین علیه السلام ، و مادر امام چهارم می دانند . انتساب این مکان به بی بی شهربانو و اصولاً داستان بی بی شهربانو یکی از غوامض مسائل تاریخی اسلامی است و صورت معمایی حل ناشدنی به خود گرفته است . گروهی مادر امام چهارم را دختر یزدگرد ندانسته اند . فرقه ای دیگر که وی را دختر این پادشاه می دانند ، نام دیگری جز شهربانو به او داده اند . دسته سوم معتقدند که بی بی شهربانو در هنگام ولادت حضرت سجاد در گذشته است . شاید بهترین تحقیقی که در این باره صورت پذیرفته ، اثر محققانه استاد ارجمند و دکتر سید جعفر شهیدی است که ایشان در فصل اول از کتاب زندگانی علی بن الحسین علیه السلام

ص: ۲۳۲

سخنی مفصل دارد که بخشی از آن در اینجا آورده می‌شود: (۱) شهرت شهربانو ریشه‌ای هزار و یکصد ساله دارد، و در قوت، به درجه‌ای است که بعضی از ترجمه‌نویسان معاصر نوشته‌اند: مشیت پروردگار بر این بود که این بانو در میان مردمی مشرک پرورده شود و از عیب کفر و بی‌دینی برکنار ماند، چنانکه مشیت الهی محمّد را از شرک و کفر برکنار داشت!! (۲) مادر بودن شهربانو دختر یزدگرد برای امام چهارم، در باور عموم، چنان مسلم و بلکه بدیهی است، که اگر کسی در پذیرفتن آن تردید کند، گویی اصلی ثابت و ضروری از ضروریات را منکر گشته است و در این جهان، سزاوار لعن و در آن جهان جاودان در دوزخ خواهد بود. اما اگر پژوهشگری این شهرت دراز مدت را نادیده بگیرد و خوش‌باوری یا اعتماد محض را کنار نهد، و آنچه را محدثان و تاریخ‌نویسان قرن سوم نوشته‌اند، بی‌چون و چرا نپذیرد، بلکه به سر وقت سندهای آنان رود، و با روش علمی به تحقیق در آن سندها پردازد. سپس مضمون آن سندها را با قرینه‌های خارجی بسنجد، برای او روشن خواهد شد که داستان شهربانو مصداقی درست از این مثل تازی است که: «رُبَّ مَشْهُورٍ لَا أَصْلَ لَهُ». آری داستان شهربانو را نخست پندارها و افسانه‌ها پدید آورده، سپس واقعیت خارجی در پوشش خیال از دیده‌ها پنهان مانده است. آنگاه تذکره‌نویسان و مورخان بعد، بی‌هیچ جست‌وجو گفته‌های پیشینیان را پذیرفته‌اند؛ شاید بدان جهت که داستان را در خور نقد علمی نمی‌دیده‌اند.

-
- ۱- یکی از نویسندگان معاصر در کتاب *الرحم الطیب سعی* در اثبات همسری شهربانو برای امام حسین علیه السلام نموده است و با آسمان و ریسمان بافی نه تنها صحت داستان شهربانو را ثابت نکرده، بلکه با استدلال‌های سست خود راه را برای باور پذیری آنچه دکتر شهیدی نوشته است، سهل نموده است.
 - ۲- سید عبدالرزاق مَقْرَم در کتاب *الامام زین العابدین*.

ص: ۲۳۳

امروز هم بیشتر کسانی که می‌خواهند درباره امام علی بن الحسین علیه السلام چیزی بنویسند و یا رویدادهای عصر او را بررسی کنند، ضرورتی نمی‌بینند که در این باره پژوهشی کنند. نیز روانی دارند کسی این شهرت دراز مدت را نپذیرد. پنداری اگر داستان شهربانو درست نباشد، منقصتی دامان خاندان امامت را خواهد گرفت، یا به حشمت تیره ای بی‌حرمتی خواهد شد. در اسناد دست اول و نزدیک به عصر اول، نام مادر امام چهارم بدین صورتهای دیده می‌شود: شهربانو (۱)، شهربانویه (۲)، شاه زنان (۳)، جهان شاه (۴)، شهرناز (۵)، جهان بانویه (۶)، خوله (۷)، بزه (۸)، سلافه (۹)، غزاله (۱۰)، سلامه (۱۱)، حرار (۱۲)، مریم (۱۳) و فاطمه (۱۴). از میان این چهارده نام که نوشته شد، شهربانو از همه مشهورتر است. شهرت

- ۱- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۵.
- ۲- ارشاد، ج ۲، ص ۱۳۸؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۷۶؛ اعلام الوری، ص ۲۵۶.
- ۳- ارشاد، ج ۲، ص ۱۳۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۴؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۷۶؛ اعلام الوری، ص ۲۵۶. مجلسی در روایتی از در درس شاه زنان را دختر شیرویه می‌شناسد (بحار، ج ۴۶، ص ۱۴).
- ۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۷؛ خرائج به نقل از بحار، ج ۴۶، ص ۱؛ ترجمه فرق الشیعه، ص ۳۱.
- ۵- مجمل التواریخ والقصص، ۴۵۶.
- ۶- مناقب، ج ۴، ص ۱۷۶.
- ۷- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۵؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۷۶.
- ۸- مناقب، ج ۴، ص ۱۷۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۵.
- ۹- المعارف، ۲۱۴؛ عیون الاخبار، ج ۴، ص ۸؛ مناقب، ج ۴، ص ۱۷۶؛ انساب الاشراف، ص ۱۰۲ و ۱۴۶؛ وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۴۲۹؛ مرآة الجنان، ج ۱، ص ۱۹۰.
- ۱۰- طبقات، ج ۵، ص ۱۵۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۲؛ صفة الصفوه، ج ۲، ص ۵۲؛ المعارف، ص ۲۱۴؛ یعقوبی، ص ۲۱۹، ج ۱.
- ۱۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۲.
- ۱۲- تاریخ یعقوبی، ج ۴، ص ۱۷۶.
- ۱۳- مناقب، ج ۴، ص ۱۷۶. و نویسد که: این نام را امیر المؤمنین علیه السلام بدو داد.
- ۱۴- همان.

ص: ۲۳۴

شهربانو تا بدانجا است که مزاری هم به نام بی بی شهربانو در نزدیکی شهر ری در دل کوه برای او و به نام او برپاست. برپا دارندگان و زیارت کنندگان این مزار گویند این بانو پس از حادثه کربلا و شهادت امام حسین بر اسب او ذوالجناح نشست و یکسره به ایران تاخت. در نزدیکی ری، بدین کوه رسید و دشمن در پی او بود. شهربانو خواست بگوید ای (هو)، مرا بگیر! گفت ای کوه، مرا بگیر! کوه شکافته شد و او در دل کوه رفت. پدر او را یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی، نوشجان از مردم خراسان (۱) و شیرویه (۲) پسر پرویز، نوشته اند و مشهورتر از همه نام یزدگرد است. اما شهربانو که گویند در کربلا حاضر بود چگونه به ایران آمد؟ و یا اگر از عراق به حجاز رفت، چرا از آنجا به ایران هجرت کرد و این راههای دراز را برای چه پیمود، تا بدین سرزمین برسد و دشمن او را دنبال کند؟ و او از (هو) یاری بخواهد، لیکن زبانش به خطا (هو) را (کوه) بگوید و کوه از هم باز شود و او را در شکم خود پنهان سازد؟! داستانی است که افسانه پردازان باید بدان پاسخ دهند و یا لااقل آن را روشن کنند. اما نام شهربانو دختر یزدگرد ساسانی، تنها در زیارت نامه ها و قصه هایی که برای توجه شنوندگان می نویسند نیامده، چنانکه نوشتیم این نام شهرتی هزار و یکصد ساله دارد نه تنها در بین مردم، بلکه در کتابهای تذکره، رجال، و تاریخ، نوشته شخصیت‌هایی بزرگ و مشهور در جهان تشیع. حال که چنین است باید دید برابر این اسناد، دختر یزدگرد آخرین پادشاه ایران پیش از اسلام چگونه از ایران به حجاز و به مدینه رفته و زناشویی او با سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام چسان بوده است؟ و اسنادی که این داستان در آنها آمده، قابل

۱- همان، ج ۲، ص ۱۷۶، کشف الغمه، ج ۴، ص ۱۰۵.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۷۶.

ص: ۲۳۵

اعتماد است یا نه. و اگر محدثی ثقه آن را نوشته است، نوشته او را در بست باید پذیرفت؟ و یا باید شیوه پژوهندگان عصر را در نقد علمی داستانها رعایت کرد؟ و یقین است که صورت دوم مورد قبول همگان خواهد بود؛ زیرا آنچه در آن بحث می شود، حادثه ای تاریخی است، نه حکمی الزام آور. دیرینه تر سند که گوید شهربانو در جنگ مسلمانان با ایرانیان اسیر گردید و او را به مدینه، نزد عمر بردند، کتاب بصائر الدرجات محمد بن حسن صفار قمی (م ۲۹۰ ق) است که گوید: دختر یزدگرد را به اسیری نزد عمر آوردند. (۱) چون طریق او در نقل این روایت، طریق کلینی و نقل از عمرو بن شمر است و روایت او و کلینی هر دو یکی است، از نوشتن عبارت بصائر الدرجات خودداری می شود. پس از آن، کتاب اصول کافی ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی است (۲). کلینی از طریق عمرو بن شمر از جابر بن عبدالله چنین روایت کند: چون دختر یزدگرد را بر عمر درآوردند، دوشیزگان مدینه به تماشای او آمدند. چون به مسجد درآمد، مسجد به نور او روشن شد. چون عمر بدو نگریست، وی روی خود را پوشاند و گفت «اف بیروچ باد هرمز ابیروچ باد هرمز» عمر گفت مرا دشنام می دهد، و قصد کشتن او را کرد. امیر المؤمنین علیه السلام او را فرمود: تو چنین حقی نداری. او را بگذار تا یکی از مسلمانان را به شوهری اختیار کند. و او را بهره آن مسلمان از مال فیء (۳) قرار بده.

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹.

۲- در کتاب الفرق و المقالات، نوبختی و فرق الشیعه سعد بن عبدالله اشعری نیز نام دختر یزدگرد آمده است، لیکن نه با تفصیلی که در کافی دیده می شود.

۳- فیء بهره ای است که مسلمانان از غنیمتهای جنگی دریافت می کردند سپس در طول تاریخ معنی دیگر نیز بدان داده اند.

ص: ۲۳۶

عمر دختر را آزاد گذاشت . او بیامد و دست خود را بر سر حسین علیه السلام نهاد . امیر المؤمنین پرسید: نام تو چیست؟ گفت: جهان شاه . امام فرمود: نه . شهربانو! سپس به حسین گفت: یا ابا عبدالله ، او بهترین روی زمین را برای تو خواهد زاد (۱) . اما این حدیث با چنین سند و متن پذیرفتنی نیست ، یا لااقل در پذیرفتن آن می توان تردید کرد . نیز قرینه های خارجی چنانکه خواهیم نوشت با آن سازش ندارد . نخست از جهت سند در حدیث بنگریم . راوی حدیث عمرو بن شمر است که نجاشی و ابن غضایری او را بسیار ضعیف دانسته اند . و صاحب مرآه العقول و وجیزه بر ضعف او تصریح کرده اند . (۲) حدیث از جهت متن نیز درخور بررسی است . بار دیگر در این عبارت بنگرید: «چون به مسجد درآمد ، مسجد به نور او روشن شد» . باید پرسید چرا مسجد روشن شد؟ مشعلی برای او افروختند؟ و یا او آفتابی یا ماهی بود؟ مقام جای مجازگویی نیست که بگوییم این عبارت چنان است که بگوید «مجلس ما را به جمال خود نورانی کردی» . این گونه تعبیرها مخصوص عبارتهای مصنوع است نه روایت . امام صادق علیه السلام در بیان این حدیث ، قصد عبارت پردازی و مدیحه سرایی ندارد . برای همین است که مجلسی چون با چنین غرابت لفظ در حدیث ، روبه رو شده ، عبارت را بدین گونه تفسیر کرده است:

۱- اصول کافی ، ج ۱ ، ص ۴۷۶ .

۲- تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۲۳۲ .

ص: ۲۳۷

روشن شدن مجلس بدو، یعنی مردمان، به دیدن وی شادمان شدند. (۱) این تفسیر مخالف ظاهر کلمه است. گذشته از روایت کافی و بصائر الدراجات، در روایت خرایج از جابر، این جمله چنین است «أَشْرَقَ الْمَجْلِسُ بَضْوَاءَ وَجْهَهَا». (۲) و باز در ذیل این روایت به نقل جابر، می بینیم که: عمر خواست او را به مزایده بگذارد. علی علیه السلام گفت: دختران پادشاهان را، هر چند هم که کافر باشند. نمی توان فروخت. او را به اختیار خود بگذار تا یکی را انتخاب کند. عمر چنین کرد و دختر نزد حسین بن علی علیه السلام رفت و دست خود را بر دوش او نهاد و این گفتگو (البته به فارسی دری) میان آنان روی داد: چه نام داری ای کنیجک؟ جهان شاه. نه شهربانویه. آن خواهر من بود. راست گفتمی. (۳) فقره دیگر از عبارت حدیث نیز شایسته تأمل است: «دختران پادشاهان را هر چند کافر باشند، نمی توان فروخت». دختران پادشاهان این امتیاز را از کجا یافته بودند؟ آیا در زمان رسول خدا چنین حکمی تشریح شد، یا عموم روایتی از پیغمبر یا ظاهر لفظی از قرآن بر این حکم دلالت دارد؟ جمله دیگر که ساختگی بودن حدیث را نشان می دهد این است که گوید شهربانو گفت: آبیروج باد هرمز. هرمز چرا باید نفرین شود؟ او که به نامه پیغمبر بی حرمتی کرد اگر داستان بدان صورت باشد که نوشته اند خسرو پرویز، پسر هرمز است. اگر

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹.

۲- همان، ص ۱۰.

۳- همان، ص ۱۱.

ص: ۲۳۸

دختری به مسجد مدینه درآمده و اگر آن دختر، شهربانو فرزند یزدگرد بوده است؛ دلیلی بر نفرین هرمز وجود ندارد. این اندازه مسلم است که پدر و جد خود را می‌شناخته و از کردار آنان به خوبی آگاه بوده است. نیز در ذیل روایت می‌خوانیم که: علی بن ا لحسین را ابْنُ الْخَيْرِ تین می‌گفتند؛ زیرا برگزیده خدا از عرب هاشم است و از عجم فارس (این فقره از حدیث به صورتهای گوناگون دیده می‌شود): خدا از بندگانش دو تیره برگزیده است، از عرب قریش و از غیر عرب فارس را. ۱. خدا از آفریدگان خود دو صنف را برگزید از عرب قریش و از عجم فارس را. (۱) و در بعضی روایتها تیره برگزیده به جای قریش، بنی هاشم است. گویا دگرگون کردن کلمه قریش به بنی هاشم پس از برافتادن امویان و روی کار آمدن عباسیان بوده است. این روایت به هر مضمون که باشد، با ظاهر قرآن و روح شریعت اسلامی سازگاری ندارد. قرآن سبب کرامت را تقوا دانسته است نه نژاد. (۲) در چنین شریعت، چگونه می‌توان گفت قریش (به طور عموم) از دیگر طایفه‌ها برتر است؟ و ابو سفیان، معاویه، یزید و سیهیل بن عمرو نزد خدا از قیس بن سعد بن عباد، ابو ایوب انصاری، سلمان فارسی و صدها تن دیگر از این گونه مسلمانان حقیقی گرامی تر هستند؟ بلکه چگونه می‌توان گفت همه فرزندان هاشم بن عبد مناف، نزد خدا، از دیگر

۱- إِنْ اللَّهُ خَيْرٌ مِنْ خَلْقِهِ صِنْفَيْنِ . مِنَ الْعَرَبِ قُرَيْشٌ وَ مِنَ الْعَجَمِ فَارِسٌ (فارسنامه ابن بلخی، ص ۴).

۲- سوره حجرات، آیه ۱۳.

ص: ۲۳۹

مردمان عزیزترند و با این حکم، رتبه ابولهب بن عبدالعزّی و پسران او و عباس بن عبدالمطلب و زیدالنار و جعفر کذاب را از محمد بن یعقوب کلینی، محمّد بن حسن طوسی، و مفید و شیخ انصاری و دیگران بالاتر دانست؟ آن روایت که از احمد بن اسحاق اشعری قمی نقل شده و امام عسکری علیه السلام بر او خرده گرفته که چرا به حسین بن حسن بی حرمتی کرده است (۱)، در مورد وظیفه غیر هاشمیان برابر هاشمیان است، و معنای آن این نیست که چون حسین از نژاد هاشم است، هر چند بکند نزد خدا عزیز است و پروردگار از او مؤاخذات نخواهد کرد. در بحارالانوار روایتی دیگر به نقل از محمد بن جریر رستم طبری می بینیم. در این روایت، داستان رنگ دیگری گرفته و با آب و تاب بیشتری نقل شده است: عمر می خواهد زنان اسیر را بفروشد، امیر المؤمنین علی علیه السلام مانع می شود و بدو می گوید از پیغمبر شنیدیم که بزرگان قوم را هر چند مخالف شما باشند گرامی بدارید. چنانکه می بینیم اینجا دیگر داستان شهربانو تنها نیست. داستان همه زنان ایرانی است که اسیر شده اند. سپس می فرماید من سهم خود را از این اسیران بخشیدم. بنی هاشم می گویند ما هم سهم خود را بخشیدیم، مهاجر و انصار هم می گویند ما هم سهم خود را بخشیدیم. عمر به علی علیه السلام پرخاش می کند که چرا به خاطر عجمان با من مخالفت می کنی. (۲) روایت طولانی است و آثار پرداخت شعوبیان به خوبی در آن نمایان است. مضمون روایتها با همه دستکاری که در آن کرده اند، چنان شگفت و ناپذیرفتنی است که از صدها سال پیش محدثان و نسب دانان بر آن خرده گرفته و به انکار برخاسته اند. سید احمد بن علی داودی مؤلف عمده الطّالب فی أنساب آل ابی طالب در این باره نظری جالب دارد که برای تکمیل این قسمت از بحث و نیز آشنایی با شیوه بحثهای

۱- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۶۷.

۲- بحار، ج ۴۶، ص ۱۵.

ص: ۲۴۰

دیرین ، نوشتن آن بی فایده نیست . وی گوید: خداوند ، علی بن الحسین را به فرزند زادگی پیغمبر از پادشاه زادگی مجوس بی نیاز فرموده است ، آن هم دختری که بر سنت اسلامی متولد نشده است . اگر پادشاهی موجب شرف بود ، بایست عجم بر عرب و نی قحطان (۱) بر بنی عدنان فضیلت داشته باشند . گروهی از عوام و دسته ای از حسینیان بدین نسبت فخر کرده اند که حسینیان نبوت و پادشاهی را در خود جمع کرده اند . این سخنی بی اساس است . نیز فاطمه دختر حسین بن علی علیه السلام مادر فرزندان حسن مثنی فرزند امام حسن علیه السلام است و چنانکه می گویند مادر او مادر علی بن الحسین است (۲) . پس اگر ولادت از کسرا فضیلتی بود ، بنی حسن نیز از چنین فضیلت برخوردارند . نیز حسن بن علی علیه السلام بر برادر خود امام و طاعت او بر حسین واجب بود . و این فضیلتی است که فرزندان امام حسن علیه السلام می توانند به رُخ حسینیان بکشند . (۳) مشکل دیگری که در صورت پذیرفتن این روایت با آن روبه رو خواهد شد ، این است که شهربانو چه سال و در کجا اسیر شده؟ اگر جزء اسیران خراسان است ، خراسان را در دوره عثمان گشودند نه در خلافت عمر . پس در نتیجه ، آوردن شهربانو به مسجد مدینه و گفت و گو او با عمر نادرست خواهد بود . و اگر در عهد خلافت عمر اسیر شده باشد ، اسیری او در یکی از نبردهای قادسیه ، مدائن یا نهاوند بوده است که در این صورت ، داستان از دو جهت پذیرفتنی نیست : نخست اینکه تاریخ نویسان هنگام شرح جنگهای عرب و ایران ، داستان حرکت و

۱- قحطانیان ، عربهای ساکن جنوب عربستان هستند که از دیر زمان معینیان ، سبا و حمیریان در آنجا پادشاهی داشته اند ، در حالی که عدنانیان (عربهای شمالی) بیابان نشین بودند .

۲- این گفته بر اساسی نیست و چنانکه عموم نویسندگان سیره و انساب نوشته اند ، مادر فاطمه ام اسحاق دختر طلحه بن عبیدالله است .

۳- عمده الطالب ، ص ۱۵۹ ، ۱۶۰ .

ص: ۲۴۱

عقب نشینی یزدگرد را از نقطه ای به نقطه دیگر به تفصیل نوشته اند . به موجب این گزارشها یزدگرد و خاندان او هیچ گاه در میدان نبرد نبوده اند . هنگامی که جنگ قادسیه آغاز شد ، یزدگرد در مدائن بود ، و پیش از آنکه مسلمانان به مدائن برسند ، به حُلوان رفت . سپس از حلوان به قم و کاشان و از آنجا به اصفهان و کرمان و مرو افتاد . در این عقب نشینیها یزدگرد نه تنها زنان و خویشاوندان و خزانه خود را همراه داشته است ، بلکه آشپزان ، رامشگران ، یوزبانان او نیز همراه وی بوده اند . (۱) پس دختر او چه وقت و در کجا و چگونه اسیر مسلمانان شده است ؟ دیگر آنکه امام علی بن الحسین بنابر مشهور در سال سی و هفتم هجری متولد شده و بنابر قول صحیح تر ولادت او در سال چهل و ششم و یا چهل و هفتم از هجرت است . عمر چنانکه می دانیم در سال بیست و سوم هجری کشته شد . بر فرض که بگوییم شهربانو را در آخرین روزهای زندگانی عمر نزد او به مدینه آورده اند ، از آن سال (بیست و سوم) تا سال سی و هفتم که سال ولادت امام علی بن الحسین است چهارده سال گذشته ، چگونه شهربانو در این مدت نازا مانده است؟ این حادثه ، هر چند محال نیست ، اما بسیار بعید می نماید . این هر دو استبعاد را مجلسی دریافته و بدان اشارت کرده است . (۲) بر نخستین سند که از شهربانو و گرفتاری او نام می برد ، چنین اشکالها وارد است و چنانکه می بینیم نه تنها از یک جهت ، بلکه از چند جهت در خور مناقشه است . پس ، می توان گفت چنین حدیثی پذیرفتنی نیست . درست است که این حدیث از محدثی بزرگوار چون کلینی روایت و در کتابی معروف چون الکافی نوشته شده ، اما می دانید که حدیثهای گردآورده در کتاب شریف الکافی همه در یک درجه از درستی و صحت نیست .

۱- فتوح البلدان ، ص ۳۲۲ .

۲- بحارالانوار ، ج ۴۶ ، ص ۱۰ .

ص: ۲۴۲

دیگر اینکه از زمان حادثه تا عصر کلینی دو بیست و پنجاه سال یا بیشتر گذشته و خدا می داند در این مدت دراز پیروان نخله های گوناگون چه حدیثها ساخته و چه روایتها که دگرگون کرده اند . کلینی بسیاری از آن حدیثها را که خود می شناخته و راویان آن را راستگو و قابل اعتماد می دانسته در کتاب خود فراهم آورده است و چون معیار پذیرفتن حدیث نزد ایشان اعتبار و یا وثاقت راوی بوده ، به جهات دیگر نمی پرداخته است . اما نباید از نظر دور داشت ، آن کس که حدیثی می سازد و بر زبانها می اندازد ، می کوشد تا گوینده آن را کسی یا کسانی معرفی کند که نتوان بر آنها انگشت نهاد . داستان آن همه حدیث را که مخالفان و معاندان در دفترهای اصحاب ائمه علیهم السلام داخل کردند ، و بر ساختن آن حدیثها موجب تَبَّه اصحاب و دقت آنان در ضبط حدیث گردید ، شنیده اید و می دانید که امام علیه السلام مغیره بن سعید را نفرین کرد که در کتابهای اصحاب پدرش روایتها نوشته که امام آن را نفرموده بود . (۱) این روایتها گواه این جعل و تخیلهاست . پس اگر ما حدیث نقل شده در کتاب الکافی را نپذیریم و یا در پذیرفتن آن تردید کنیم ، گردی بر دامن وثاقت کلینی و عظمت کتاب او نخواهد نشست؛ چه آن بزرگوار در عصر خود کوششی را که مقدور بود کرده است . گویا به خاطر همین ناسازواریهای زمانی و مکانی است که دسته ای دیگر از تاریخ نویسان اسیری دختر یزدگرد را در عهد عثمان بن عفان نوشته اند . شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا از سهل بن قاسم نوشجانی چنین آورده است: امیر این خویشاوندی از کجاست؟ فرمود: هنگامی که عبدالله بن عامر بن کُریز خراسان را گشود ، بر دو دختر یزدگرد دست

۱- . سفینه البحار ، ج ۲ ، ص ۳۳۸ .

ص: ۲۴۳

یافت و آن دو را نزد عثمان بن عفان فرستاد. عثمان یکی از دو دختر را به حسین علیه السلام و دیگری را به حسن علیه السلام بخشید و این دو زن به هنگام وضع حمل درگذشتند، و پرستاری علی بن حسین را یکی از کنیزکان پدرش به عهده گرفت. اما علی بن حسین علیه السلام او را مادر خود می دانست. چون بر وی معلوم شد که مادر او نیست و کنیز اوست وی را شوهر داد. مردم پنداشتند علی بن حسین مادر خود را شوهر داده است. سهل بن قاسم گوید هیچ کس از خاندان ابی طالب نماند جز اینکه این حدیث را از زبان من نوشت. (۱) گمان می رود داستان شهربانو بر پایه همین نقل و براساس رفتن پسر عامر به خراسان پدید آمده است. طبری در حادّته های سال سی و دوم هجری نویسد: عبدالله بن عامر بن گریز با مردم ابرشهر آشتی کرد جنگ نکرد و آنان دو دختر از خاندان کسرا به نامهای بابونج و طهمینج (بابونه و تهمینه) بدو دادند. و در روایت دیگری از صلت بن دینار نویسد: پسر عامر عبدالله بن خازم را به سرخس فرستاد. او دو دختر از خاندان کسرا به دست آورد. یکی را به نوشجان داد و دیگری که بابونه نام داشت مرد. (۲) چنانکه می بینیم در ضمن داستان سهل بن قاسم آمده است که عثمان یکی از دو دختر یزدگرد را به حسن علیه السلام داد. به نظر می رسد که هم چشمی حسنیان با حسینیان موجب پدید آمدن چنین روایتی شده باشد. باید دید چرا مؤلف عمده الطالب بر این حدیث دست نیافته است تا بداند جای گله نیست، حسنیان و حسینیان هر دو از مفاخرت زناشویی با خاندان یزدگرد برخوردار بوده اند!

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۶ ۲۷. اما عبارت مناقب چنین است: تزوج باّمه، (ج ۴، ص ۱۶۲).

۲- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۸۸۷. ر. ک: مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۷۷؛ ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۶۲. باید توجه داشت دخترانی که تاریخ نویسان برای یزدگرد نوشته اند به نامهای ادرک، شاهین (شهبین) و مرداوند بوده است و از اسیر شدن آنان در این سندها نامی نیست.

ص: ۲۴۴

قسمت اخیر روایت سهل بن قاسم «امام علی بن الحسین کنیزی را که پرستار او بود مادر خود می دانست . و چون معلوم شد مادر او نیست ، او را شوهر داد» در خور توجه و دقت است . خیال پرداز دیگری که نمی خواسته است افتخار زناشویی با خاندان شهریار ایران ، تنها نصیب فرزندان علی شود ، داستان را دستکاری کرده و بدین صورت در آورده است: قریش به فرزندان که از کنیز می زادند اعتنایی نداشت ، تا آنکه از این کنیزان سه تن که بهترین مردم زمان خود بودند بودند زاییده شد: علی بن الحسین ، قاسم بن محمّد بن ابی بکر ، و سالم بن عبدالله بن عمر و داستان آنان چنین است که: در خلافت عمر سه دختر یزدگرد را به اسیری نزد او آوردند . عمر خواست آنان را بفروشد ، علی علیه السلام فرمود دختران پادشاهان را نمی فروشند . سپس خود بهای آنان را پرداخت؟ و میان حسین بن علی و محمّد بن ابی بکر و عبدالله بن عمر قسمت کرد و آن سه تن از این سه دختر متولد شدند . (۱) از آنچه درباره یزدگرد و حضور نداشتن خاندان او در میدانهای نبرد و ناممکن بودن اسیری دختر یزدگرد در عهد عمر نوشتیم ، بی اساس بودن این گفتار نیز روشن می شود و بطلان آن نیازی به توضیح بیشتر ندارد؛ اما در ارشاد ، روایتی بدین مضمون می بینیم . علی علیه السلام حرث بن جابر حنفی را به حکومت قسمتی از شرق فرستاد . حرث از آن سرزمین دو دختر یزدگرد را به اسیری گرفت و نزد علی علیه السلام روانه ساخت . علی علیه السلام یکی را که شاه زنان نام داشت به حسین داد و زین العابدین از او متولد شد . و دیگری را به محمّد بن ابی بکر داد و قاسم از او متولد گردید . (۲) با این روایت ، مشکل زمان که در روایت الکافی دیده می شد ، برطرف شده ، او

۱- ربيع الابرار ، نسخه خطی کتابخانه ملی ، ص ۱۱۲ ۱۱۳ .

۲- ارشاد ، ج ۲ ، ص ۱۳۸؛ اعلام الوری ، ص ۲۵۶؛ ر . ک: کشف الغمه ، ج ۲ ، ص ۹۱ ۹۲؛ روضه الواعظین ، ص ۲۰۱ .

ص: ۲۴۵

استبعاد فاصله ازدواج و تولد امام علیه السلام نیز از میان رفته است؛ اما این روایت نیز درست به نظر نمی‌رسد؛ چه نام حریث بن جابر در شمار کارگزاران علی علیه السلام دیده نمی‌شود. یعقوبی نویسد: علی علیه السلام پس از فراغت از جنگ جمل، جعد بن هبیره بن ابی وهب المخزومی را به حکومت خراسان فرستاد. ماهویه مرزبان مرو نزد او رفت، جعد نامه‌ای برای او نوشت و شرطهای او را انجام داد و به او گفت خراجی را که بر عهده دارد بفرستد. ماهویه مالی، برابر آنچه در گذشته عهده داشت، نزد او فرستاد. (۱) چنانکه می‌بینیم در نوشته یعقوبی نشانی از اسیر گرفتن کسی نیست تا به دختر یزدگرد رسد؛ اما طبری و ابن اثیر نوشته‌اند: چون جعد نزد علی علیه السلام بازگشت و او، به جای وی، خلید بن قره یربوعی را فرستاد. خلید مردم نیشابور را محاصر کرد تا با او آشتی کردند. (۲) و بلاذری نویسد: ماهویه مرزبان مرو در خلافت علی بن ابی طالب نزد او به کوفه آمد. علی علیه السلام فرمانی برای او نوشت که دهقانان و اسواران و ده سالاران جزیه را بدو پردازند، لیکن خراسانیان نپذیرفتند. علی علیه السلام جعد بن هبیره مخزومی را بدانجا فرستاد، ولی جعد کاری از پیش نبرد و خراسان پیوسته شوریده بود تا علی علیه السلام کشته شد. ابو عبیده گوید نخستین عامل علی در خراسان، عبدالرحمن بن ابزی مولای خزاعه، سپس جعد بن هبیره بن وهب بود. جعد متعرض کسانی که از طاعت سرباز زده بودند نشد و خراج کسانی را که در آشتی بودند گرفت و یک سال یا نزدیک یک سال در خراسان بود. (۳) چنانکه می‌بینیم، در این سند نیز از اسارت دختر یزدگرد به دست جعد اشارتی

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۸۹-۳۳۹۰؛ کامل، ج ۳، ص ۳۲۶.

۳- فتوح البلدان، ص ۵۰۵.

ص: ۲۴۶

نیست و نیز معلوم نمی‌دارد که جعده به مرو رسیده است یا آنکه مدت مأموریت خود را در نیشابور به سر برده است. اما طبری در حواث سال سی و هفتم نویسد: علی بن ابی طالب علیه السلام پس از آنکه از صفین بازگشت جعده بن هبیره مخزومی را به خراسان فرستاد؛ چون وی به ابر شهر رسید، مردم آن شهر کافر شده بودند و جعده را نپذیرفت. جعده نزد علی علیه السلام بازگشت و او خلید بن قره یربوعی را بدانجا فرستاد خلید چندان نیشابور را در محاصره نگاه داشت تا با او آشتی نامه نوشتند. مردم مرو نیز با او از در آشتی درآمدند. وی در آنجا بر دو دختر از پادشاهزادگان دست یافت. و آنان را امان داد و نزد علی فرستاد. علی از آنها خواست تا مسلمان شوند و آنان را شوهر دهد. گفتند ما را به دو پسر خود به زنی ده، علی علیه السلام نپذیرفت. یکی از دهقانان که آنجا بود گفت آنها را به من بده و این مکرمتی است درباره من، علی آن دو دختر را بدان دهقان داد. دختران نزد او به سر می‌بردند و برای آنان گسترده‌تری حریر می‌افکند و در آوندزر به آنان خوراک می‌داد. سپس به خراسان بازگشتند. (۱) اما حریث بن جابر حنفی ظاهراً هیچ‌گاه از جانب علی علیه السلام به حکومت خراسان منصوب نشده است. وی در جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام بود گویند او بود که عییدالله بن عمر بن خطاب را کشت. (۲) پس از شهادت علی علیه السلام حریث از جانب زیاد حکومت همدان را عهده دار شد. معاویه به زیاد نوشت: حریث را از حکومت بردار؛ چه من نمی‌توانم کینه‌ای را که در جنگ صفین از او به دل گرفته‌ام بزدایم. (۳) بدین ترتیب حریث به حکومت خراسان نرفته و اگر هم نامزد چنین سمتی گردیده، مجال رفتن بدان ایالت را نیافته است. گویا پردازندگان این حدیث، چون با داستان اسیر شدن دختران یزدگرد به دست عبدالله بن عامر بن کریز روبرو شده‌اند، جای او را با حریث بن جابر عوض کرده‌اند؛

۱- طبری، ج ۶، ص ۳۳۵۰.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۲۳۴ و ۲۳۶.

۳- شرح نهج البلاغه، ص ۲۴۱ و ج ۱۶، ص ۱۹۷؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۰۷.

ص: ۲۴۷

چه نمی خواسته اند شاهزاده ای ایرانی به دست امیری عرب و عامل امویان اسیر شوم . او را به اسارت عامل امیر المؤمنین علی علیه السلام درآورده اند تا از کرامت دختر کاسته نگردد . باری در این سندها کسانی که با خاندان پادشاهی ایران پیوند دارند ، بنی هاشم و تیره تیم و عدی هستند (پسران ابوبکر و عمر)؛ اما با گذشت زمان ، برخورداری عرب از وصلت با پادشاه ایران به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله ، ابو بکر و عمر منحصر نمی شود و داستان پرداز دیگر روایتی می سازد که ابن خلکان آن را چنین ضبط کرده است: مادر علی بن الحسین علیه السلام عمه مادر یزد بن ولید اموی ، معروف به یزید ناقص است؛ زیرا قتیبه بن مسلم باهلی امیر خراسان ، چون شهرهای ایران را یکی پس از دیگری گشود و فیروز بن یزدجرد را کشت ، دو دختر او را برای حجاج بن یوسف فرستاد . حجاج در این وقت امیر عراق بود ، و قتیبه از جانب او حکومت خراسان را داشت . حجاج یکی از دو دختر را برای خود نگاه داشت و دیگری را برای ولید بن عبدالملک فرستاد . و از او ، یزید ناقص متولد شد . این دختر که مادر یزید بود شاه فریده نام داشت . (۱) می بیند که چگونه داستانی بر پایه داستانی دیگر ساخته می شود . همین که روایات شهربانو و زناشویی او با حسین بن علی علیه السلام شهرت یافته است ، دوست داران دو شخصیت برجسته تیم و عدی نخواسته اند تنها بنی هاشم از افتخار زناشویی با خاندان شهریاران ایران برخوردار باشند ، ناچار دختری از یزدگرد را به پسر ابوبکر و دختر دیگری از او را به پسر عمر بخشیده اند . چون حکومت به امویان رسیده است ، هواداران این تیره بر خود هموار نکرده اند که فرزندان اُمیه از این موهبت الهی بی نصیب بمانند ، بدین جهت دختر دیگری برای یزدگرد ساخته ، او را به خانه خلیفه زاده اموی فرستاده اند!

۱- وفیات الاعیان ، ج ۲ ، ص ۴۲۹؛ الکامل ، ج ۴ ، ص ۵۷۴ .

ص: ۲۴۸

گذشته از این استنباطهای تاریخی، سندی دیگر در دست داریم که نشان می‌دهد تا آغاز سده دوم هجری شهربانو و یا شاهزاده و یا شاهزاده خانم ایرانی در خاندان هاشمی شناخته نبوده است. این سند، نامه‌ای است که ابو جعفر، منصور دوانیقی در پاسخ محمد بن عبدالله بن حسن، نفس زکیه نوشته است. محمد که خود را مهدی امت می‌خوانده و دعوی امامت و خلافت داشته است نامه‌ای به منصور می‌نویسد. فضیلت خاندان خود را برمی‌شمارد و سرانجام، منصور را به اطاعت خود می‌خواند. منصور در پاسخ او نامه‌ای طولانی و تهدیدآمیز نوشته و در ضمن آن می‌گوید: پس از مرگ رسول خدا فاضل تر از علی بن حسین در خاندان شما نزیاید و مادر او ام ولد بود. (۱) نوشتن ام ولد، تحقیری است که منصور به محمد بن عبدالله روا می‌دارد. این نامه که طبری آن را در حوادث سال یکصد و چهل و پنج هجری آورده نیم قرن پس از رحلت علی بن الحسین علیه السلام نوشته شده است. بسیاری از هاشمیان که در طبقه دوم پس از سول اکرم اند زنده بوده اند. اگر داستان اسیر شدن شهربانو و آوردن او به مسجد مدینه درست، و اگر مادر علی بن الحسین دختر یزدگرد پادشاه ایران بود، منصور چنان عبارتی را نمی‌نوشت و اگر دروغ نوشته بود، محمد سخنش را در دهانش می‌شکست و بدو پاسخ می‌داد، که مادر علی بن الحسین شاهزاده بوده است نه کنیز. این نامه، سندی رسمی است که قرن‌ها پیش از اسناد مورد بحث، نوشت شده است. به هر حال چنانکه آمد، داستان شهربانو بر اساس چنین روایتهای شبهه ناک است. هیچ دور نیست که در فتحهای مدائن و نهاوند کنیزکانی به اسیری رفته باشند،

۱- طبری، بخش ۳، ص ۲۱۳؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج ۳، ص ۱۰۱.

ص: ۲۴۹

چنانکه مُجدلِدین سعید از شعبی روایت کند: در روز مدائن مسلمانان از کنیزان کسی تنی چند به اسارت گرفتند که مادر من یکی از آنان است. (۱) این داستان نیز با در نظر گرفتن تاریخ تولد و مرگ شعبی قابل توجه است. و باز هم بعید نیست که در فتحهای خراسان و شرق ایران ۲، زنانی اسیر شده باشند. نیز دور نیست که یکی از این کنیزان، به عادت مألوف خود را بزرگ زاده یا شاهزاده خوانده باشد، و دور نیست که امام حسین بن علی علیه السلام یکی از این دختران را به زنی گرفته و امام علی بن الحسین از او متولد شده باشد. اما اگر چنین حادثه ای رخ داده باشد، در خلافت عثمان بن عفان بوده است نه در خلافت عمر بن الخطاب، و آن زن، بزرگ زاده ای ایرانی بوده است نه دختر یزدگرد پادشاه ۱۲ ایران؛ چه شمار دختران یزدگرد معلوم است. ظاهر عبارت مسعودی نشان می دهد که آنان سالها در مرو به سر برده اند و فرزندان از آنان به جای مانده است. (۲) در پایان این بحث، تذکر نکته ای دیگر نیز لازم می نماید. و آن اینکه در کتاب شریف اصول کافی پس از نوشتن جمله یاد شده «فَخَيْرُهُ اللَّهُ مِنَ الْعَرَبِ هَاشِم» آمده است: روایت کرده اند که ابوالاسود در این باره گفته است: وَأَنَّ غُلَامًا بَيْنَ كِسْرِي وَ هَاشِمٍ لَأَكْرَمُ مَنْ نَيْطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ (۳) ابوالاسود که بود، شخصیتی است حقیقی یا نه، بدان کاری نداریم. اما خود استشهاد بدین بیت و اینکه مقصود از غلام میان کسری و هاشم، امام علی بن الحسین علیه السلام باشد، کافی نیست، چه رسد بدانکه چنین بیتی در دیوان فرزدق دیده

۱- فتوح البلدان، ص ۳۲۳.

۲- مروج الذهب، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۷.

ص: ۲۵۰

نمی شود؛ چنانکه محقق فاضل و مصحح ارجمند مجلد چهل و ششم بحار در حاشیه صفحه چهار کتاب نوشته اند، این بیت به تنهایی در بعضی از کتابها به ابوالاسود نسبت داده شده و گویا دیرینه ترین مأخذ انتساب، همان کتاب اصول کافی باشد. سبک بیت و مضمون آن نیز با مولود خاندان امامت تناسبی ندارد. تعبیر از تعویذبندی برای چنان مولود با خاندان پای بند سنتهای موروثی مناسب تر است تا با فرزند سومین امام. وَاللَّهُ الْعَالِمُ. می دانیم که در داستانها و تعزیه ها می گویند، شهربانو در کربلا حاضر بود و پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام بر اسب او که ذوالجناح نام داشت نشست و به ایران آمد و درون همین کوه فرو رفت. اگر به بررسی در کتابهای نسبتاً معتبر پردازیم، به مطلبی روشن تر می رسیم. ابن سعد نویسد: پس از شهادت حسین علیه السلام، زُیَید مُوَلَّای آن حضرت، مادر علی بن الحسین را به زنی گرفت و از او عبدالله بن زُیَید متولد شد و عبدالله برادر مادری علی بن الحسین است. (۱) و صدوق می نویسد: مادر علی بن الحسین علیه السلام، هنگام وضع حمل او درگذشت و کنیزی از کنیزان پدرش تربیت علی را به عهده گرفت. علی علیه السلام او را مادر خود می دانست و چون دانست آن کنیز است و مادر او نیست، او را شوهر داد. مردم می گفتند علی بن الحسین مادر خود را شوهر داده است. (۲) شگفت است که در صدر این روایت که سند آن به سهل بن قاسم نوشجانی می رسد دو دختر یزدگرد به اسیری عبدالله بن عامر بن کریم در می آیند و عبدالله آن دو را نزد عثمان می فرستد و عثمان یکی از دو دختر را به حسن علیه السلام و دیگری را به

۱- طبقات، ج ۵، ص ۱۶۲.

۲- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۷؛ بحار، ج ۴۶، ص ۸ و ۱۳۹، ۱۴۰.

بقعه بی بی شهربانو مدفن کیست؟

حسین علیه السلام می بخشد ، هر دو دختر به هنگام اولین وضع حمل می میرند . تصور گروهی دیگر آن است که شهربانو پس از حادثه روز دهم محرم خود را در آب انداخت و غرق شد . (۱) با توجه به آنچه دکتر شهیدی نوشته اند ، داستان شهربانو افسانه است و واقعیت ندارد و بر فرض واقعیت ، مدفون بودن وی در فراز این کوه توهمی بیش نیست و آنانکه داستان شهربانو را واقعیت پنداشته اند ، مرگ او را به هنگام نفاس و یا به سبب غرق در آب دانسته اند .

بقعه بی بی شهربانو مدفن کیست؟ پس مزاری که بر فراز این کوه است ، مدفن کیست؟ مرحوم دکتر حسین کریمان که تحقیقات ارزشمندی درباره ری و تاریخ آن به عمل آورده است نتیجه پژوهش خویش این گونه به رشته تحریر درآورده است: کوه بزرگ ری که امروز به نام کوه بی بی شهربانو شناخته شده است در روزگار پیش از اسلام گورستان زردشتیان بوده است . در آیین زردشت دفن اموات در خاک روانیست . این فرقه جسد مردگان را عرضه سگهای گوشت خوار و پرندگان می کردند تا طعمه آنها گردد ، سپس استخوان آن را در «استودان» که از سنگ یا گل آهک یا گل می ساخته اند قرار می دادند . از نویسندگان باستانی اسلامی نخستین کسی که در این باب به تصریح سخن گفته است ، ابودلف مسعر بن مهلهل خزر جی ینوعی است . ابودلف در ری با صاحب بن عباد ملاقات کرد و این شهر را از نزدیک بدید و قول وی را در باب ری حجت توان دانست ، و نویسندگان بزرگ اسلامی نیز همچون یاقوت ، مؤلف معجم البلدان از وی مطالب بسیار نقل کرده اند .

۱- زندگانی علی بن الحسین علیه السلام ، ص ۲۶۱۰ .

در یتیمه الدهر (۱) از او به بزرگی یاد شده ، و تفصیل بزرگداشت صاحب بن عباد از او درج آمده است . این نویسنده در الرساله الثانيه ، در موضوع وجود استودانهای زردشتیان در کوه ری نوشته است: و یشرف علی المدینه جبل یعرف بطبرک ، فیه ابنیه آثار الفرس و نوایس (۲) ؛ بر مدینه یا شارسستان ری کوهی به نام طبرک مشرف است ، و در آن ساختمانهای پیش از سلام ایرانی و استودانهایی وجود دارد . به موجب گفته وی در قرون نخست اسلامی گورها و تابوتهای زردشتی و آثار فرس در کوه شمال ری کم نبوده است . از شاهان قبل از اسلام ظاهرا استودان استخوان هرمز پسر یزدگرد دوم و سه تن از خاندان او در ری نهاده آمده است . ابن اثیر داستان قتل این افراد را در ری به دست فیروز ذکر کرده و ترجمه قول وی چنین است: او (یزدگرد دوم) را دو پسر بود: یکی را هرمز و دیگری را فیروز می گفتند . هرمز سجستان را داشت ، و پس از پدرش یزدگرد بر کشور استیلا یافت ، و فیروز بگریخت و به سرزمین هیاطله رسید و از شاه ایشان مدد خواست ، و پس از آنکه طالقان را به وی داد یاریش کرد . فیروز با این مدد ، متوجه برادر شد ، و او را در ری بکشت ، و هر دو برادر از یک مادر بودند . و بعضی گفته اند که او را نکشت ، بلکه اسیرش کرد و شاهی را از او بگرفت . (۳) مسعودی در مروج الذهب ، بدون ذکر محل قتل ، کشته شدن هرمز به دست فیروز را ذکر کرده و گفته: پس از او (یزدگرد) هرمز بن یزدگرد (بن بهرام) شاهی یافت . برادرش فیروز به نزاع برخاست و او را بکشت و شاهی را به دست گرفت . (۴)

۱- یتیمه الدهر ، ج ۳ ، ص ۳۲۱ .

۲- الرساله الثانيه ، ص ۳۱ ، س ۱۰ .

۳- الکامل ، ج ۱ ، ص ۲۳۷ .

۴- مروج الذهب ، ج ۱ ، ص ۱۲۶ .

ص: ۲۵۳

در باب قتل افراد خاندان هرمز در کتاب ابن اثیر در بیان پادشاهی فیروز این عنوان درج افتاده است: ذکر ملک فیروز بن یزدجرد بن بهرام بعد آن قتل آخاه هرمز و ثلاثه من اهل بیت؛ (۱) در ذکر پادشاهی فیروز بن یزدگرد بن بهرام، پس از کشتن برادرش هرمز و سه تن از خاندان او. ظاهراً می توان چنین پنداشت که استودان هرمز، پسر یزدگرد دوم و سه تن افراد خاندان او را در کوهستان ری، زردشتیان برای محفوظ ماندن از خرابی، با استفاده از یکی بودن نام پدر، آرامگاه بی بی شهربانو دختر یزدگرد سوم شناسانده اند، و برای اثبات نظر خویش به جعل اکاذیب و داستانهای غیر معقول پرداخته اند. از همین نمونه هاست دخمه گبرها یا قلعه گبرها، واقع در دامنه شمالی کوه ری، در محاذات حدودی که بقعه منسوب به بی بی شهربانو و کوه طبرک در دامنه آن قرار دارد. در این محل، زردشتیان اجساد مردگان خویش را به طیور شکاری و سگان گوشتخوار عرضه می کردند، تاریخ احداث این دخمه ظاهراً به زمان ساسانیان و شاید جلوتر می رسد. دکتر فووریه در کتاب سه سال در دربار ایران نوشته است: این دخمه در روی تپه ای که در مشرق مزار حضرت بدالعظیم به انتها می رسد قرار دارد، و در مجاورت شهر ری، همان راگس تورات که وطن طیب شهبیر ابو بکر محمّد بن زکریا است، واقع شده است. (۲) و نیز: قدری به سمت مشرق در دامنه شمالی کوه که خرابه های ری در دامنه جنوبی آن قرار گرفته، دخمه است که دیوارهای سفید آن از دور از میان سیاهی افق به خوبی نمایان است. در بالای این دخمه که سر آن باز و مواجه با هوای آزاد است گبرها

۱- کامل، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- سه سال در دربار ایران، ص ۱۹۴.

ص: ۲۵۴

مرده های خود را می گذارند تا در برابر آفتاب مومیایی شود ، یا آنکه مرغان طعمه خوار که همیشه در اطراف آن در پروازند آنها را بخورند ، و بنا به دستور زردشت از لاشه های آنها ، آب که عنصر مقدسی است آلوده نگردد . (۱) چنانکه گذشت ، گوشت اجساد مردگان در اینجا طعمه حیوانات می شد ، و استخوان آنها به استودانهای ساخته شده که بر طبق دستور بند پنجاهم و نندیداد از دسترس سگ و روباه و گرگ محفوظ و از آب باران در امان بود منتقل می گردید . قدمت رواج این رفتار با مردگان در میان مغان پیشینه ای دیرینه دارد . هردوت که وی را پدر تاریخ لقب داده اند در مقام ذکر مردگان ایرانیان گفته است: جسد مردگان باید قبل از دفن کردن به وسیله سگی یا پرنده ای شکاری قطعه قطعه شود . در مورد مغان من اطمینان دارم که آنها با مردگان خود چنین می کنند؛ زیرا این عمل را در منظر عام انجام می دهند . در هر حال ، پارسیها جسد مردگان خود را قبل از مدفون کردن در خاک با موم اندوده می کنند . (۲) از این قول چنین بر می آید که این شیوه مغان بوده ، نه عامه مردم؛ چنانکه گیرشمن ، ایران شناس معروف ، نیز ذکر کرده است: درباره اصل دین آنان [مغان] که با پارسیان فرق داشته اطلاعات اندکی در دست است ... در برابر پارسیان که مردگان خود را دفن می کردند ، مغان اجساد را در معرض سباع یا طیور طعمه خوار می گذاشتند تا آنها را پاره کنند ... (۳) گویا تعمیم این عمل در میان مردم ایران از عهد اشکانیان است ، و نیلسون دوبواز در کتاب تاریخ سیاسی پارت نوشته است: در سال ۲ ب . م فرا آتاسیس با موزا مادر خود مزاجت کرد . این عمل که در نظر یونانیان و رومیان بسیار ناپسند و وقیح بود نشان می دهد که در عقاید مذهبی

۱- همان .

۲- ترجمه تاریخ هردوت ، ج ۱ ، ص ۲۲۱ .

۳- ترجمه فارسی تاریخ ایران گیرشمن ، ص ۱۴۸ .

زردشتی مردم ایران در آن زمان تغییرات عمده ای به ظهور پیوسته بود ... رسم دفن کالبد اموات در دخمه های سنگی نیز متروک شده و طریقه عرضه کردن اجساد به هوا و آفتاب و ریختن استخوانها در چاله های سنگی معمول شده است . (۱) به هر حال در شهر ری تاریخ این عمل به میزان تاریخ پیدایی مغان قدمت دارد . از بررسیهای باستان شناسی برمی آید که اشکانیان قبل از تاریخ مذکور در قول نیلسون دوبواز مرده ها را در تابوتهای سفالی می نهادند و در مدفنها دفن می کردند و بدین سبب است که این تابوتها به دست ما رسیده است . (۲) قبوری که در کوه سرسره یا دزرشکان قدیم (۳) از قبل از اسلام به دست آمده و بر خلاف شیوه عرضه اجساد به جانوران که روش زردشتیان است اموات در آنجا مدفون شده بوده اند ، بی گمان متعلق به همین عهد است . سیاحان خارجی مانند فووریه و جاکسن و مارسل دیولافوا و امثال ایشان قلعه گبرها را چون معروف بود در سفرنامه خویش ذکر کرده اند؛ لکن برخی بناها چون برای ایشان شناخته نبود و مورد استفاده آن را نمی دانسته اند ذکر آنها در سفرنامه های ایشان به چشم نمی خورد . و نیز از این قبیل است ، بنای واقع در دامنه جنوبی کوه ری ، بر فراز صخره ای کوهستانی که از دامنه کوه پیش آمده ، و آن را در چند قرن اخیر ، بدون هیچ سندی ، بقعه بی بی شهربانو دختر یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی و مادر حضرت سجاد علیه السلام دانسته ، و به وی نسبت داده اند . در هیچ یک از منابع باستانی ، از کتب تواریخ و رجال و مسالک و تراجم احوال ذکری از مدفون بودن آن بانو در این مکان نیست ، و حتی عالم شیعی بزرگوار ، شیخ

۱- تاریخ سیاسی پارت ، تألیف نیلسون دوبواز ، ص ۱۲۷ .

۲- ر . ک: تاریخ عمومی هنرهای مصور قبل از تاریخ تا اسلام ، تألیف علینقی وزیر ج ۱ ، ص ۱۲۹ .

۳- ر . ک: ری باستان ، ج ۱ ، ص ۲۸۳ .

صدوق، که به زمان صاحب بن عباد می زیست، و کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام را برای صاحب که نیز در آن شهر مقیم بود فراهم آورد، در این کتاب صریحا گفته که این بانو در هنگام زادن امام سجاد علیه السلام در گذشت. بدین قرار: چون عبدالله بن عامر کریز خراسان را فتح کرد، دو دختر از یزد جرد بن شهریار پادشاه عجم به دست آورد، و آنها را نزد عثمان بن عفان فرستاد، او یکی را به حسن و یکی را به حسین علیهما السلام بخشید؛ این دو دختر در نزد این دو بزرگوار در حالت نفاس رحلت کردند و آن دختری که مصاحب حضرت حسین علیه السلام بود در حالت نفاس علی بن الحسین علیه السلام وفات یافت. (۱)

ابودلف نیز، چنانکه گذشت، همه آثار این کوه را آثار فرس و استودانهای آنها دانسته است. معلوم نیست که این کوه را که اختصاص به زردشتیان داشته، در نقطه ای که از اطراف به دخمه گبرها و استودانهای ایشان می کشد چه فضیلت بوده است تا مدفن عروس گرامی خاندان نبوت گردد؟! احتمال ضعیفی رفت که ظاهرا گویا اینجا استودان هرمز پسر یزدگرد دوم و سه تن افراد خاندان او، که در ری به قتل رسیده اند، بوده است و وجه این احتمال اتحاد نام پدر آنهاست. این حقیقت، یعنی جعل سمت اسلامی برای اماکن زردشتی، اختصاص به ری و این مکان ندارد. از آن روزگار که جمعی از فرزندان معصومان و امامزادگان علیه السلام از ستم و جور امویان و عباسیان و عمال و حکام جابر ایشان برای حفظ جان خویش به سرزمین ایران پناه آوردند، و در این خاک زیستند و درگذشتند و مدفون شدند، جهت آنها مزارها و مطافها و گنبدها به وجود آمد، زردشتیان که از علاقه خاص مردم این سرزمین به اهل بیت پیامبر اسلام صلوات الله علیه و علیهم آگاهی داشتند

۱- ترجمه فارسی عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۶۹.

ص: ۲۵۷

بسیاری از اماکن خویش را از استودانها و آتشکده ها و غیره برای محفوظ ماندن از خرابی به صورت امامزاده‌ها در آوردند ، و به نام بقعه های فرزندان امامان معروف و مشهور ساختند . استاد پورداود که در این زمینه ها توغلی داشت نوشته است: بسیاری از امامزاده های ایران که در همه جای این کشور ، در کوه و دره و دشت دیده می شود در پارینه ، آتشکده یا پرستشگاهی بود که امروزه به نام و عنوان دیگری ، زیارتگاه و طرف توجه مردم می باشد . (۱) نیز استاد کریمان معتقد است که مقبره بی بی شهربانو معبد ناهید است و یکی از پرستشگاههای زردشتیان . همچنین بیان می دارد که چه بسا در قرون چهارم به بعد هجری امواتی از مسلمین نیز در آن دفن کرده باشند . (۲)

بنای بقعه بی بی شهربانو این بقعه بسیار قدیمی از سنگ و گچ ساخته شده است . تاقهای مهم تر آن را با آجر زده اند . آنچه از وضع ساختمان آن بر می آید ، هسته اصلی بنای مزبور در دوران ساسانی ساخته شده ، در قرن چهارم هجری برای آرامگاه مورد استفاده واقع و قسمتی به آن افزوده شده است و در ردیف مقابر کوهستانی دیگری که در خارج شهر باستانی ری می ساخته اند بوده است . از لحاظ معماری ، قسمت گوشه جنوب شرقی آن که مشتمل بر بنای چهار گوش منظم و استوار سنگی با پوشش ضربی سنگ و آجر است از عهد آل بویه و قسمت حرم و اطاق طویل جنوبی آن از دوران ساسانی و دیوارهای خارجی صحن هم زمان با بنای سنگی عهد آل بویه و عصر سلجوقیان می باشد و در قرون بعدی به وسیله

۱- . یسنا ، ج ۲ ، ص ۱۶۰؛ آثار بازمانده از ری قدیم ، ص ۱۷۸ ۱۸۴ .

۲- . تهران در گذشته و حال ، ص ۲۳ به بعد .

ص: ۲۵۸

احداث رواق و دیوارها و اطاقهای مختلف، بقعه را به صورت کنونی درآورده اند. صندوق مثبت روی قبر مطهر، احادیث نبوی و نام و القاب شهربانو را دربرداشته و تاریخ سال ۸۸۸ هجری و نام بانی آن استاد محمد بن صفر شاه حداد قمی ذکر گشته است و سازندگان آن حسین و محمد فرزندان استاد حسن نجار لواسانی معرفی شده اند. در مثبت زیبایی از دوران شاه طهماسب صفوی در جانب شرقی حرم که مدخل اصلی و قدیمی آن است قرار دارد علاوه بر نام شهریار مزبور، نام بانی در، محمد فرزند احمد ارغ بیکا (?) و سازنده آن هدایت الله فرزند فضل نجار و تاریخ ۹۶۲ بر آن ذکر گردیده است. گچ بریها و تزیینات دوره قاجاریه هم در این بقعه وجود دارد و از لحاظ پیوستگیهای مختلف ظاهری و معنوی این بقعه و معتقدات مردم درباره آن با سنن و آداب پیش از اسلام مردم ایران اهمیت خاصی در میان است. بقعه بی بی شهربانو مشتمل بر حرم کوچک چهارگوشی است که هر ضلع آن در حدود سه متر و چارک طول دارد. مدخل اصلی حرم از جانب مشرق سردری است که در عهد صفویه به صورت فعلی در آورده اند جلو سردر دهلیزی قرار دارد که پیش تر به صورت ایوانی بود و قسمتی از حیاط اندرون بقعه محسوب می شد و در سالهای اخیر پیش با نصب در و احداث دیوار آن را از صورت ایوان در آورده، تبدیل به دهلیز یا رواق جلو مدخل اصلی بقعه نموده اند. در جنوب همین دهلیز، بنایی مربع سنگی استواری از آثار قرن چهارم هجری وجود دارد که طول هر ضلع داخلی آن پنج متر و هشتاد سانتی متر بوده، پوشش ضربی آن نیز همان طاق قدیمی و اصلی بناست که به حال خود باقی است. چون سالیانتمادی است که این بنا مورد استفاده واقع گردیده است، داخل آن به کلی دود زده و سیاه است و ضمن تعمیرات بقعه دوده ها و سیاهی را باید زدود. بنا بر آنچه ذکر شد، بنای مربع سنگی مزبور در جنوب شرقی حرم بی بی شهربانو

ص: ۲۵۹

واقع گردیده است و وضع کلی ساختمان می‌رساند که اطاق یا حرم بی بی شهربانو اگر با این بنای سنگی در یک زمان ساخته نشده باشد، دیرتر از آن، بنا نگردیده است، بلکه به جرأت می‌توان گفت که بنیاد آن را پیش از بنای سنگی نامبرده گذارده اند و دلایل این قدمت وضع جزئیات بقعه بی بی شهربانو از لحاظ دیوار و دو درگاه شمالی و جنوبی آن و قراین ساختمانی دیگر است. در جنوب حرم، اطاق طویل مسدودی است که طول آن در جهت شرقی و غربی بوده، از مشرق به بنای مربع سنگی سابق الذکر منتهی می‌گردد و معلوم می‌دارد راه ورود به بنای سنگی مزبور در ابتدا از همین اطاق طویل که دهلیز آن محسوب می‌شد بوده است. در شمال حرم، مسجد یا رواقی از عهد قاجاریه قرار دارد که کتیبه و تاریخی ندارد، ولی به نظر می‌رسد متعلق به حدود دو قرن پیش باشد. این مسجد یا رواق به وسیله یک در به حرم مربوط می‌شود، ولی در مزبور عموماً بسته است و مردانی که در زمره سادات نیستند و به زیارت بقعه بی بی شهربانو می‌روند، به پیروی از معتقدات مردم داخل حرم بقعه نمی‌شوند، عموماً در این مسجد یا رواق مراسم زیارت را به جای می‌آورند و صحن بزرگ تر بقعه که حیاط بیرونی آن حساب می‌شود در شمال همین مسجد قرار دارد و در شمال صحن اطاقی است که میهمانان متولی یا زوار دیگر در آن سکونت می‌نمایند و پشت اطاق از سمت شمال به صخره کوهستان متصل می‌شود. با کمی دقت و تجسس در دیوارهای خارجی بنا معلوم می‌شود صحن شمالی بقعه که حیاط بیرونی فعلی باشد در قدیم یعنی موقع آبادی شهر ری مدخلی مناسب از سمت مغرب داشته که هنوز آثار سر در آن باقی و مشهود است و استنباط می‌شود آثار سر در مزبور مربوط به دوره سلجوقی است و اگر این استنباط درست باشد، صحن و بقعه بی بی شهربانو در قرون چهارم و پنجم هجری وجود داشته، با وضع آن زمان

ص: ۲۶۰

شهر ری هم زیارتگاهی جهت مردم علاقه مند بوده است. قدیمی ترین کتیبه موجود در بقعه عجالتا نوشته های روی صندوق مرقد است. صندوق مزبور به طول یک متر و هفتاد و هشت سانتی متر و به عرض ۹۷ و ارتفاع ۹۸ سانتی متر در گوشه جنوب غربی حرم متصل به دیوار روی قبر قرار دارد و دیوار جنوبی حرم را از پایین تقریباً سی سانتی متر تراشیده اند که صندوق را در گوشه حرم بگذارند. بر روی اضلاع شمالی و شرقی صندوق، تزیینات مثبت کاری و کتیبه های مختلف وجود دارد و کتیبه های مزبور عموماً به خط ثلث و برجسته بوده، علاوه بر آیات قرآن کریم و احادیث، مانند صندوقها و آثار نظیر آن، مشتمل بر اطلاعات مفیدی است که مورد توجه و استفاده علاقه مندان قرار می گیرد. بر روی حاشیه بالای اضلاع شمالی و شرقی صندوق آیه شریفه کرسی از «بسم الله الرحمن الرحيم» تا «و هو العلی العظیم» نوشته شده است. بر ضلع شمالی صندوق دو کتیبه هم به طور قائم قرار دارد. کتیبه طرف راست حاوی این جمله است: «قال النبی علیه السلام: ان كنت صاعاً لكنت نجاراً فی سنه ثمان و ثمانین و ثمان مائه». صندوق مزبور به سال ۸۸۸ هجری یعنی دو سال بعد از در عتیقه ای که در بقعه سید اسماعیل تهران وجود دارد و هفت سال پیش از تاریخ ساختمان صندوق متبرک امامزاده یحیی علیه السلام تهران ساخته شده است. کتیبه قائم سمت چپ ضلع شمالی صندوق شامل عبارت ذیل است: «هذه المقبره لامّ المؤمنین و خیر الخواتین سّتی شهر بانویه قدّس الله سرّها». هر ضلع شرقی صندوق (طرف پایین پا) نیز دو حاشیه قائم مشتمل بر دو کتیبه دارد که روی آن دو این عبارات مسطور است: بر حاشیه سمت راست: «هذه المقبره المتبرکة استاد محمّد بن صفر شاه حدّاد قمی». کلمه دوم این کتیبه شبیه «العام» است که درست تشخیص داده نمی شود و محلّ

ص: ۲۶۱

ذکر آن قاعدتا باید قبل از کلمه هذه باشد و ممکن است صحیح این کتیبه «العامر هذه المقبره...» باشد و به هر حال معلوم می شود بانی صندوق استاد محمد پسر صفر شاه آهنگر قمی بوده است و به شرحی که سابقاً ذکر نمودیم بنای بقعه بسیار قدیمی تر از تاریخ احداث صندوق است. بر حاشیه سمت چپ همان ضلع، استادان سازنده صندوق بدین قرار معرفی گردیده اند: «عمل حسین و اخوه محمد اباهما استاد المحروم حسن نجار اللواسانی». اضلاع جنوبی و غربی صندوق به دیوار متصل بوده، چیزی از آن پیدا و مشهود نیست و یقیناً کتیبه هم ندارد و آنچه مشخص است این است که دو طرف صندوق با تخته های صاف و محکم و آلت بندی نظیر اضلاع شمالی و شرقی پوشیده شده، منتها تزیینات مثبت کاری و کتیبه در آنها به کار نرفته است. غیر از نوشته های روی صندوق، کتیبه هایی هم روی در ورودی اصلی بقعه که در مشرق حرم قرار دارد مسطور است که آنها نیز عموماً به خط ثلث و به طور برجسته مرقوم رفته است و ذیلاً ذکر می گردد: بر روی دو لوحه بالایی دو لنگه در هر لوحه در دو سطر کوچک روی لنگه راست: «فی عصر سلطان الاعظم خاقان المعظم ابو المظفر شاه طهماسب». روی لنگه چپ: «بهادر خان الصفوی خلد الله تعالی ملکه و سلطانه» بر روی دو لوحه پایینی به همان ترتیب، روی لنگه راست: «قد وقف هذه الباب محمد بن المرحوم محمد...» که پس از نام محمّد دو کلمه شبیه راع الکابه(؟) مرقوم است. روی لنگه چپ: «فی تاریخ سنه اثنی و ستین و تسع مائه عمل هدایت الله بن فضل نجار». بر لوحه زیارت نامه بی بی شهربانو نامهای متعدّد جهت مشارالیها ذکر شده است. جملاتی چند از زیارت نامه بدین قرار است: السلام علی التّقیّه النّقیّه شهربانو بنت الملک الکسری. السلام علی الرّضیه

ص: ۲۶۲

المرضیه شاه جهان بنت یزدجرد شهریار ام الأئمه الاطهار . السلام علی الزکیه المتحیره شاه جهان زوجه شباب اهل الجنه سید الشهداء . السلام علی الکریمه الاصلیه المدهوشه فی عاشوراء شاه زمان المحبوه عبنا اله . السلام علی الصالحه المقدسه جهان بانو المرغوبه عند رسول الله ...» . روی الواح دیگری که در رواق یا مسجد شمالی حرم بر دیوار نصب گردیده ، روایاتی از مرحوم سید نعمت الله جزایری و مرحوم حاج شیخ عبدالکریم قمی نقل و ضمن آنها چنین ذکر شده است که پس از واقعه روز عاشورا چون بی بی شهربانو نسبت به اعراب بیگانه بود ، به دستور امام از همراه شدن با سایر اعضا و خانواده یعنی اهل بیت اطهار و عزیمت به شام خودداری نموده ، و عازم سرزمین ایران که موطن اصلی مشارالیها بود ، گردید و در ری فوت نموده در کوهستان مجاور ری دفن گشت که همین محلّ بقعه باشد . در سردر اصلی بقعه مانند سایر زیارتگاههای مورد علاقه توده ملت ، تصاویر ائمه و نقوش مذهبی متعدّد به دیوار نصب است و در میان آنها پرده نقّاشی کوچکی دیده می شود که بانوان زوّار با چادر سیاه و نقاب معمولی ایستاده و زیارت نامه به دست گرفته مشغول خواندن آن هستند و این پرده یکی از تصاویری است که نظر بیننده را جلب می نماید و نمونه ساده ای از مظاهر روح بی آرایش و ذوق فطری و ذاتی ملت ایران را جلوه گر می سازد . (۱)

۱- آثار تاریخی طهران ، ص ۱۳۰ ۱۳۵ .

ص: ۲۶۳

بی بی زبیده .

ص: ۲۶۴

..

ص: ۲۶۵

بی بی زبیده**اشاره**

بی بی زبیده یکی دیگر از بقاع موجود در شهر ری، بقعه زبیده خاتون، در ابتدای سه راه ورامین است. مردم عامی آن را به بی بی زبیده منسوب می‌دانند و معتقدند این بانو دختر حضرت امام حسین از بی بی شهربانوست، که به اتفاق مادر خویش به ری آمده و پس از مرگ، در این محل مدفون گردیده است. در زیارت نامه، صاحب مرقد «بنت الحسین الشهید و زوجه قاسم بن الحسن، یعنی فاطمه الملقب بزبیده خاتون» معرفی شده است. بر دیوار رواق این بقعه لوحه ای نصب است، که در آن شرح سفر بی بی شهربانو و دخترش زبیده خاتون از کربلا به ری، و حوادثی که بر سرشان آمد، تا آنجا که قاسم ثانی فرزند قاسم بن حسن از زبیده خاتون ولادت یافت، و بعدها به دست کسان حجاج بن یوسف در قلعه شمیران مقتول، و در درج علیا در جنب راس پدر مدفون شد آمده است. تحقیق در این باب به مرحوم فاضل دربندی منسوب است. بر آن لوحه نوشته شده است: در بیان کیفیت ورود قاسم ثانی که پسر قاسم بن حسن علیه السلام است. اما در اخبار چنین روایت کرده اند، شهربانو و زبیده خاتون، دختر امام حسین علیه السلام و قاسم ثانی در آن زمان که جناب سید الشهداء علیه آلاف التحیه و الثناء وارد زمین

ص: ۲۶۶

کریلا شدند . بنا به وصیت حضرت امام حسن علیه السلام دختر خود را عقد قاسم در آورد و این عقد روز قبل از عاشورا اتفاق افتاده و به قدرت خدای عزوجل ، نطفه قاسم ثانی در رحم مبارک قرار گرفت ، تا آنکه در روز عاشورا جمیع شهدا به فیض شهادت نایل شدند ، به حکم ابن سعد معلون و لشکر کوفی و شام به جهت غارت و اسیری اهل بیت علیهم السلام به خیمه گاه ریختند . در آن ساعت شهربانو با دختر خود زبیده خاتون هر دو بر اسب سواری جناب سیدالشهدا علیه السلام سوار شده ، رو به فرار سمت شهر ری روانه شدند . لشکر ابن سعد ملعون آنها را تعاقب نمودند ، اسب به قدرت خدای تعالی در هوا پرواز کرد ، چون مخالفان عقب می ماندند ، اسب به روی زمین راه می رفت چون نزدیک می شدند در روی هوا راه می رفت تا به شهر ری رسیدند و از آن جا به سمت غاری فرود آمدند . شهربانو بنالید که پروردگارا ، کریمما ، رحیمما ، تو حال مرا می دانی . بعد از شهادت جناب سیدالشهدا زندگی نمی خواهم موت مرا برسان و در این غار مرا ناپدید و مخفی نما تا چشم مخالفان بر من نیفتد . در غار به ساعت شکافته شد و شهربانو خواست در غار رود که زبیده خاتون دامان وی را گرفت و گفت: ای مادر ، می روی و مرا به که می سپاری؟ شهربانو گفت: ای جان مادر ، تو امانت از قاسم داری ، رخصت نیست که تو به این غار در آیی . آنگاه شهربانو دختر خود را کنار گرفت و زارزار بگریست ، پس مادر و دختر هر دو یکدیگر را وداع نموده و شهربانو در غار غایب شد و زبیده خاتون تنها و بی مونس و بی کس بماند . اما روایت رسیده در آن زمان در این که در رودبار زنی بود از نسل عمّار یاسر و اسم او «رابعه» ، چون بشنید زبیده خاتون دختر جناب سیدالشهدا با مادرش شهربانو بعد از شهادت جناب ابی عبدالله به سمت ری آمده و شهربانو در ری وفات یافته و زبیده خاتون تنهاست ، به محض شنیدن به تعجیل تمام خود را نزد زبیده خاتون

ص: ۲۶۷

رسانید ، شب و روز مراقب احوال او بود تا وضع حمل نمود و آن طفل متولد شد و بعد اسم او را اسم ثانی نهادند . ملک‌شاه قاضی ، پسر یزدجرد شهریار که برادر شهربانو بود و در آن زمان پادشاه عجم بود ، فصل تموز در بیلاقات شمیران به سر می برد . شنید که از زبیده خاتون طفلی به وجود آمده و اسم او را قاسم ثانی نهادند . چند نفر را فرستاد تا آن طفل را آورند و من جمیع الجهات مراقب احوال او بود و بسیار معزز و گرامی اش می داشت تا آن که حجاج بن یوسف علیه اللعنه و العذاب خروج کرده ، قطع نسل اولاد فاطمه علیها افضل الصلوات می کرد و آن ملعون شقی حرامزاده ، زیاد به این جهت سعی بود و شب و روز در تعقیب و تفحص اولاد ائمه علیهم السلام می گذراند و از هر ولایتی که حکام و عمال او (شخصی از سادات را) گرفته ، نزد آن حرامزاده می فرستادند ، فوراً حکم به قتل او می کرد و خود در ولایتها گردش می نمود و وقتی که به شهر ری رسید ، تفحص از اولاد فاطمه علیهاالسلام کرد . آنگاه سعد بن حریره ملعون روی به حجاج کرد و گفت: در قلعه شمیران جماعتی از ملوک زادگان هستند که پسر قاسم بن حسن علیه السلام که قاسم ثانی نام دارد نزد ایشان است . کیفیت آنان را از آغاز تا انجام بیان کرد که در همان ساعت با لشکر انبوهی رو به شمیران نهاد ، چون به قلعه نزدیک شدند ، ملک زادگان از آمدن حجاج خبردار شده بیرون آمدند و مجادله بسیار کردند از طرفین مردان زیاد به قتل رسیده ، و چند تن از ملک زادگان کشته شدند . حجاج ولد زنا ، از کثرت لشکر غلبه کرد و اسم ثانی را گرفته نزد آن ملعون برده و شهید کردند . چون حجاج مراجعت کرد ، باقی ملک زادگان نعش قاسم ثانی را به موضع «درج علیا» آوردند که دفن نمایند ، محلی که سر مبارک قاسم بن حسن علیه السلام بود . به طوری که سابق ذکر شد ، آوازی برآمد که محبوب را نزد حبیب بیاورید! بعد از آن قاسم ثانی را در محلی که سر مبارک قاسم بن الحسن علیه السلام است ، دفن نمودند ، تا بر علمای عظام و فضیلتی کرام معلوم شود که اولاد قاسم بن الحسن علیه السلام است .

ص: ۲۶۸

این داستان ملا- آقای فاضل دربندی اشاره به توثیق و اعتبار روایت از کتب معتبر دارد. مطالب این لوحه به هیچ روی، با موازین علمی و منطقی و تاریخی مطابقتی ندارد؛ چه: در هیچ یک از منابع معتمد ذکری از اینکه دختری به این نام از امام در ری مدفون باشد نیست. دیگر آنکه درستی انتساب این بقعه به بی بی زبیده، فرع بر درستی داستان آمدن بی بی شهربانو با ذوالجناح امام به ری است، و آن نیز خود فرع بر وجود شخصیتی به نام بی بی شهربانو است، که بطان آن در بخش قبل نمایان شد و در صفحات پیشین، به تفصیل سخن رفت و اعادت را نیازی نیست. همچنین به فرض آنکه داستان شهربانو رویی در صواب داشته باشد، باز هم واقعه زبیده درست نمی نماید؛ زیرا حضرت سیدالشهدا را دختری بدین نام و آن هم از این بانو نبوده است. در لب التواریخ نام دختران حضرت یدالشهدا بدین ترتیب ضبط افتاده است: سکینه مادر ایشان رباب بنت امرؤ القیس و فاطمه مادر او ام اسحاق بنت طلحه. (۱) مؤلف جنّه النعیم نیز در مطاوی آن کتاب، اشارت مفیدی در باب فرزندان حضرت امام حسین داشته است، از جمله گوید: مرحوم شیخ مفید دو دختر برای جناب سیدالشهدا در کتاب مستطاب ارشاد بیش ذکر نکرده است: اول، سکینه بنت الحسین علیه السلام که مادرش رباب، دختر امرؤ القیس بن عدی کلبیه معدیه است و مادر عبدالله رضیع صریح. دوم، فاطمه بنت الحسین علیه السلام مادرش ام اسحاق دختر طلحه بن عبدالله تمیمیّه است. و در کتاب مستطاب امالی، زمان خروج جناب سیدالشهدا علیه السلام از مدینه طیبه فرموده است: وَحَمَلَ أَخَوَاتِهِ عَلَى الْمَحَامِلِ وَابْتَنَّهُ وَابْنَ أَخِيهِ الْقَاسِمِ ابْنَ الْحَسَنِ، و این عبارت

۱- لب التواریخ، نسخه مطبوع، ص ۲۰.

ص: ۲۶۹

صریح است یک دختر بیشتر نیاوردند با خود به سوی عراق؛ و صاحب مناقب علاوه از این دو دختر، زینب نیز نقل کرده است ... آنچه صحیح و مشهور بین علما و اهل خبر و سیر است دو دختر برای جناب سیدالشهدا ارواحنا له الفدا زیادتر نتوان تعیین نمود؛ و ابوالفرج اصفهانی گفت: إِنَّ لِلْحَسَنِ بْنِ فَاطِمَةَ وَ سَكِينَةَ . (۱) ظاهراً فاطمه، دختر آن حضرت، زوجه حسن مثنی بوده است . مرحومان علامه قزوینی و عباس اقبال در حاشیه شدّ الازار آورده اند: گویند حسن مثنی از عمّ خود حضرت امام حسین، یکی از دختران او را خواستگاری نمود، آن حضرت فاطمه و سکینه هر دو را به او نموده فرمود: از این دو هر کدام را خواهی اختیار کن . حسن شرم زده شده هیچ جواب نداد، آن حضرت فرمودند: من فاطمه را که اشبه ناس است به مادرم فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو تزویج نمودم ... (۲) این قول که در اینجا با ادات تمریض «گویند» ثبت افتاده در جَنَّة النعیم حدیث صحیح تلقی گردیده است: در حدیث صحیح است وقتی که حسن مثنی خطبه کرد، دختر جناب امام حسین را ... الخ . (۳) در جنة النعیم در جایی آمده است: اولاد جناب خامس آل عبا علیه السلام بر حسب قطع، شش تن بودند: چهار پسر و دو دختر ... اما دختران آن بزرگوار، یکی فاطمه مزوجه حسن مثنی است، و دیگری آمنه یا امیمه است که معروف به لقب سکینه است، و مادرش رباب دختر امرؤالقیس است ... (۴) در سرالانساب ابو نصر بخاری، نسابه معروف (۵) و انساب احمد بن علی بن مهنا ۶ نیز

۱- جَنَّة النعیم، ص ۵۸.

۲- شدّ الازار، ص ۲۸.

۳- جَنَّة النعیم، ص ۲۰۳.

۴- سرالانساب، نسخه خطی، ص ۱۴.

۵- انساب ابن مهنا، (شماره صفحه ندارد).

ص: ۲۷۰

تنها دو دختر به آن حضرت نسبت داده شده است. در دائره المعارف الاسلامیه آمده است: از این بانو (بی بی شهربانو) هم بجز زین العابدین متولد نشده است. (۱) نتیجه ای که از تمام مطالب مذکور در مبحث بقعه بی بی شهربانو و بی بی زبیده می توان گرفت بدین تخلص است. ۱. به طور قطع، مسلم است که مادر حضرت سجاد دختر یزدگرد نیست. ۲. با تسلیم به اینکه این شاهزاده خانم ایرانی زوجه حضرت یدالشهدا و مادر امام چهارم است، ثابت نیست که نام وی شهربانوست. ۳. مادر امام چهارم، بنابه روایات اسناد مورد اعتماد، در نفاس آن حضرت در گذشته و در واقعه کربلا زنده نبوده است. ۴. بنا به آن دسته از اقوال که این بانو را در کربلا حاضر دانسته اند، وی در پایان فاجعه خود را در فرات غرق کرده، و در هیچ سند قدیمی مذکور نیست که از کربلا به ری آمده بوده است. ۵. نیز بی بی شهربانو را فرزندی جز امام چهارم ذکر نکرده اند. ۶. حضرت یدالشهدا را دختری به نام زبیده نبوده، و در منابع، تنها دو دختر به نام سکینه و فاطمه از آن حضرت مذکور افتاده، و مدفن هیچ یک از آن دو نیز در ری نبوده است. اینکه در زیارت نامه بی بی زبیده مذکور است: «فاطمه الملقب به زبیده خاتون» ادعایی است که صحت آن را سندی بایسته است. اگر در این مکان بانویی به نام زبیده مدفون شده باشد، بی تردید وی زبیده خاتون دختر عم و زن ملکشاه، مادر برکیارق دختر یاقوتی بن داود است، که در ری حالتی کما بیش مشابه سیده زن فخرالدوله داشت؛ و وی را به دستور مؤید الملک زندانی و سپس خفه کردند. این دعوی را شرحی است بدین تخلص: پس از مرگ ملکشاه ترکان خاتون، زن وی خواست پسر خود محمود را، که هنوز

ص: ۲۷۱

پنج سال تمام نداشت، جانشین پدر کند. برکیارق ولیعهد ملکشاه در اصفهان بود. غلامان نظام الملک او را که سیزده سال داشت از اصفهان به ری بردند، و بر تخت نشاندند. (۱) زبیده، زن دیگر ملکشاه را از سوی ترکان خاتون نسبت به پسر خویش برکیارق همواره وحشتی بود، ابن اثیر در این معنا گفته است: و کانت والده برکیارق زبیده ابنه یاقوتی بن داود، و هی ابنه عم ملکشاه، خائفه علی ولدها من خاتون ام محمود. (۲) برکیارق، مؤیدالملک ابو بکر بن نظام الملک را در ذی الحجّه سال ۴۸۷ وزارت داد، لکن در صفر ۴۸۸ وی را معزول کرد، و فخرالملک، برادر مهتر وی را به این مهم برگزید (۳). گفته اند که زبیده خاتون و وزیرش مجدالملک را در عزل مؤید الملک دستی بوده است. در تمام مدت وزارت فخرالملک، وزیر واقعی مجدالملک بود، که وزارت زبیده خاتون و ریاست استیفای سلطانی را داشت. سرانجام فخرالملک از وزارت معزول گردید، و مجدالملک سمت صدارت یافت، و دو سال در این کار روزگار برد. وی بر طریق تشیع بود، و به اتفاق زبیده خاتون بر جمیع امور مملکت استیلا داشت. مؤیدالملک دشمن دیرین زبیده خاتون و مجدالملک، که به سال ۴۸۸ از وزارت برکیارق بر کنار گردیده بود، و عزل خود را به تحریک این بانو و وزیرش می دانست، در دل کرده بوده که انتقام خویش را از این دو تن بگیرد. (۴) مجدالملک را در آیین شیعه آثار خیر بسیار است، زبیده خاتون را به ری حسن ظنی بوده است. و صاحب کتاب النقص در این باب چنین آورده است: اما مجدالملک ابوالفضل اسعد بن محمد بن موسی البراوستانی قدس الله

- ۱- تاریخ آل سلجوق در آناتولی، ص ۱۸؛ روضه الصفا، ج ۴ (شماره صفحه ندارد)؛ سلجوقنامه، ص ۳۵؛ راحه الصدور، ص ۱۴۰؛ مجمل فصیحی، بخش دوم، ص ۲۰۴.
- ۲- کامل ابن اثیر، جزء ۸، ص ۱۶۵.
- ۳- وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۱۱۰.
- ۴- همان، ص ۱۱۱ ۱۱۰.

ص: ۲۷۲

روحه شیعی و معتقد و مستبصر و عالم و عادل بود، اما چون در مشورت سلطنت و قوت وزارت و فرماندهی و جهانداری به جایی رسید که مادر سلطان برکیارق را به نکاح بخواست، و گنجهای عالم برداشت و بر لشکرهای دنیا از حدّ روم تا بیوزکند و بلاد ترکستان و چین و ماچین فرمانده شد، و سلطان نشانی و تاج بخشی می کرد، امرا و خواجگان دولت بر وی حسد بردند. (۱) مؤید الملک به سال ۴۹۲، به سبب وحشتی که از مجدالملک و زبیده خاتون و برکیارق وی را عارض شد، در خفا پناهی می جست. از این رو به گنجه نزد محمد برادر برکیارق رفت، و او را برخلاف برادر براغالیید، و به عزم جنگ با برکیارق همدان را عازم شدند (۲)، و آوازه برآوردند که خاتون [زبیده] و مجدالملک میل به مردم الموت دارند، و به ملحدان پیوسته اند (۳) و مردم را بدیشان بدگمان ساختند. بدین ترتیب، مجدالملک در ۱۸ شوال ۴۹۲ مقتول گردید (۴) و زبیده خاتون را نیز در ری به دستور ویدالملک محبوس و خفه کردند. برکیارق که تاب مقاومت سپاهیان محمد و ویدالملک را نداشت، پیش از این واقعه ری را ترک گفته، به اصفهان رفت. محمد در ری به سلطنت نشست و ویدالملک باز وزارت یافت (۵). در نسایم الاسحار این تفصیل چنین ملخص شده است: [مؤید الملک] به گنجه آمد به خدمت سریر سلطان محمد بن ملکشاه، و او را بر سلطنت و استخلاص ملک از برکیارق تحریض کرد، و خروج نمودند، و بعد از کرور مصافات و حروب، غلبه سلطان محمد را شد، و مالک ممالک گشت، و مؤید الملک باز وزارت را استیناف نمود، و مادر سلطان برکیارق را به قصد او خنق و خبه کردند، و مجدالملک قمی را به سعی او بر تیغ قهر گذرانیدند. (۶) در الکامل در این باب، که زبیده خاتون در ری در غیبت پسر سرپرستی کارهای

۱- النقض، ص ۸۷.

۲- وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۱۱۹.

۳- تاریخ ال سلجوق در آناتولی، ص ۲۱.

۴- همان، ص ۱۱۱ و ۱۳۰.

۵- همان، ص ۱۳۰.

۶- نسایم الاسحار، ص ۵۳.

ص: ۲۷۳

شاهی را متقلد بود، و نیز داستان خفه کردن او چنین ذکر گردیده است: ... ورد السلطان محمد الی الری ثانی ذی القعدة (۴۹۲). فوجد زبیده خاتون والده اخیه السلطان برکیارق قد تخلفت بعد ابنها، فاخذها مؤید الملک و سجنها فی القلعه، و اخذ خطها بخمسه آلاف دینار، و اراد قتلها و اشار علیه ثقاته ان لا یفعل ذلک، فلم یقبل منهم ... و رفعها الی القلعه و خنقت؛ و کان عمرها اثنتین و اربعین سنه. (۱) در المختصر ابی الفدا در این مهم چنین اشارت رفته است: فی هذه السنه (۴۹۲) قوی امر محمد بن ملکشاہ، اخی الملک برکیارق؛ و هو اخو السلطان سنجر لاب و ام، و امهما ام ولد؛ و اجتمع الیه العساکر و استوزر محمد مؤید الملک و اخذ خطها بمال ثم خنقها ... (۲) برکیارق را، خط سندن مؤید الملک از زبیده خاتون و قتل وی سخت گران آمد، از این رو در نبرد کزت بعد که به سال ۴۹۴ میان برکیارق و محمد رخ داد، و برکیارق ظفر یافت، و مؤید الملک اسیر گردید، سلطان وی را پس از مدتی، نه بس دیر، به دست خویش گردن بزد؛ و عمد سبب، همان داستان مادر بود. (۳) ابن اثیر در این معنا چنین گفته است: فلما اسر السلطان برکیارق مؤید الملک رای خطه فی تذکرته بخمسه الاف دینار فکان اعظم الاسباب فی قتله ... (۴) برکیارق جهت زنده نگاهداشتن نام مادر، یکی از دختران خویش را که بعدها به عقد مسعود سلجوقی درآورد زبیده نامید، که به سال ۵۳۲ در گذشت. در کامل ابن اثیر در وقایع سال ۵۳۲ چنین نقل گردیده است: فیها توفیت زبیده خاتون ابنه السلطان برکیارق زوج السلطان مسعود. (۵)

۱- کامل ابن اثیر، جزء ۵، ص ۱۹۱.

۲- المختصر، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳- وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، ص ۱۳۱ ۱۳۲؛ راحه الصدور، ص ۱۴۸؛ مجمل فصیحی، بخش دوم، ص ۲۱۲.

۴- کامل ابن اثیر، جزء ۸، ص ۱۹۱.

۵- همان، جزء ۸، ص ۳۶۳.

ص: ۲۷۴

حکایت اول

کرامات دیگر

حال اگر این حدس مقبول تلقی گردد که: برکیارق بر گور مادر خویش بقعتی مناسب پی افکند، که سالها به نام زبیده خاتون معروف بود، و در قرون بعد نام زبیده همچنان در تداول بماند، لکن شخصیت وی فراموش گردید. پس از رسمیت یافتن تشیع، مردم عامی که هر صاحب نامی را شیعه می پنداشتند، صاحب این بقعت را نیز دختر امام گمان بردند، در این صورت مشکل بقعه بی بی زبیده نیز آسان می شود. (۱) دانسته شد که چنین دختری برای امام حسین علیه السلام در کتب تاریخ و انساب ذکر نشده است و نیز باید گفت که مورخان، مدفون در این بقعه را دیگری از خاندان پیامبر نیز ندانسته اند. با این وجود، حکایات و کرامات بسیاری درباره مدفون در این بقعه نقل شده است که باید آنها را از مجعولات سوء استفاده چی ها یا از صفا و پاکی سرشت زائران دانست نه صاحب کرامت بودن مدفون در مزار. نمونه ای از اینها را اعتضاد السلطنه نقل کرده است:

حکایت اولاًقا میرزای عطار تهرانی در حضور عالی جناب مجتهد العصری حاجی الحرمین حاجی ملا محمد کرمانشاهی، امام جمعه تهران نقل کردند که محمد شفیع، پسر حاجی آقا محمد و جمعی دیگر از اهل سکنه حضرت عبدالعظیم نقل کردند که در بیابان فیروز آباد جمعی دیدند که نوری از سمت قبله آمد و به سرقبه مطهره محمد ابن بابویه قمی رفت و از آن جا آمد و داخل روضه زبیده خاتون شد و بیرون نیامد و پسر ملا امین چراغچی سرکار حضرت عبدالعظیم نیز این نقل را کرد.

کرامات دیگر آنکه، در وقتی که پی بر می داشتیم، کربلایی صفر علی تهرانی، که چند سال بود که چشم او نابینا شده بود آمد و روزنه که به سرداب منور شده بود زیارت می کرد و می گوید جمعی آمدند و مرا دور کردند دلم شکست، عرض کردم خداوندا، به برکت

۱- ری باستان، ج ۱، ص ۴۱۶ ۴۲۴.

ص: ۲۷۵

کرامات دیگر

کرامات دیگر

این عروس قاسم، هرگاه دختر حضرت امام حسین علیه السلام است چشم مرا شفا بده که از این ذلت کوری عاجز آمده‌ام! و گریه بسیار کردم. همین که خود را به آن روزنه رسانیدم، دیدم چشمم روشن شد و تابوت و سرداب آن حضرت را دیدم. از شعف، سر از آن روزنه برداشتم که بینم بیرون را هم می بینم، دیدم آفتاب و زمین و خلق همه را می بینم، بسیار خوشوقت شدم از ترس آنکه مبادا رختم را خلق پاره پاره کنند، هیچ نگفتم و شب را هم در آنجا ماندم، در مهتاب دعای کمیل و قرآن را خواندم و حال چشمم بهتر از اول جوانیم شده [است].

کرامات دیگر ابراهیم نام، نوکر جماعت شام بیاتی بود می گفت که مدتی است که چشم من کور شده و هر چه داشتم خرج کردم خوب نشد، حالی که شنیدم که در روضه عروس قاسم حاجت خلق بر می آید، آمدم و گریه بسیار کردم و به درگاه خدا نالیدم به برکت آن حضرت چشمم خوب شد.

کرامات دیگر آنکه ضعیفه ای با شوهرش آمد نزدیک ظهر در روضه حضرت زبیده خاتون و کسی در میان روضه نبود، قدری گریه کرد، دید آواز سه چهار زن می آید که نوحه می کنند به طریق لهجه عربی و از میان قبر منور آواز بر می آید، دوید بیرون آمد نزد خادمها که راه اندرون سرداب قبر حضرت را به من نماید می خواهم بروم با آن زنها با هم گریه کنیم، ما گفتیم بیاید ببینید گریه زنها را که نوحه می کنند! خادمها و عمله ها که کار می کردند می گفتند رفتیم دیدیم صدای زنها می آید به عربی به آواز بلند از میان قبر نوحه می کنند و قریب دو ساعت بیشتر آواز گریه و نوحه بود و بعد ساکت شدند. جامع این کتاب [اعتضاد السلطنه]، خود به اتفاق مجتهد العصری حاجی ملا محمد کرمانشاهانی و شیخ الاسلام و گویا عالی جاه مقرب الحضرات السلطانی

ص: ۲۷۶

کرامات دیگر

و دیگر

مهدی قلی خان قاجار نیز بود با جمعی دیگر که در روضه مشرف شدیم آمدند و این نقل را کردند . شیخ الاسلام فرمودند: ما باید آن زن و مرد را بشناسیم و از ایشان بشنویم . خدام گفتند: ما نشناختیم عصری داعی و جناب ملا شریف علی نایب متولی سرکار حضرت در روضه نشسته بودیم که دیدیم شخصی آمد و نزد ما نشست و دعای بسیار به من کرد و گفت: من مکرر آمدم در این روضه و حوایج خود را از خدا خواسته ام و به زودی برآمده و دو روز پیشتر با زوجه خود آمدم آواز گریه زنها از میان قبر می آمد به طریق لهجه عربی نوحه می کردند بسیار گریستم و شوق و یقین ما زیاده شد . گفتیم: این تو بودی ، گفت: بلی خادما نیز آمدند و شناختند ، اسمش را پرسیدیم ، گفت: من محمّد صادق برادر زن عبدالله خان فران چاهی می باشم او را گفتیم برو نزد جناب حاجی ملا محمّد و شیخ الاسلام می خواهند از شما پرسند .

کرامات دیگر نیز از شفا دادن بیماران و آوردن ساربانان شتر خود را که مریض بوده ، دور حضرت گردانیدن و گوسفند قربانی کردن و خوب شدن بسیار اتفاق افتاده که هرگاه آنچه مطلع شدند نوشته شود بسیار می شود .

و دیگر خواب ، که صلحا و مؤمنین در خواب دیده اند نیز بسیار است ، چند خواب را نقل می کنیم ، چون خواب بین ها ظاهرا از صلحا بودند . از آن جمله کربلایی محمّد گفت خواب دیدم که رفتم در زبیده خاتون دیدم باغ بسیار بزرگی در آنجا هست و درختهای پرمیوه غیر میوه های دنیا به نظرم آمد و خلق بلند قامتی مشاهده کردم ، از یکی پرسیدم: این باغ چیست و شما چه کس هستید؟! گفت: این باغ بهشت است و ما خادمان حضرت و از شهر حضرت صاحب الامر علیه السلام می باشیم . بعد دیدم یکی فریاد می زند که حاجی میرزا آقایی تهرانی را حضرت می خواهد . دیدم شما را بردند . بعد شما برگشتید و به من گفتید: برو خانه کتاب محرق را بیاور که

ص: ۲۷۷

خواب دیگر**خواب دیگر**

حضرت امام حسین علیه السلام فرموده است که این کتاب محرق نقل عروسی قاسم را بخوانم . من کتاب را آوردم و به شما دادم ، دیدم منبری است و شما بالای منبر رفتید و خلق بسیار جمع شدند عروسی قاسم را خواندید گریه بسیاری شد از خواب بیدار شدم .

خواب دیگر مؤمنی نزد عالی جناب مجتهد العصری حاجی ملا محمد کرمانشاهانی ، رفته خوابی دیده بود نقل کرد ایشان فرستادند او را نزد حقیر نقل کرد که؛ در مسجد جامع تهران خوابیده بودم ، دیدم چاوشی فریاد می زند که حضرت امام حسین علیه السلام به شهر ری آمده ، خلق روانه خدمت حضرت شدند من هم روانه شدم . رفتم دیدم خلق بسیار جمع شده اند حضرت فرمود تعزیه خواندند و بسیار گریستند بعد که تعزیه تمام شد ، همان چاوش فریاد می زد که حضرت امام حسین علیه السلام به دیدن دخترش آمده می فرماید که این دختر من است هر کس انکار کند من از او بیزارم .

خواب دیگر خداداد دلاک گفت: من در مجلس عالمی بودم ، حرف زبیده خاتون برآمد ، آن عالم می گفت که بر من معلوم نیست و از جمعی دیگر از علما و غیره می شنیدم که هست ، رفتم به حضرت عبدالعظیم و از خدا سؤال کردم که در خواب بر من معلوم شود ، شب جمعه در خواب دیدم که پیرمردی ریش سفید آمد و مرا گفت: برخیز برویم گفت به کجا؟! گفت: به آنجا که خواستی معلومت شود . من با او رفتم دیدم مرا برد به روضه زبیده خاتون و خود ایستاد و مرا گفت: برو به در روضه من نزدیک رفتم دیدم رخت خوابی در میان روضه افتاده است و زنی به صورت عروسان در نهایت وقار در آنجاست . سلام کردم و بیرون ایستادم ، دیدم فرمود: برو کیفیت ما در بحر الأنساب هست . برو ببین بر تو معلوم می شود . می گوید من برگشتم که بیایم دیدم جوانی نورانی دست و پا به حنا آمد . من سلام

ص: ۲۷۸

خواب دیگر

بنای بقعه بی بی زبیده

کردم گفت: چه می خواهی گفتم: می خواستم بدانم حضرت زبیده خاتون در این روضه مدفون است ، زنی به من فرمود برو کتاب بحر انساب را ببین دیدم . آن جوان هم فرمودند: بلی برو کتاب بحر انساب را ببین در تهران بر تو یقین می شود که در این جا هست و از پیش من رد شدند و داخل حجره نزد آن زن رفتند . من به این طرف آمدم دیدم آن پیر مرد به من گفت: چرا دست حضرت قاسم داماد را نبوسیدی؟ گفتم: ندانستم ، خواستم برگردم گفت: رفت داخل حجله عروس خود شد من غصه خوردم و با تأسف از خواب بیدار شدم و آمدم پرسیدم در بحر انساب ، صریح در آمدن آن حضرت به ری و فوت شدن ایشان بود یقین من شد و از شک بیرون آمدم .

خواب دیگر حقیر کربلایی محمّد دولابی را گفته بودم ده هزار بار سقط بیاورد از برای سرکار حضرت و وجه بگیرد ، کربلایی محمّد فراموش کرده بود ، دو سه روز گذشت ما معطل بودیم به جهت بنّایی و سقط نداشتیم ، می گوید کربلایی محمّد که من شب در خواب دیدم که کسی به تندی به من گفت: که چه شد نقل زبیده خاتون؟! از هول از خواب بیدار شدم ، گفتم: من روز گذشته رفتم به آنجا و زیارت نکردم . من بعد به زیارت می روم؛ دو دفعه خوابیدم باز در خواب دیدم که کسی به تندی به من می گوید که چرا سقط که حاجی میرزا آقایی به جهت زبیده خاتون گفته بود نیاوردی؟! از هول از خواب بیدار شدم و صبح مال فرستادم سقط را بیاورد؛ از این قبیل خواب بسیار دیده اند . (۱)

بنای بقعه بی بی زبیده آنچه ضمن بررسی بنا و دقت در وضع داخل و خارج و بام آن می توان اظهار نظر نمود ، این است که ، بنای اصلی شامل حرم کنونی ، در حدود قرن نهم هجری ساخته

۱- . تاریخ مخطوط اعتضاد السلطنه .

ص: ۲۷۹

شده و در اوایل عهد قاجاریه سرداب شرقی و غربی فعلی با دهلیز ورودی و اطاق مجاور آن در شمال بقعه اضافه گشته و رواق و ایوان هم به آن افزوده اند. بعدها هم در هر سه طرف دیگر حرم، ایوانهایی ساده الحاق نموده و بقعه را به صورت کنونی درآورده اند. دور تا دور بقعه را، حیاط و صحن وسیعی به صورت (ال) بزرگ فراگرفته و بقعه بی بی زبیده خاتون نسبتاً در طرف چپ ال (حیاط) واقع شده است. صحن مملو از قبور مؤمنان است و اطراف صحن هم حُجراتی برای قبور خانوادگی ترتیب داده شده که باعث رونق صحن و بقعه گشته است. ارتفاع تقریبی ایوان که چند سال قبل هم (۱۳۷۱ ش) از طرف اوقاف شهر ری مرمت و تعمیر و نما سازی شده، هشت متر می باشد که جانین آن را، راه پله ای جهت ورود به بقعه به طرز زیبا ساخته و سنگ فرش نموده اند. درازای بقعه تقریباً ۲۱ و عرض آن ۱۵ متر است که مساحت کلی بقعه را چیزی حدود ۳۱۵ متر تشکیل می دهد. بر فراز بقعه هم، گنبدی عرقجینی بدون هرگونه تزئینی وجود دارد که از بقایای ساختمان دوره قاجاریه است. بنای اصلی بقعه حدود قرن نهم هجری ساخته شده و در اوایل عهد قاجاریه تعمیرات و اضافاتی به آن افزوده شده است. بر دیوار بقعه از داخل به طرز باشکوهی نقاشی شده و بر دیوار جنوبی هم محلی جهت زیارت و افروختن شمع با نصب پنجره چوبی تعبیه نموده بودند. داخل حرم نیز به نقاشی و مقرنس کاری عهد قاجار مزین شده است. ضریح چوبی به سبک جعفری دارد و صندوق آلت و لقطی که به نظر می رسد مربوط به زمان فتحعلی شاه قاجار باشد، در میان آن قرار گرفته است. از رواق به حرم، توسط درِ خاتم بزرگی به عرض ۵/۱ متر و ارتفاع ۵/۲ متر داخل می شوند که طبق نوشته های نستعلیق روی آن «به فرمایش جناب جلالت انتساب میرزا محمد صادق قائم مقام به اهتمام استادان کربلایی محمّد رفیع و مشهدی ابوالقاسم کربلایی حسن و آقا محمّد کریم در ماه شعبان ۱۲۷۱ قمری» به اتمام رسید.

ص: ۲۸۰

کنیه‌ها روی در را میرزا محمد حسین شیرازی نوشته است و اطراف در ابیاتی از مرثیه‌های محتشم کاشانی قلم زنی و حکاکی شده که بر اثر استلام زیاد از بین رفته است. بر دیوار رواق، لوحه مفصّلی به خط نستعلیق خوش توسط عبدالحسین زرّین قلم به تاریخ ربیع الاول ۱۲۸۶ قمری، به دستور میرزا نصرالله گرکانی، سر رشته دار مستوفی الممالک، نوشته و نصب شده است. (۱) به جای ضریح چوبی، ضریحی از آهن بر روی قبر بی بی زبیده بنا و نصب شده است و براساس داستان مذکور، زیارت نامه ای هم برای وی جعل کرده اند که متن آن از قرار زیر است: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ حَسَنَ ابْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيَّ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ الْغَرِيبِ الشَّهِيدِ الْمَظْلُومِ فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ وَعَلَى الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ مِنْ ذُرِّيَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، السَّلَامُ عَلَیْ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَعِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنْتَ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا زَوْجَةَ قَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ يَا فَاطِمَةَ الْمُلقَّبَةَ بِزُبَيْدَةَ خَاتُونَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ وَعَلَى مَنْ كَانَ عَيْشَ عَرَسَتِهَا الْبُكَاءَ، وَدَمُ زَوْجِهَا لِرِفَافِهَا الْحَنَاءَ وَحِجْلَةَ عَرَسِهَا بِدُمُوعِهَا غَرَقَا، السَّلَامُ عَلَیْ رَأْسِ زَوْجِكَ قَاسِمِ وَعَلَى جَارِكَ قَاسِمِ الثَّانِي وَعَلَى فَاطِمَةَ الْمَعْصُومَةَ فِي أَرْضِ قُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، جَعَلَهَا مِنْ زَائِرِكَ وَمُحِيطِكَ وَحَشَرْنَا مَعَ أَجْدَادِكَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ. السَّلَامُ عَلَی الْحُسَيْنِ وَأَخِيهِ وَجَدِّهِ وَأَبِيهِ وَأُمِّهِ وَبَنِيهِ وَشِيعَتِهِ وَمَوَالِيهِ نَجْنَا مِنَ الْغَمِّ الَّذِي فِيهِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ يَا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ.

۱- آثار تاریخی تهران، ص ۲۴۴.

ص: ۲۸۱

جوانمرد قصاب .

ص: ۲۸۲

..

ص: ۲۸۳

جوانمرد قصاب**حکایت اول**

جوانمرد قصه‌ایکی از زیارتگاههای شهر ری بقعه جوانمرد قصاب است . درباره شخصیت جوانمرد قصاب مطلب قابل توجهی در کتب تاریخی یافت نمی شود ، اما در حکایات عامیانه ، جوانمرد قصاب ، دو گونه معرفی شده است:

حکایت اولچنین گفته اند که روزی سه نفر از قبرستانی که امروز معروف به «جوانمرد قصاب» است می گذشتند . یک نفرشان به خیال بی عاری افتاده ، سنگی برداشت و سنگ قبری را کوبید . ناگاه صدایی شنید که می پرسید کیست؟ گفت: باز کن . در جواب شنید که می گوید: عصر دوشنبه بیا . رفقای این شخص که پیش رفته و چند قدمی از او دور بودند ، پرسیدند: چه می کنی؟ گفت: من روز دوشنبه می میرم . گفتند: برای چه؟ گفت: دیگر می میرم و برای چه ندارد! هر چه رفقاییش اصرار کردند که علت این حرف را بدانند ، فایده نبخشید . مآلاً به منزل رفت و اهل و عیال خود را خواسته ، از چهارشنبه تا دوشنبه تمام را به وداع و عبادت و وصیت مشغول بود . روز موعود به محل و میعادگاه رفته ، در قبر را کوبید . صدا گفت: کیستی؟ جواب

ص: ۲۸۴

حکایت دوم

داد با کسی که روز دوشنبه وعده ملاقاتش داده اید . غفلتا قبر باز شده ، به دخول دعوتش کردند . چون داخل شد و قدری رفت ، به باغی رسید بس مصفا که جویهای شیر و عسل در آن جاری بود ، به عوض سنگ ، جواهرات در کف جویها و خیابانها ریخته و قصرهای عالی از یاقوت و زمرد و فیروز ساخته بودند . حور و غلمان فراوانی در آنجا وجود داشت . داخل یکی از قصور شده ، شخصی را دید که بر روی تخت از الماس قرار گرفته است . سلام کرد ، جواب شنید . از نام و کار او و نام این محل سؤال کرد ، جواب داد: اگر اسم جوانمرد قَصِیاب را شنیده باشی من همانم . و این محل قسمتی از بهشت است که خدا برای مسکن من معین کرده است ، شخصی وارد پرسید: در ازای چه عبادتی دارای چنین مقامی شدی؟ گفت: در دنیا دو کار کردم که مستوجب چنین مقامی شده ام . اول ، آنکه مشغول هر کاری بودم ، اذان نماز جماعت را که می شنیدم ، از کار خود دست کشیده ، برای نماز حاضر می شدم . دوم ، آنکه در تمام مدت قصابی هر وقت گوشت می فروختم ، گوشت را قدری زیادتر از مقداری که می خریدند می کشیدم و می دادم . همین بود و بس . شخص وارد تقاضا کرد که پیش او بماند و برای این مقصود اصرار زیاد کرد ، ولی سودی نبخشید . قصاب به او اطلاع داد که بیست سال دیگر باید در دنیا زندگی کنی . آن شخص از قبر خارج شد و پس از بیست سال زندگی که هیچ وقت نماز جماعتش ترک نشد و کمترین معصیتی هم از او سر نزد دعوت حق را اجابت نموده ، به دار باقی شتافت .

حکایت دوم (این روایت عین تعزیه ای است که تعزیه خوانهای ایران به نام جوانمرد قَصِیاب می خوانند و آن بدین نحو است):
روزی خاتونی کنیز خود را برای خرید گوشت فرستاد . کنیز گوشت را از

ص: ۲۸۵

جوانمرد قصه‌اب خریداری کرده به منزل برد. چون گوشت بُز بود، خاتون آن را نپسندید، امر به عوض کردن آن کرد. کنیز نزد قصه‌اب رفته، گوشت را عوض نموده، مراجعت کرده، ولی باز خاتون نپسندیده کنیزک را امر به عوض کردن گوشت نمود. مجدداً کنیز گوشت را نزد قصه‌اب برد و به همین طریق مرتبه سوم هم چون گوشت را خاتون نپسندید و کنیز از قصه‌اب تقاضای معاوضه کرد، ولی در این مرتبه قصه‌اب قسم خورد که اگر گوشت را بیاوری تو را خواهم کشت. از طرف دیگر، خاتون گوشت را پسند نکرده، به کنیز گفت اگر این مرتبه گوشت بد بیاوری تو را خواهم کشت. کنیزک مانند چوب هر دو سر طلایی در کوچه ایستاده می‌گریست که ناگاه به مولای متقیان وحی نازل شد که در ری چنین قضیه‌ای رخ داده، خود را برای خلاص کنیزک از خشم خاتون و قصاص برسان. حضرت به طی الارض خود را به ری رسانده قصاص را ملاقات و تقاضای عوض کردن گوشت کنیز را نمود. قصاص قبول نکرده، حضرت را تهدید کرد که اگر دیگری بیایی آزارت می‌کنم. حضرت کنیز را به منزل خاتونش برده، از او تقاضای عفو را کرد. خاتون قبول نکرده، حضرت را در صورت اعاده مطلب تهدید به قتل نمود. حضرت ناگزیر مجدداً نزد قصاص رفت تا از او تقاضا را تجدید کند که قصاص برخاسته مشتی بر سینه اش زد. حضرت گریان و نالان مراجعت کرد. در این اثنا شخصی قصاص را گفت: آیا شناختی کسی را که مشت زدی؟ جواب داد: خیر. گفت: آن شخص، شوهر بیوه زنان و پدر یتیمان، مولای متقیان، امیر مؤمنان بود. گفت: از کجا دانستی؟ جواب داد: من خود جبرئیلیم و از آسمان برای آگاهی تو نازل شدم. قصاص از حرکت خود نادم شد و دست راست خود را با ساتور انداخته، خدمت حضرت شتافت و تقاضای عفو کرد. تمام اموال خود را هم به کنیز بخشید. حضرت

از گناه او در گذشته، نیمه دستش را به جای خود گذارده، با آب دهان مبارک روی زخم را تر نمودند، بلافاصله از روز اول بهتر شد و به علاوه به مقاماتی که در روایت اول ذکر شد نایل گردید. (۱) گذشته از این حکایات عامیانه که زمان حیات جوانمرد قصاب را دوران خلافت امیر مؤمنان می داند، در نزه القلوب، (مربوط به قرن هشتم) آمده است: و در ری اهل بیت بسیار مدفون اند و از اکابر و اولیا آسوده اند، چون ابراهیم خواص و کسایی (سابع قراء سبعة) و محمد بن الحسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابوالفتح و جوانمرد قصاب. (۲) معلوم می شود که در سنه ۷۴۰ جوانمرد قصاب را می شناخته اند و از اکابر یا اولیا محسوب می شده است. (۳) همان گونه که گفته شد، در باب احوال جوانمرد قصاب هیچ گونه ذکری در منابعی که نگارنده بدانها دسترسی داشت، به نظر نرسید. ظاهراً در آن حدود که بقعه جوانمرد افتاده، به عهد آبادانی ری ستیان مقیم بوده اند، و دروازه بلیسان آنجا واقع بوده و بازار و محلت بلیسان از آن حدود آغاز می شده و آن نقطه را سرفلیسان می گفته اند. در کتاب النقض سرفلیسان به سنیان و باقی آن به شیعیان نسبت داده شده است و در باب سرفلیسان آمده است: مناقب خوانان در قطب روده و برشته نرمه و سرفلیسان و مسجد عتیق همان خوانند که به دروازه مهران و مصلحگاه ... (۴) درباره بنای بقعه جوانمرد قصاب باید گفت که در اراضی منصور آباد به فاصله تقریبی یک کیلومتری مغرب جاّده تهران به شهر ری و به مسافت کمی در شمال خط آهن فرعی که کارخانه های سیمان و گلیسرین را به خط آهن شمال متصل می سازد بقعه و زیارتگاهی به نام جوانمرد قصاب وجود دارد.

۱- یادداشتهای قزوینی، ج ۲، ص ۱۸۷ ۱۸۲.

۲- نزه القلوب، ص ۵۴.

۳- یادداشتهای قزوینی، ج ۲، ص ۱۸۴.

۴- النقض، ص ۴۱.

ص: ۲۸۷

در زمان سابق که پیاده روی و طی مسافت با چارپایان می کردند، برای زیارت جوانمرد قصاب از دروازه غار تهران به علی آباد رفته، جاده خاکی را که به جنوب می رفت می پیمودند و پس از طی چند کیلومتر، پیش از آنکه به اراضی بی بی زبیده برسند، در کنار نهر آبی بزرگ از پلی گذشته، به بقعه جوانمرد قصاب داخل می شدند. اکنون هم این جاده به صورت فرعی موجود و برقرار است، ولی راه عمومی و عملی برای رسیدن به جوانمرد قصاب، خواه با اتومبیل و خواه پیاده، به شرح بالا از جاده اسفالتی تهران به شهر ری است، که از ایستگاه منصورآباد یا ایستگاه مقابل خیابان کارخانه سیمان از جاده اسفالتی خارج گشته، به طرف مغرب بروند و پس از طی قریب یک کیلومتر در امتداد خط آهن مذکور در فوق کمی رو به شمال برگردند و در کنار نهر آب روان داخل بقعه جوانمرد قصاب شوند. نهر آب مزبور دنباله نهری است که آب رودخانه فیروزآباد از مغرب شهر تهران در آن جاری است و در نزدیک بقعه جوانمرد از اراضی علی آباد به اراضی منصور آباد می رسد. باغچه باصفا و دلنشینی که بقعه جوانمرد در آن واقع است، جزء اراضی منصور آباد حساب می شود. بنای بقعه به صورت چهار ضلعی بوده، طول و عرض داخل آن هر طرف قریب شش متر است و در وسط آن سگویی مستطیلی به ارتفاع یک متر و طول دو متر و عرض یک متر قرار دارد که نرده آهنی بر چهار طرف بالای سکو و لوحه سنگی در وسط آن نصب نموده اند. بر روی لوحه سنگی مزبور، دو بیت به خط نستعلیق برجسته نگاشته شده است که تنها مصراع اول آن و برخی کلمات سه مصراع دیگر به زحمت تشخیص داده می شود و بیش از این قابل خواندن نیست لکن خوشبختانه در ضمن یادداشتهای بسیار مفید پراکنده آقای دکتر حسین مفتاح دو بیت مزبور را درج افتاده است که به خط نستعلیق درشت به وسیله یکی از علاقه مندان در حدود پنجاه شصت سال پیش

استنساخ گردیده است. دو بیت مزبور بدین شرح است: جوانمرد قصاب این شیردلکمر بسته شیر یزدان بود مزارش که باشد بهشط نوینزیارتگه اهل ایمان بود کلمه بهشط با «ط» استنساخ گشته و هنوز هم روی سنگ همین گونه دیده می شود. علاوه بر دو بیت مزبور نقوش شیرهای برجسته و تزیینات ساده هم در حاشیه سنگ تعبیه نموده اند. هم بقعه و هم سنگ مزبور از آثار زمان تحلی شاه به نظر می رسد و چیزی قدیم تر از آن زمان عجالتا پدیدار نیست. نمای بیرونی بنا آجری ساده بوده در مدخل بقعه که سمت مغرب است اخیرا ایوان کوچکی با دو ستون افزوده نمای آجری ساده آن طرف را بر خلاف قاعده تغییر داده اند و آن را با آجرهای قرمز و سفید درست کرده اند. بقعه های متعددی به نام جوانمرد قصاب در نقاط مختلف ایران موجود است و مانند چهل تن، هفت تن، چهل دختران، هفت دختران، هفتاد دو تن، دوازده امام و امثال آن، جا دارد مورد بررسی و تحقیق جداگانه واقع شود. به مساحت کمی در شمال بقعه جوانمرد چشمه آب بزرگی است که از زیر تپه های انتهای جنوبی خاک علی آباد بیرون می آید و مانند چشمه علی محلّ و مرکز شستن فرش است که چند نفر در آنجا مشترکا با چالاکی و مهارت کافی به این کار اشتغال دارند. چشمه مزبور نیز مانند چشمه علی از موقوفات آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام می باشد. آب این چشمه هم از جلو باغچه جوانمرد قصاب می گذرد و در روزهای تعطیل خصوصا در موسم بهار که آب فراوانی در نهر یروزآباد جاری است روزهای تعطیل خصوصا در موسم بهار که آب فراوانی در نهر فیروزآباد جاری است عدّه ای از مردم تهران کنار این نهرهای آب زیر سایه درختان بید در مجاورت بقعه جوانمرد به آسایش به سر می برند. (۱)

ص: ۲۸۹

امامزادگانی که به ری آمده اند .

ص: ۲۹۰

..

امامزادگانی که به ری آمده اند

امامزادگانی که به ری آمده اند صاحب کتاب منتقله الطالبیه اسامی برخی از امامزادگانی را که به ری آمده اند در کتاب خود بدین شرح درج نموده است: اسامی واردین به ری از اولاد حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله برخی از فرزندان عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام: ابوالحسن محمد بن حسین بن حسن اعور بن محمد کابلی فرزند عبدالله اشتر بن محمد نفس زکیه فرزند عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام که در همان جا از دنیا رفت و کسی از او باقی نماند، فرزندانش؛ احمد و جعفر این دو قبل از پدر از دنیا رفتند رقیه و فاطمه بودند. *** اسامی واردین به ری از اولاد ابراهیم غمر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله برخی از فرزندان اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام: ۱. ابو محمد عبدالله حجازی فرزند یحیی بن عبدالله عالم فرزند حسین بن قاسم رسی، پسر ابراهیم طباطبا. در روزگار بانو مادر فخرالدوله وارد ری شد و از جانب مانکدیم نقیب غرباء

ص: ۲۹۲

نقیب آنجا گردید . بازماندگان وی منحصر به محمّد بن عبدالله و مرتضی بوده اند که از مرتضی نیز دو پسر به نامهای: قاسم و امیرکا باقی مانده است . من این دو تن را در سال ۴۵۹ در ری دیدم ، قاسم بن مرتضی که دوست من است ، خداوند همواره او را توانا دارد . ۲ . اولاد عبدالعظیم بن معیه ، حسین بن علی بن حسن بن حسن بن اسماعیل ، استاد من ، کیا ، نسب شناس بزرگ ، مرشد باللّه ، زین الشرف می گوید: من از اولاد معیه کسی را در ری ندیدم . *** اسامی واردین به ری از اولاد جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام از جمله برخی از فرزندان حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی علیه السلام : ۱ . ابوالحسن علی بن حسین بن ابی عبدالله محمّد بن عبیدالله امیر پسر عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام . بازماندگانش عبارتند از ابوالقاسم عبیدالله معروف به امیرکا ملقب به باطیه ، ابو طالب ملقب به طبره که مادرشان غیر علوی و از مردم ری بوده است . و در مشجره آمده است: احمد امیر ، زید ، ابو طالب محمّد ، ابو احمد محمّد و ابو هاشم محمّد . ۲ . ابراهیم وردی فرزند عبدالله محمّد بن عبیدالله امیر بن عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن ، بازماندگانش سه پسر به نامهای: ابوالحسن محمّد ، احمد و ابو جعفر محمّد بودند . ۳ . ابوالقاسم احوط طبست بن ابو عبدالله محمّد بن عبیدالله امیر فرزند عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن ، ابو عبدالله محمّد کشکشه ، و ابو العباس محمّد اعرج که به اهواز منتقل شد . *** اسامی واردین به ری از فرزندان محمّد بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن:

ابو القاسم عیسی بن حسن سیلق فرزند علی بن محمد بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن که از سابق آنجا بوده اما فرزندانش در استرآباد بوده اند. *** اسامی واردین به ری از اولاد زید بن حسن، از جمله برخی از فرزندان قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن حسن: ۱. از جمله ساکنین رویان که به ری منتقل شده اند، ابوالحسن علی اصغر پسر محمد ششدیوبن حسین بن عیسی فرزند محمد است، بازماندگان وی عبارتند از: ابوالقاسم زید معروف به حسینی، ابو زید حسن قاری که در خراسان به قتل رسید و بدون فرزند بوده است، ابو هاشم حسین، ابو طالب محمد، ابو العباس احمد معروف به مانکدیم بن ششدیو که نسب شناس بوده است، حمزه که در زمان پدر از دنیا رفت، ناصر عیسی و ابو طالب حسین که در حیات پدر از دنیا رفت. ۲. محمد سراهنگ مهدی پسر حسن بن محمد بن سلیمان بن محمد ششدیو فرزند حسن بن عیسی بن محمد بطحانی فرزند قاسم بن حسن بن زید بن حسن، مطابق نقل صوفی. ۳. ابوالحسین هارون اقطع فرزند حسین بن محمد بن هارون بن محمد بطحانی، سید امام زین الشرف می گوید: هارون نامها فرزندان اقطع بودند، یعنی: هارون بن حسین بن محمد بن ابی الحسین هارون بن محمد بطحانی که از ابوالحسین فرزندان به نام ابو القاسم حسین و علی داشته است که این علی بدون فرزند بوده است. بخاری و ابو المنذر، نام او را حسین بن هارون ذکر کرده اند. اما اهل طبرستان و دیگر نسب شناسان می گویند: حسین بن محمد بن هارون بن محمد بطحانی. ابن طباطبا از بین حسین و هارون اول، «محمد» را حذف کرده است و آن را از قول بخاری و دیگران نقل کرده، که اشتباه است، و صحیح همان است که ما آن را عینا از روی خط کیای بزرگوار سید نسب شناس مرشد بالله زین الشرف خداوند بزرگیش

ص: ۲۹۴

را مستدام بدارد نقل کردیم . ۴ . از واردین به قم که به ری منتقل شده اند؛ طاهر بن قاسم بن احمد کرکوره بن ابی جعفر محمد بن جعفر بن عبدالرحمن شجری است که مادرش ام ولد بوده و بازماندگان وی دو پسر بوده اند به نامهای: ابوالحسین محمد که مادرش خدیجه دختر حسین بن حماد اشعری است ، و ابوالحسن علی بعضی گفته اند: کنیه اش ابوالقاسم بوده است که مادر وی ام کلثوم دختر احمد رازی است . ۵ . از منتقلان گرگان به ری؛ حسین بن اسماعیل بن زید بن حسن بن جعفر بن حسن بن محمد بن جعفر بن عبدالرحمن شجری است . و نیز امام موفق بالله شمس الشرف که تنها بازمانده وی سید امام مرشد بالله زین الشرف ابوالحسین یحیی بن حسین است . ۶ . ابوالقاسم محمد شهدانک پسر حمزه بن احمد بن عبیدالله بن محمد بن

ص: ۲۹۵

..

ص: ۲۹۶

..

ص: ۲۹۷

..

ص: ۲۹۸

..

ص: ۲۹۹

..

ص: ۳۰۰

..

ص: ۳۰۱

..

ص: ۳۰۲

..

ص: ۳۰۳

..

ص: ۳۰۴

..

ص: ۳۰۵

..

ص: ۳۰۶

..

ص: ۳۰۷

..

ص: ۳۰۸

..

ص: ۳۰۹

..

ص: ۳۱۰

..

ص: ۳۱۱

..

ص: ۳۱۲

..

ص: ۳۱۳

..

ص: ۳۱۴

..

ص: ۳۱۵

..

ص: ۳۱۶

..

ص: ۳۱۷

..

ص: ۳۱۸

..

ص: ۳۱۹

..

ص: ۳۲۰

..

ص: ۳۲۱

..

ص: ۳۲۲

..

فهرست منابع و مآخذ

فهرست منابع و مآخذ ۴. آثار بازمانده از ری قدیم ، دکتر حسین کریمان ، تهران: دانشگاه ملی ایران ، ۱۳۵۰ . ۵. آثار تاریخی طهران ؛ اماکن متبرکه ، محمّد تقی مصطفوی ، تهران: انجمن آثار ملی ، ۱۳۶۱ . ۶. آستانه حضرت عبدالعظیم ، عقیلی ، تهران: دارالحدیث ، ۱۳۸۰ . ۷. اجساد جاویدان ، علی اکبر مهدی پور ، قم: اعتماد ، ۱۳۷۴ . ۸. احکام سلطانیه ، محمّد بن حسین فراء ، قم: دفتر تبلیغات اسلامی ، ۱۳۶۴ . ۹. اختران تابناک ، شیخ ذبیح الله محلاتی ، تهران: بی نا ، ۱۴۰۶ ق . ۱۰. اختران فروزان ری و طهران ، شیخ محمّد شریف رازی ، قم: بی نا ، ۱۳۶۸ . ۱۱. ارشاد ، شیخ مفید ، نجف: مطبعه الحیدریه ، ۱۹۶۲ م . ۱۲. استان خراسان ، ایرج افشار سیستانی ، تهران: هیرمند ، ۱۳۷۸ . ۱۳. اصول الکافی ، محمّد بن یعقوب کلینی ، بیروت: دارالاضواء ، ۱۴۱۳ ق . ۱۴. اعلام النساء، محمّد الحسون ، تهران: اسوه ، ۱۴۱۱ ق . ۱۵. اعلام الوری بأعلام الهدی ، ابو علی الفضل بن الحسن الطبرسی ، قم: مؤسسه آل البيت ، ۱۴۱۷ ق . ۱۶. الاتقان فی علوم القرآن ، عبدالرحمن سیوطی ، بیروت: المكتبه الثقافیه ، ۱۹۷۳ م . ۱۷. الأصلی فی انساب الطالبین ، ابن طقطقی الحسینی ، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی ، ۱۳۷۶ . ۱۸. الاغانی ، ابوالفرج اصفهانی ، بیروت: بی نا ، ۱۴۰۷ ق .

ص: ۳۲۴

۱۹. الامام زین العابدین ، سید عبدالرزاق مُقَرَّم ، نجف: مطبعه الغری ، ۱۳۷۴ ق . ۲۰ . البرهان ، هاشم بن سلیمان بحرانی ، قم: مؤسسه بعثت ، ۱۳۷۳ . ۲۱ . البیان و التیسین ، عمرو بن بحر جاحظ ، بیروت: دارالجمیل ، ۱۹۹۰ م . ۲۲ . التحف شرح الزلف ، مجدالدین بن محمّد بن منصور المؤیدی ، یمن: مکتبه بدرالعلمی ، ۱۴۱۷ ق . ۲۳ . جمهره اشعار العرب ، محمّد بن ابی الخطاب قرشی ، بیروت: دارالمیصره ، ۱۴۳۰ ق . ۲۴ . الخرائج و الجرائح ، قطب راوندی ، قم: مصطفوی ، ۱۳۵۷ . ۲۵ . الغدير ، علامه عبدالحسین امینی ، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ، ۱۴۱۴ ق . ۲۶ . الفخری فی انساب الطالبین ، عزیزالدین المروزی الازورقانی ، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی ، ۱۴۰۹ ق . ۲۷ . الکافی ، محمّد بن یعقوب کلینی ، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، ۱۳۶۳ . ۲۸ . الکامل فی التاریخ ، علی بن محمّد ابن اثیر ، تهران: اساطیر ، ۱۳۷۰ . ۲۹ . الکشاف عن حقائق التنزیل ، محمود بن عمر زمخشری ، تهران: آفتاب ، بی تا . ۳۰ . الکنی والألقاب ، شیخ عباسی قمی ، صیدا: مطبعه الفرقان ، ۱۳۵۷ ق . ۳۱ . المبسوط ، شمس الدین سرخسی ، بیروت: دارالکتب العلمیه ، ۱۴۱۴ ق . ۳۲ . المصباح المنیر ، علی مشکینی ، قم: الهادی ، ۱۳۷۰ . ۳۳ . المنتظم فی التاریخ الملوک والامم ، عبدالرحمن بن علی بن جوزی ، بیروت: دارالکتب العلمیه ، ۱۴۱۲ ق . ۳۴ . النقض ، عبدالجلیل قزوینی ، تهران: ۱۳۵۸ . ۳۵ . امالی ، شیخ صدوق ، تهران: کتابچی ، ۱۳۷۰ . ۳۶ . امالی ، شیخ طوسی ، بغداد: المکتب الالهیه ، ۱۳۸۴ ق . ۳۷ . امامزادگان ری ، محمّد مهدی فقیه بحرالعلوم ، قم: گرگان ، ۱۳۷۹ . ۳۸ . انجم فروزان ، عباس فیض ، قم: بی نا ، ۱۳۲۲ .

ص: ۳۲۵

۳۹. انساب الاشراف ، احمد بن یحیی بلاذری ، نجف: دارالمعارف ، بی تا . ۴۰ . انساب العرب ، سید عبدالرزاق قطب ، بیروت: دارالمکتبه الحیاه ، بی تا . ۴۱ . انوار المشعشعین ، شیخ محمّد علی نایینی اردستانی قمی ، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی ، ۱۳۸۱ ش . ۴۲ . انوار پراکنده ، محمّد مهدی فقیه بحر العلوم ، قم: اعتماد ، ۱۳۷۶ . ۴۳ . اثبات الهداه بالنصوص فی المیزان ، محمّد بن حسن حرّ عاملی ، بی جا ، بی تا ، ۱۳۶۲ . ۴۴ . أعلام الموقعین عن رب العالمین ، ابن قیم جوزیه ، بیروت: دارالاحیاء ، ۱۴۱۲ ق . ۴۵ . أعیان الشیعه ، محسن امین ، بیروت: دارالتعارف ، ۱۴۰۶ ق . ۴۶ . بحار الأنوار ، محمّد باقر مجلسی ، بیروت: داراحیاء التراث العربی ، ۱۴۱۲ ق . ۴۷ . بحر الأنساب ، ملک الکتاب شیرازی ، بمبئی: بی تا ، ۱۳۲۲ ق . ۴۸ . البدایه والنهایه ، اسماعیل بن عمر بن کثیر ، قاهره: دارالحدیث ، ۱۴۱۳ ق . ۴۹ . بدر فرورزان ، عباس فیض ، قم: بنگاه چاپ ، ۱۳۲۴ . ۵۰ . تاریخ اعتضاد السلطنه ، مخطوط . ۵۱ . تاریخ الاسلام ، محمّد بن احمد ذهبی ، بیروت: دارالکتب العربی ، ۱۴۱۰ ق . ۵۲ . تاریخ الامامه (مجموعه نفیسه) ، بیروت: دارالقاری ، ۱۴۲۲ ق . ۵۳ . تاریخ الخلفا ، محمّد مطیع الحافظ ، بیروت: مؤسسه الرساله ، ۱۴۰۶ ق . ۵۴ . تاریخ بغداد ، احمد بن علی خطیب بغدادی ، بیروت: دارالکتب العلمیه ، بی تا . ۵۵ . تاریخچه اوقاف اصفهان ، عبدالحسین سینتا ، اصفهان: اداره کل اوقاف استان اصفهان ، ۱۳۴۶ . ۵۶ . تاریخ سیاسی پارت ، نیلسون دوبواز . ۵۷ . تاریخ طبری ، محمّد بن جریر طبری ، تهران: اساطیر ، ۱۳۶۲ . ۵۸ . تاریخ عمومی هنرهای مصور قبل از تاریخ تا اسلام ، علینقی وزیر . ۵۹ . تاریخ قم ، حسن بن محمّد قمی ، تهران: توسن ، ۱۳۶۱ . ۶۰ . تاریخ قم ، محمّد حسین ناصر الشریعه ، قم: دارالفکر ، ۱۳۵۰ .

ص: ۳۲۶

۶۱. تاریخ کاشمر، محمد رضا خسروی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲. ۶۲. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ ق. ۶۳. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۱. ۶۴. تتمه المنتهی فی احوال الخلفا، شیخ عباس قمی، قم: داوری، بی تا. ۶۵. تحفه الازهار، ضامن بن شدم الحسینی المدنی، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸. ۶۶. تحفه الزائر، علامه محمد باقر مجلسی، چاپ سنگی. ۶۷. تذکره الخواص، یوسف بن قزاوغلی ابن جوزی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۹. ۶۸. ترجمه تاریخ هردوت. ۶۹. ترجمه فارسی تاریخ ایران، گیرشمن. ۷۰. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، قم: مؤسسه بعثت، ۱۳۷۹. ۷۱. تفسیر صافی، ملا-محسن فیض کاشانی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۹ ق. ۷۲. تقریب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، حلب: دارالرشید، ۱۹۹۲ م. ۷۳. تنقیح المقال، عبدالله مامقانی، نجف: ۱۴۱۳ ق. ۷۴. تهذیب الأنساب و نهایه الاعقاب، محمد بن ابی جعفر عبیدلی، قم: کتابخانه آیه المرعشی نجفی، ۱۴۱۳ ق. ۷۵. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۳ م. ۷۶. تهذیب تاریخ دمشق الکبیر، ابن عساکر شافعی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۷ ق. ۷۷. جامع الروات، محمد بن علی اردبیلی، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق. ۷۸. جمهره الانساب العرب، ابی محمد بن احمد بن سعید بن حزم الاندلسی، قاهره: المعارف، ۱۹۷۷ م. ۷۹. جته النعیم، ملا محمد باقر کجوری مازندرانی، تهران: سنگی، ۱۲۹۸.

ص: ۳۲۷

۸۰. حلیه الاولیاء و طبقات الاصفیاء ، احمد ابو نعیم اصفهانی ، بیروت: ۱۴۰۹ ق . ۸۱ . حماسه حسینی ، مرتضی مطهری ، تهران: صدرا ، ۱۳۷۱ . ۸۲ . حیاة الامام موسی بن جعفر ، باقر شریف قریشی ، نجف: بی نا ، ۱۳۹۰ ق . ۸۳ . خصال ، شیخ صدوق ، قم: جامعه مدرسین ، ۱۳۷۲ . ۸۴ . الخطط المقریزیه ، احمد بن علی مقریزی ، بیروت: مکتبه احیاء العلوم ، بی تا . ۸۵ . خلاصه الاقوال ، علامه حلی ، قم: مؤسسه النشر الاسلامی ، ۱۴۱۷ ق . ۸۶ . دائره المعارف تشیع ، احمد صدر حاج سید جوادی ، تهران: شهید سعید محبی ، ۱۳۷۵ . ۸۷ . دلائل الامام ، محمد بن جریر طبری ، نجف: مطبعه الحیدریه ، ۱۳۶۹ ق . ۸۸ . راحه الارواح ، شیعی سبزواری ، تهران: اهل قلم ، ۱۳۷۵ . ۸۹ . ربیع الابرار ، نسخو خطی کتابخانؤ ملی . ۹۰ . رجال ، سید محمد مهدی بحر العلوم ، تهران: مکتبه الصادق ، ۱۳۶۳ . ۹۱ . رجال ، شیخ طوسی ، نجف: المطبعه الحیدریه ، ۱۳۸۱ ق . ۹۲ . رجال الکشی ، شیخ طوسی ، قم: مؤسسه آل البیت ، ۱۴۰۴ ق . ۹۳ . رجال النجاشی ، قم: جامعه مدرسین ، ۱۳۷۱ . ۹۴ . روضات الجنات ، میرزا محمد باقر موسوی خوانساری ، تهران: اسماعیلیان ، ۱۳۹۱ ق . ۹۵ . روض النضیر ، حسین بن احمد صیاحی ، بیروت: دارالجلیل ، بی تا . ۹۶ . روضه الصفاى ناصری ، رضاقلی هدایت ، تهران: اساتیر ، ۱۳۸۰ . ۹۷ . روضه الواعظین ، فتال نیشابوری ، بیروت: الاعلمی ، ۱۴۰۶ ق . ۹۸ . ریاحین الشریعه ، شیخ ذبیح الله محلاتی ، تهران: بی نا ، ۱۴۰۶ ق . ۹۹ . ری باستان ، دکتر حسین کریمان ، تهران: انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴۹ . ۱۰۰ . زندگانی حضرت عبدالعظیم ، احمد صادقی اردستانی . ۱۰۱ . زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی ، رازی .

ص: ۳۲۸

۱۰۲. زندگانی علی بن الحسین ، دکتر سید جعفر شهیدی ، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی ، ۱۳۶۴ . ۱۰۳ . سراج الانساب ، سید احمد بن محمد بن عبدالرحمن کیا گیلانی ، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی ، ۱۴۰۹ ق . ۱۰۴ . سفینه البحار ، شیخ عباس قمی ، تهران: انتشارات سنایی ، بی تا . ۱۰۵ . شاگردان مکتب ائمه ، محمد علی عالمی ، سمنان: انقلاب ، ۱۳۶۸ . ۱۰۶ . الشجره المبارکه ، امام فخر رازی ، قم: سیدالشهداء ، ۱۴۰۹ ق . ۱۰۷ . شد الاوزار فی حط الاوزار عن زوار المزار ، جنید شیرازی ، تهران: چاپخانه مجلس ، ۱۳۲۸ . ۱۰۸ . شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، بیروت: داراحیاء الکتب العربیه ، ۱۳۸۵ ق . ۱۰۹ . صفه الصفوه ، ابوالفرج ابن الجوزی ، بیروت: دارالمعرفه ، بی تا . ۱۱۰ . طبقات ابن سعد ، محمد بن سعد کاتب واقدی ، بی جا ، لندن: ۱۳۲۲ ق . ۱۱۱ . عالم آرای عباسی ، اسکندر بیگ ترکمان منشی ، تهران: دنیای کتاب ، ۱۳۷۷ . ۱۱۲ . عقد الفرید ، احمد بن محمد بن عبدربه . ۱۱۳ . علل الشرائع ، محمد بن علی بن بابویه ، نجف: داراحیاء التراث العربی ، ۱۳۸۵ ق . ۱۱۴ . عمدہ الطالب ، جمال الدین احمد بن علی حسینی معروف به ابن عنبه ، قم: انصاریان ، ۱۴۱۷ ق . ۱۱۵ . عیون اخبار الرضا علیه السلام ، محمد بن علی بن بابویه ، نجف: مطبعه الحیدریه ، ۱۳۹۰ ق . ۱۱۶ . فتوح البلدان ، احمد بن یحیی بلاذری ، قاهره: مکتبه النهضه ، بی تا . ۱۱۷ . فرق الشیعہ ، حسن بن موسی نوبختی ، نجف: المکتبه المرتضویه ، ۱۳۵۵ ق . ۱۱۸ . الفصول الفخریه ، جمال الدین احمد بن عنبه ، تهران: علمی فرهنگی ، ۱۳۶۳ . ۱۱۹ . الفصول المهمه فی معرفه الائمہ ، ابن صباغ مالکی ، قم: دارالحديث ، ۱۳۸۰ . ۱۲۰ . فهرست کتابخانه سپهسالار ، محمد تقی دانش پژوه و علی نقی منزوی ، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران ، ۱۳۵۶ .

ص: ۳۲۹

۱۲۱. قاموس الرجال، محمد تقی شوشتری، قم: بی نا، ۱۴۱۰ ق. ۱۲۲. قیام و شخصیت زید بن علی، ابو فاضل اردکانی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۴. ۱۲۳. کامل الزیارات، ابن قولویه، نجف: بی نا، ۱۳۵۶. ۱۲۴. کتابه های حرم مطهر حضرت معصومه و...، منوچهر ستوده، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۵. ۱۲۵. کرامات صالحین، محمد شریف رازی. ۱۲۶. کشف الغمه فی معرفه الأئمه، علی بن عیسی اربلی، تبریز، بی نا، بی تا. ۱۲۷. گنجینو دانشمندان، شیخ محمد شریف رازی، تهران: بی نا، ۱۳۵۲. ۱۲۸. لباب الانساب، ابوالحسن علی بن زید البیهقی، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ق. ۱۲۹. لغت نامو دهخدا، علی اکبر دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۶. ۱۳۰. مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، تهران: بی نا، بی تا. ۱۳۱. المجدی فی أنساب الطالبین، ابن صوفی، قم: سیدالشهداء، ۱۴۰۹ ق. ۱۳۲. مجمل التواریخ السلطانیه، حافظ ابرو، تهران: اطلاعات، ۱۳۴۶. ۱۳۳. مروج الذهب و معادن الجواهر، علی بن حسین مسعودی، مصر: مطبعه البهیة، ۱۳۴۶ ق. ۱۳۴. مزارات اهل بیت، محمد حسین حسینی جلالی، بیروت: ۱۴۱۵. ۱۳۵. مسند الامام الکاظم علیه السلام، عزیزالله عطاردی قوچانی، مشهد: کنگره جهانی امام رضا علیه السلام، ۱۴۰۹ ق. ۱۳۶. المعارف، ابن قتیبه، مصر: هیئته المصریه العامه للکتاب، ۱۹۹۲ م. ۱۳۷. معجم البلدان، یاقوت حموی، بیروت: دارصادر. ۱۳۸. معجم الرجال الحدیث، سید ابوالقاسم خویی، بیروت: ۱۴۰۳. ۱۳۹. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، تهران: دفتر نشر فرهنگی اسلامی، ۱۳۷۵.

ص: ۳۳۰

۱۴۰. مقاتل الطالین ، ابوالفرج اصفهانی ، بیروت: دارالمعرفه ، بی تا . ۱۴۱ . مناقب آل ابی طالب ، ابن شهر آشوب ، نجف: المطبعه الحیدریه ، ۱۳۸۰ ق . ۱۴۲ . منتخب التواریخ ، ملا هاشم خراسانی ، تهران: بی تا ، ۱۳۳۰ . ۱۴۳ . منتقله الطالیه ، ابراهیم بن ناصر بن طباطبا ، نجف: ۱۳۸۸ ق . ۱۴۴ . منتهی الامال ، شیخ عباس قمی ، قم: دلیل ما ، ۱۳۷۹ . ۱۴۵ . من لا یحضره الفقیه ، شیخ صدوق ، بیروت: دارالصعب ، ۱۴۰۱ ق . ۱۴۶ . المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط والآثار ، احمد بن علی مقریزی ، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة ، بی تا . ۱۴۷ . موسوعه العتبات المقدسه ، جعفر خلیلی ، بیروت: ۱۴۰۷ ق . ۱۴۸ . ناسخ التواریخ ، میرزا محمد تقی خان سپهر ، تهران: اسماعیلیان . ۱۴۹ . نزهه القلوب ، حمدالله مستوفی ، تهران: بی تا ، بی تا . ۱۵۰ . نقد الرجال ، سید مصطفی تفرشی ، چاپ سنگی . ۱۵۱ . نورالابصار ، سید مؤمن شبلنجی ، بیروت: بی تا ، بی تا . ۱۵۲ . النهایه فی الفتن والملاحم ، ابن کثیر ، قاهره: المکتب الثقافی ، بی تا . ۱۵۳ . نهج البلاغه ، سید رضی موسوی ، تهران: نبوی ، ۱۳۶۸ . ۱۵۴ . وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی . ۱۵۵ . وسائل الشیعه ، شیخ حر عاملی ، بیروت: دارالفکر ، ۱۴۱۰ ق . ۱۵۶ . وفيات الاعیان ، ابن خلکان ، بیروت: ۱۳۹۷ ق . ۱۵۷ . وقایع المشهور و الايام ، محمد باقر بیرجندی ، چاپ سنگی . ۱۵۸ . هزار و یک فامیل ، امیر شکیب ارسلان ، تهران: میثم ، ۱۳۴۱ . ۱۵۹ . یادداشتهای قزوینی ، ایرج افشار ، تهران: علمی ، ۱۳۶۳ . ۱۶۰ . یتیمیه الدهر ، تعالی نیشابوری ، بیروت: ۱۹۷۹ م .

ص: ۳۳۱

فهرست مطالب

فهرست مطالب

.

ص: ۳۳۲

..

ص: ۳۳۳

..

ص: ۳۳۴

..

ص: ۳۳۵

..

ص: ۳۳۶

..

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

